

## اعراب و تملیل صرفی (تجزیه و ترکیب)

به طور کلی قواعد زبان عربی دو بخش است: ۱- صرف ۲- نحو

## ۱- صرف:

در بخش صرف، به بررسی ویژگیهای کلمه بدون در نظر گرفتن نقش آن در جمله پرداخته می شود که به این کار در عربی «تخلیل صرفی» و در فارسی «تجزیه» می گویند.

اولین مرحله در تخلیل صرفی یک کلمه این است که مشخص شود چه نوع کلمه ای است. اسم، فعل یا حرف؟ پس از مشخص شدن نوع کلمه، به دیگر ویژگیهای آن می پردازیم. در اینجا مراحل تخلیل صرفی کلمه را بیان می کنیم:

## تخلیل صرفی اسم:

- ۱- مفرد، مثنی یا جمع (در صورت جمع بودن نوع جمع یعنی جمع سالم یا مکسر و در صورت مکسر بودن بیان مفرد آن)
- ۲- مذکر یا مؤنث (بیان نوع مذکر یا مؤنث یعنی حقیقی یا مجازی)
- ۳- جامد یا مشتق (در صورت مشتق بودن نوع مشتق)
- ۴- معرب یا مبنی (در صورت مبنی بودن نوع بناء) (در درس های آینده می خوانیم)
- ۵- معرفه یا نکره بودن (و بیان نوع معرفه)
- ۶- منصرف یا غیر منصرف بودن
- ۷- منقوص، مقصور، ممدود یا صحیح الآخر بودن.

**مثال:** «المُسْلِمون»: اسم، جمع مذکر سالم، مشتق (اسم فاعل)، معرب، معرفه به ال، منصرف، صحیح الآخر

**نکته:** در تخلیل صرفی اسم مبنی این سه مورد بیان نمی شود:

۱. جامد و مشتق
۲. منصرف و غیر منصرف
۳. منقوص و مقصور و ممدود و صحیح الآخر

## تخلیل صرفی فعل:

- ۱- بیان نوع فعل (ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، مستقبل)
- ۲- بیان صیغه ی فعل (یکی از ۱۴ صیغه - لازم است نام صیغه ها را به عربی بدانیم)
- ۳- ثلاثی مجرد یا مزید (در صورت مزید بودن مشخص کردن باب آن و تعداد حروف زائد آن)
- ۴- معرب یا مبنی (در صورت مبنی بودن نوع بناء)
- ۵- لازم یا متعدی
- ۶- معلوم یا مجهول بودن (مبنی للمعلوم یا مبنی للمجهول)

۷- صحیح یا معتل بودن و بیان نوع صحیح ( سالم ، مهموز ، مضاعف ) یا نوع معتل ( مثال ، أجوف ، ناقص )

**مثال:** «یجاهدون»: فعل مضارع ، صیغه للغائبین (جمع مذکر غائب) ، ثلاثی مزید (باب مُفاعَلة) ، معرب ، لازم ، مبنی للمعلوم ، صحیح سالم

### تحلیل صرفی حرف

۱- مشخص کردن نوع حرف (حرف جر، حرف نهی، حرف نفی و...)

۲- عامل یا غیر عامل (عامل یعنی حرفی که در اعراب کلمه ی بعد از خود تأثیر می گذارد مانند حروف جر و غیر عامل یعنی حرفی که در اعراب کلمه ی بعد از خود تأثیر نمی گذارد)

۳- بیان نوع بنیاء ( یعنی مشخص کردن اینکه حرف مبنی بر چه حرکتی است )

**مثال:** «مِن»: حرف جرّ، عامل (چون کلمه ی بعد از خود را مجرور می کند) ، مبنی بر سکون

### ۲- نحو:

در بخش نحو ، نقش کلمه و اعراب آن مورد بررسی قرار می گیرد که به این کار اصطلاحاً در عربی «**اعراب**» و در فارسی «**ترکیب**» گفته می شود .

برای بیان اعراب یک کلمه در جمله ، ابتدا باید نوع جمله را مشخص کنیم زیرا نقش های جمله ی اسمیه با جمله ی فعلیه متفاوت است . در زیر نقش هایی را که تاکنون خوانده ایم به همراه اعراب آن آورده ایم در آینده با نقش های بیشتری آشنا خواهیم شد .

۱. مبتدا ( مرفوع ) + خبر ( مرفوع )

۲. فعل ناقصه + اسم افعال ناقصه ( مرفوع ) + خبر افعال ناقصه ( منصوب )

۳. حروف مشبّهه + اسم حروف مشبّهه ( منصوب ) + خبر حروف مشبّهه ( مرفوع )

۴. لای نفی جنس + اسم لای نفی جنس ( مبنی بر فتح محلاً منصوب ) + خبر لای نفی جنس ( مرفوع )

نقش های اصلی جمله ی اسمیه :

۱. فعل لازم + فاعل ( مرفوع )

۲. فعل متعدی یک مفعولی + فاعل ( مرفوع ) + مفعول به ( منصوب )

۳. فعل متعدی دو مفعولی + فاعل ( مرفوع ) + مفعول به اول ( منصوب ) + مفعول به دوم ( منصوب )

۴. فعل مجهول + نائب فاعل ( مرفوع )

نقش های اصلی جمله ی فعلیه :

علاوه بر نقش های اصلی مذکور ، نقش های فرعی زیادی هم وجود دارند مانند : مضاف إليه ، جارو مجرور ، صفت ، مفعول فیه ،

مفعول مطلق ، حال ، تمییز ، منادی ، مستثنی و ...

## از طرفی می توان نقش های مختلف را بر اساس اعراب آن ها دسته بندی کرد :

۱. مرفوع : مبتدا - خبر - فاعل - نائب فاعل - اسم افعال ناقصه - خبر حروف مشبیه و لای نفی جنس - فعل

مضارع مرفوع

۲. منصوب : مفعول به - مفعول فیه - مفعول مطلق - حال - تمییز - مُنادی - مُستثنی - اسم حروف مشبیه و

لای نفی جنس - خبر افعال ناقصه - فعل مضارع منصوب

۳. مجزوم : فعل مضارع مجزوم

۴. مجرور : مجرور به حرف جرّ - مضاف إليه

## انواع اعراب

«صفت» و «معطوف» دو نقش تابعی هستند ، یعنی اعراب ثابتی ندارند . اعراب «صفت» تابع «موصوف» و اعراب «معطوف» تابع «معطوف علیه» می باشد.

بطور کلی کلمه در زبان عربی سه قسم است : ۱- فعل ۲- اسم ۳- حرف

### شناخت فعل

- **فعل:** کلمه ای است که ضمن داشتن معنای مستقل به شخص و زمان معینی دلالت دارد .
- ❖ فعل در زبان فارسی شش صیغه دارد ولی در زبان عربی چهارده صیغه . دلیل این امر این است که در زبان عربی مذکر و مؤنث و مثنی و جمع با یکدیگر متفاوتند و هر یک صیغه های خاص خود را دارند.
- انواع فعل:** ۱- ماضی (ساده، نقلی، استمراری، بعید) ۲- مضارع ۳- مستقبل ۴- امر ۵- نهی ۶- نفی و...
- فعل ماضی:** ماضی به معنای گذشته است . فعل ماضی ریشه ی تمام فعل های دیگر است یعنی دیگر فعل ها از آن ساخته میشوند . به همین دلیل اولین صیغه ی ماضی را ریشه ی فعل می نامند. ساختار فعل ماضی به این شکل است :

فعل ماضی = ریشه فعل + ضمیر (شناخت)

### صرف ۱۴ صیغه ی فعل ماضی ساده به همراه ضمیر مربوطه

جمع	مثنی	مفرد	
۳- هم ذَهَبُوا	۲- هما ذَهَبَا	۱- هو ذَهَبَ	مذکر غائب
۶- هن ذَهَبْنَ	۵- هما ذَهَبَتَا	۴- هی ذَهَبَتْ	مؤنث غائب
۹- أنتم ذَهَبْتُمْ	۸- أنتما ذَهَبْتُمَا	۷- أنت ذَهَبْتَ	مذکر مخاطب
۱۲- أنتن ذَهَبْتُنَّ	۱۱- أنتما ذَهَبْتُمَا	۱۰- أنت ذَهَبْتِ	مؤنث مخاطب
	۱۴- مع الغير : نحن ذَهَبْنَا	۱۳- وحده : أنا ذَهَبْتُ	متکلم

### انواع فعل ماضی از نظر معنی :

۱. ماضی ساده مثبت : ( گاهی می توان فعل ماضی ساده را به صورت ماضی نقلی ترجمه کرد ) :

قَطَعْتُ هَذِهِ الْمَسَافَةَ لِزِيَارَةِ حَبِيبِي ( این مسافت را برای دیدار دوستم پیمودم یا پیموده ام )

۲. ماضی ساده منفی :

الف) «ما» ی نافیة + فعل ماضی مثال : ما تَكَاثَلْنَا فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِنَا ( در انجام تکالیفمان تبلی نکردیم )

ب) «لَمْ» + فعل مضارع مجزوم مثال : لَمْ نَبْعَثْ لِيَجْمَعْ الْمَالَ ( برای جمع کردن مال مبعوث نشدیم یا نشده ایم )

۳. ماضی نقلی مثبت :

مثال: قَدْ هَيَّأْنَا لَكَ و لِمِرَاقِيكَ طَعَامًا ( برای تو و همراهانت غذایی تهیه کرده ایم) قَدْ + ماضی ساده

۴. ماضی نقلی منفی : « لَمْ يَا لَمَّا » + فعل مضارع مجزوم

مثال : لَمْ يَقْتَصِرْ نِظَامُ الزَّوْجِيَّةِ عَلَى الْإِنْسَانِ ( نظام زوجیت به انسان محدود نشده است )

مثال: لَمَّا أُسَافِرُ إِلَى بِلَادٍ أجنبيَّةٍ ( هنوز به کشوری خارجی سفر نکرده ام )

نکته : « لَمَّا » قبل از ماضی به معنی « هنگامی که » و « مفعول فیه » است.

۵. ماضی استمراری مثبت :

كَانَ + مضارع ( منظور از « كان » هر یک از صیغه های آن است )

مثال : كَانَ النَّبِيُّ يُؤَكِّدُ دَائِمًا عَلَى احْتِرَامِ الصِّغَارِ : پیامبر (ص) همیشه به احترام به کودکان تأکید می کرد .

۶. ماضی استمراری منفی :

الف) ما + كان + مضارع مثال : مَا كُنْتُ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي ( سخن مادرم را نمی فهمیدم )

ب) كان + لا + مضارع مثال : كُنْتُ لَا أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي ( سخن مادرم را نمی فهمیدم )

ج) لَمْ + مضارع كان + مضارع مثال : لَمْ أَكُنْ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي ( سخن مادرم را نمی فهمیدم )

نکته : ممکن است چند فعل به یکدیگر عطف شوند در صورتیکه در ابتدای آنها « كان » آمده باشد ، تمام آن افعال به

صورت ماضی استمراری ترجمه می شوند.

مثال : كَانَ الْمَسَافِرُ يُوَاصِلُ طَرِيقَهُ وَ يُفَكِّرُ عَلَى نَتِيجَةِ عَمَلِهِ ( مسافر به راه خود ادامه می داد و به نتیجه کارش فکر می کرد )

۷. ماضی بعید : كانَ + (قَدْ) + ماضی

مثال : كَانَ الْمُسْلِمُونَ (قَدْ) بَلَّغُوا مَنْزِلَةَ رَفِيعَةً فِي الْعِلْمِ ( مسلمانان به جایگاه والای در علم رسیده بودند )

**فعل مضارع:** این فعل برای زمان حال به کار می رود و ساختار آن به این شکل است :

فعل مضارع = حرف مضارعه + ریشه فعل + شناسه

### صرف ۱۴ صیغه ی مضارع

جمع	مثنی	مفرد	
۳-هم يَذْهَبُونَ	۲-هما يَذْهَبَانِ	۱-هو يَذْهَبُ	غایب مذکر
۶-هن يَذْهَبْنَ	۵-هما تَذْهَبَانِ	۴-هي تَذْهَبُ	غایب مؤنث
۹-أنتم تَذْهَبُونَ	۸-أنتما تَذْهَبَانِ	۷-أنت تَذْهَبُ	مخاطب مذکر
۱۲-أنتن تَذْهَبْنَ	۱۱-أنتما تَذْهَبَانِ	۱۰-أنت تَذْهَبِينَ	مخاطب مؤنث
	۱۴-مع الغير: نحن نَذْهَبُ	۱۳-وحده: أنا أذهبُ	متکلم

- ❖ حروفی که با قلم متفاوت مشخص شده اند ضمیر متصل هستند .
- ❖ حروف مضارعه چهار حرف (ت ی ن ا = تینا) هستند که در ابتدای فعل مضارع می آیند .
- ❖ «ن» در صیغه ی ۶ و ۱۲ (جمع مؤنث)، ضمیر و در بقیه ی صیغه ها علامت رفع (نون عوض از رفع) است.
- ❖ پنج صیغه از فعل مضارع ، ضمیر(شناسه) ندارد.

### انواع مضارع

۱. مضارع ساده مثبت **مثال:** إنا نحتاج إلى الجِدِّ و العمل ( ما به تلاش و کار نیاز داریم )

۲. مضارع منفی : لا + مضارع مرفوع **مثال:** لا يعلم الإنسان أسرار العالم ( انسان رازهای جهان را نمی داند)

۳. مضارع التزامی :

الف) أدوات ناصبه به جز «لن» ( أن - كي - ليكى - لي - حتى ) + مضارع منصوب

**مثال:** هذه قلادة علقته في عنقك حتى تحفظك من كل سوء ( این گردن بندی است که بر گردنت آویختم تا تو را از هر بدی حفظ کند )

ب) فعل شرط نیز(چه ماضی باشد و چه مضارع ) به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .

**مثال:** من حفر بئراً لأخيه وقع فيها ( هر کس چاهی برای برادرش حفر کند در آن می افتد )

ج) فعل امر و نهی از صیغه های غایب و متکلم نیز به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود :

**مثال :** لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ ( نباید مومنان کافران را به دوستی بگیرند )

**مثال :** لِيَجْعَلَ الْإِنْسَانَ جُهْدًا هَذَا الْحَيَّوانِ نُصَبَ أَعْيُنُهُ ( انسان باید تلاش این حیوان را مورد توجه خود قرار دهد )

د) خبر حروف مشبَّهه «لیت» (کاش) و «لعل» (شاید) اگر مضارع باشد به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود.

**مثال :** لَيْتَ الْمُسْلِمُونَ يَسْتَيْقِظُونَ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ ( کاش مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند )

**مثال :** إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (همانا ما آنرا قرآنی عربی نازل کردیم تا شاید شما ببیندیشید)

**فعل امر مخاطب:** این فعل از شش صیغه ی مخاطب مضارع ساخته می شود.

طریقه ی ساخت فعل امر مخاطب:

- ۱- حرف مضارعه (تا) را از اول مضارع مخاطب حذف می کنیم.
- ۲- در صورتیکه حرف بعد از آن ساکن باشد، به جای حرف مضارعه یک همزه می آوریم تا فعل قابل خواندن باشد.
- ۳- برای تعیین حرکت همزه ی فعل امر به حرکت سومین حرف (عین الفعل) نگاه می کنیم در صورتیکه ضمه داشت، همزه را مضموم می کنیم (ضمه می دهیم) و در غیر این صورت، همزه را مکسور می کنیم (کسره می دهیم).
- ۴- آخر فعل را مجزوم می کنیم.

❖ مجزوم کردن به این معنی است که اگر فعل به حرف «ن» ختم می شد آن حرف را حذف می کنیم در غیر این صورت، ضمه

ی آخر فعل را ساکن می کنیم. البته حرف «ن» در صیغه های (۶ و ۱۲) یعنی جمع مونث حذف نمی شود چون ضمیر است.

مثال : تَكْتُبِينَ ← كُتِبِينَ ← اُكْتُبِينَ ← اُكْتُبِي

رَجَعْتُمْ (=) ← تَرَجِعُونَ ← رَجِعُونَ ← إِرْجِعُوا

تَجْلِسِينَ ← جَلِسْنَ ← إِجْلِسْنَ

**فعل نهی :** فعل نهی نیز از فعل مضارع ساخته می شود و ۱۴ صیغه دارد.

طریقه ساخته شدن فعل نهی :

۱- به ابتدای فعل مضارع «لا» اضافه می کنیم .

۲- بدون حذف حرف مضارعه ، فعل را مجزوم می کنیم .

مثال: تَكْتَبَانِ ← لا تَكْتَبَا      تَضْحَكُونَ ← لا تَضْحَكُوا      تَجْلِسُ ← لا تَجْلِسُ

**فعل مستقبل مثبت:** این فعل به آینده دلالت دارد و با آمدن «سَ» یا «سَوْفَ» به ابتدای فعل مضارع ساخته می شود .

مثال: أَذْهَبُ (می روم) ← سَأَذْهَبُ یا سَوْفَ أَذْهَبُ (خواهم رفت)

**مستقبل منفی:** مستقبل منفی به دو طریق ساخته می شود .

۱. سَ یا سَوْفَ + لا + مضارع      مانند: سَوْفَ لَا يَذْهَبُ (نخواهد رفت)

۲. كُنْ + مضارع = مستقبل منفی      مانند: كُنْ أَنْسَأُ (او را فراموش نخواهم کرد)

### نام صیغه ها به زبان فارسی و عربی

(یاد گیری نام صیغه به زبان عربی الزامی است):

مخاطب و متکلم		
شماره	نام فارسی	نام عربی
۷	مفرد مذکر مخاطب	لِلْمُخَاطَبِ
۸	مثنی مذکر مخاطب	لِلْمُخَاطَبَيْنِ
۹	جمع مذکر مخاطب	لِلْمُخَاطَبِينَ
۱۰	مفرد مؤنث مخاطب	لِلْمُخَاطَبَةِ
۱۱	مثنی مؤنث مخاطب	لِلْمُخَاطَبَتَيْنِ
۱۲	جمع مؤنث مخاطب	لِلْمُخَاطَبَاتِ
۱۳	متکلم وحده	لِلْمُتَكَلِّمِ وَحْدَهُ
۱۴	متکلم مع الغير	لِلْمُتَكَلِّمِ مَعَ الْغَيْرِ

غائب		
شماره	نام فارسی	نام عربی
۱	مفرد مذکر غائب	لِلْغَائِبِ
۲	مثنی مذکر غائب	لِلْغَائِبَيْنِ
۳	جمع مذکر غائب	لِلْغَائِبِينَ
۴	مفرد مؤنث غائب	لِلْغَائِبَةِ
۵	مثنی مؤنث غائب	لِلْغَائِبَتَيْنِ
۶	جمع مؤنث غائب	لِلْغَائِبَاتِ



یادداشت:

## ثلاثی مزید

فعل ها بر اساس تعداد حروف اصلی آنها به دو نوع تقسیم می شوند :

۱- **ثلاثی** ، که سه حرف اصلی دارد مثل «ذَهَبَ» ۲- **رباعی** ، که چهار حرف اصلی دارد مثل «زلزل» .

بحث ما فقط درباره ی فعل های ثلاثی و تقسیم بندی آنها است.

**انواع فعل های ثلاثی :** ۱- **ثلاثی مُجَرَّد** ۲- **ثلاثی مَزِيد**

**ثلاثی مُجَرَّد :** در صورتیکه /اولین صیغه ی ماضی یک فعل به جز سه حرف اصلی ، حرف یا حروف دیگری نداشته باشد ، آن فعل

ثلاثی مجرد است : جَلَسَ ، عَلِمَ ، خَرَجَ

وزن ماضی، مضارع، مصدر و امر فعل های ثلاثی مجرد **سماعی** است یعنی قاعده ی مشخصی ندارد فقط باید آنرا قبلاً شنیده باشیم یا به کتاب لغت مراجعه کنیم.

**ثلاثی مَزِيد:** در صورتیکه اولین صیغه ی ماضی یک فعل ، علاوه بر حروف اصلی ، یک یا دو یا سه حرف اضافه نیز داشته باشد ، آن

فعل ثلاثی مزید است : جَالَسَ ، تَعَلَّمَ ، اسْتَخْرَجَ (هر سه اولین صیغه ی ماضی هستند)

**توجه :** ملاک تشخیص مجرد یا مزید بودن یک فعل /اولین صیغه ی ماضی است بنابراین برای تشخیص مجرد یا مزید بودن یک فعل ابتدا باید اولین صیغه ی ماضی آنرا به دست آوریم .

وزن ماضی ، مضارع، مصدر و امر فعل های ثلاثی مزید **قیاسی** است یعنی چند وزن و قالب مشخص دارد که اصطلاحاً به این قالبها

«باب» گفته می شود . ثلاثی مزید ۸ باب دارد که در این درس ۳ باب از آن را بررسی می کنیم .

### ۱- باب افعال

نام باب	اولین صیغه ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
<b>باب افعال</b>	<b>أَفْعَلُ</b>	<b>يُفْعِلُ</b>	<b>إِفْعَالُ</b>	<b>أَفْعِلْ</b>	<b>أ</b>
مثال	أَكْرَمَ	يُكْرِمُ	إِكْرَامٌ	أَكْرِمْ	أ
	أَنْزَلَ	يُنْزِلُ	إِنْزَالٌ	أَنْزِلْ	أ

❖ لازم است وزن باب ها را حفظ کنیم (ردیفی که با قلم درشت تر مشخص شده)

- ❖ فعل های ثلاثی مزید نیز دقیقاً همانند ثلاثی مجرد صرف می شوند. یعنی ماضی و مضارع آنها ۱۴ صیغه و امر مخاطب آنها، شش صیغه دارد .
- ❖ ملاک تشخیص حروف زائد ، اولین صیغه ی ماضی است .
- ❖ تنها فعلی که همزه ی امر آن فتحه می گیرد (أ) ، باب افعال است .
- ❖ معمولاً فعل ها به این خاطر به باب افعال برده می شوند که «متعدی» شوند. به عبارت دیگر کاربرد این باب متعدی کردن فعل های لازم است .

مثال : خَرَجَ (خارج شد) ← أَخْرَجَ (إخراج کرد ، بیرون کرد)  
 نَزَلَ (فرود آمد ، نازل شد) ← أَنْزَلَ (نازل کرد ، فروفرستاد)

### ۲- باب تفعیل

نام باب	اولین صیغه ی ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
باب تَفْعِيلُ	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلُ	فَعِّلْ	تکرار عین الفعل
مثال	كَرَّمَ	يُكَرِّمُ	تَكْرِيمُ	كَرِّمْ	تکرار عین الفعل
	نَزَّلَ	يُنزِّلُ	تَنْزِيلُ	نَزِّلْ	تکرار عین الفعل

- ❖ کاربرد این باب نیز همچون باب «افعال» متعدی کردن فعل است یعنی اغلب فعل هایی که در این باب هستند مُتَعَدِي اند :
- نَزَلَ (نازل شد) ← نَزَّلَ (نازل کرد)
- ❖ باب تفعیل یک حرف زائد دارد و آن تکرار عین الفعل است (تشدید)
  - ❖ امر باب تفعیل همزه ندارد ، چون بعد از حذف حرف مضارعه حرف بعدی ساکن نیست بنابراین نیاز به همزه نیست .
  - ❖ مصدر باب تفعیل گاهی بر وزن « تَفْعَلَةٌ » نیز می آید . مانند « تَجْرِبَةٌ ، تَسْلِيَةٌ ، تَهْنِئَةٌ و ... »

### ۳- باب مُفَاعَلَةٌ

نام باب	اولین صیغه ی ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
باب مُفَاعَلَةٌ	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ-فِعَالُ	فَاعِلْ	الف
مثال	شَاهَدَ	يُشَاهِدُ	مُشَاهَدَةٌ	شَاهِدْ	الف
	جَاهَدَ	يُجَاهِدُ	مُجَاهَدَةٌ-جِهَادُ	جَاهِدْ	الف

- ❖ مصدر باب مُفَاعَلَةٌ گاهی بر وزن «فِعَالُ» نیز می آید : مُجَاهَدَةٌ یا جِهَادُ - مُدَافَعَةٌ یا دِفَاعُ - مُقَاتَلَةٌ یا قِتَالُ
- ❖ امر این باب نیز به دلیلی که ذکر شد همزه ندارد .
- ❖ باب مُفَاعَلَةٌ معمولاً برای مشارکت به کار می رود . برخی از فعل های این باب لازم و برخی متعدی هستند .

**توجه:** برای تشخیص افعال مزید و باب آنها باید ابتدا فعل را به اولین صیغه تبدیل کنیم زیرا آنچه در بابهای ثلاثی مزید آمده اولین صیغه ی ماضی و مضارع و امر است . برای به دست آوردن اولین صیغه ی یک فعل لازم است شناسه ی آخر(هر آنچه بعد از سومین حرف اصلی آمده) را حذف کنیم. در فعل مضارع اگر حرف مضارعه غیر از «ب» بود آنرا به «ب» تبدیل می کنیم. فعل به دست آمده در صورتیکه هم وزن بابهای ثلاثی مزید باشد ،باب آن مشخص می شود و در غیر اینصورت ، ثلاثی مجرد است .

مثال: «تُجَاهِدُونَ» ← ابتدا شناسه (ون) را حذف میکنیم «تُجَاهِدُ» ← حرف مضارعه را به «ب» تبدیل می کنیم

«يُجَاهِدُ» ← بر وزن «يُفَاعِلُ» می دانیم که این وزن در باب «مفاعلة» است .

❖ حرف مضارعه در سه باب «إفعال ، تفعیل ، مفاعلة» ضمّه دارد ، در صورتیکه در دیگر باب ها حرکت حرف مضارعه ، فتحه است.

❖ تعداد حروف زائد در سه باب «إفعال ، تفعیل ، مفاعلة» یک حرف زائد است که در آزمون ها وقتی می گویند «فعل بزاید» حرف واحد « منظور فعلی است که از یکی از این سه باب باشد .

#### ۴- باب تَفَعَّل

نام باب	اولین صیغه ی ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
باب تَفَعَّل	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلٌ	تَفَعَّلْ	ت و تکرار عین الفعل
مثال	تَعَلَّمَ	يَتَعَلَّمُ	تَعَلَّمَ	تَعَلَّمْ	ت و تکرار عین الفعل
	تَأَدَّبَ	يَتَأَدَّبُ	تَأَدَّبَ	تَأَدَّبْ	ت و تکرار عین الفعل

❖ کاربرد این باب «مطاوعه» یعنی اثر پذیری است بدین معنی که اثر فعل را می پذیرد. مثلاً می گوئیم :

«أَدَّبْتُ الطِّفْلَ فَتَأَدَّبَ» : کودک را ادب کردم پس او ادب شد (پذیرش ادب)

«عَلَّمْتُكَ الدَّرْسَ فَتَعَلَّمْتَهُ» : درس را به تو یاد دادم و تو آنرا یاد گرفتی (پذیرش علم)

❖ باید دقت کنیم که حرف زائد (ت) در این باب را با حرف مضارعه اشتباه نگیریم .

❖ بیشتر فعل های این باب لازم و برخی نیز متعدی هستند .

❖ تعداد حروف زائد این باب دو حرف است یعنی «ت» و تکرار عین الفعل»

#### ۵- باب تَفَاعَل

نام باب	اولین صیغه ی ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد

باب تفاعل	تفاعل	يتفاعل	تفاعل	ت-۱
مثال	تَوَاضَعُ	يَتَوَاضَعُ	تَوَاضَعُ	ت-۱
	تَكَاتَبَ	يَتَكَاتَبُ	تَكَاتَبَ	ت-۱

❖ باب تفاعل برای بیان مشارکت به کار می رود: تَكَاتَبَ عَلِيٌّ وَ صَدِيقُهُ ( علی و دوستش با هم مکاتبه کردند )

❖ باید دقت کنیم حرف زائد «ت» در این باب را با حرف مضارعه اشتباه نگیریم .

❖ این باب نیز دو حرف زائد دارد(ت-۱)

**توجه:** حرکت عین الفعل ماضی در تمام بابها فتحه و در امر مخاطب کسره است و از این طریق می توان برخی از صیغه ها را که در ماضی و امر مخاطب شباهت دارند تشخیص داد (اگر عین الفعل آن فتحه داشته باشد، ماضی و اگر کسره داشته باشد، امر است). اما در دو باب « تَفَعَّلُ و تَفَاعَلُ » حرکت عین الفعل امر مخاطب نیز همچون ماضی فتحه است بنابراین شکل ماضی این دو باب در صیغه های (۲،۳،۶) با صیغه های (۲،۳،۶) امر مخاطب کاملاً یکسان است و تشخیص آنها فقط در جمله با توجه به معنی جمله و قرائن موجود ممکن است .

مثال: «تَعَلَّمَا» هم می تواند صیغه ی ۲ ماضی باشد و هم صیغه ی ۲ امر مخاطب. ولی در جملات زیر نوع آن با توجه به

قرائن موجود مشخص می شود: اُنْتُمَا تَعَلَّمَا (امر)      هُمَا تَعَلَّمَا (ماضی)

### ۶-باب اِنْتَعَال

نام باب	اولین صیغه ماضی	اولین صیغه مضارعه	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
باب اِنْتَعَال	اِنْتَعَلَّ	يَنْتَعِلُ	اِنْتَعَالٌ	اِنْتَعِلْ	ا-ت
مثال	اِحْتَرَمَ	يَحْتَرِمُ	اِحْتِرَامٌ	اِحْتَرِمْ	ا-ت
	اِفْتَخَرَ	يَفْتَخِرُ	اِفْتِخَارٌ	اِفْتَخِرْ	ا-ت

❖ این باب معمولاً برای مطاوعه یعنی اثر پذیری به کار می رود: جَمَعَ المَدِيرُ التَّلَامِيذَ فَاجْتَمَعُوا (مدیر دانش آموزان را جمع

کرد و آنها جمع شدند)

❖ بیشتر فعل های این باب لازم و برخی متعدی هستند .

### ۷-باب اِنْفَعَال

نام باب	اولین صیغه ماضی	اولین صیغه مضارعه	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
---------	-----------------	-------------------	------	----------------	-----------

باب اِنْفَعَال	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفَعَالُ	اِنْفَعِلُ	اِنْفَعِلُ
مثال	اِنْجَمَدَ	يَنْجَمِدُ	اِنْجَمَادُ	اِنْجَمِدُ	اِن-ن
	اِنْكَسَرَ	يَنْكَسِرُ	اِنْكَسَارُ	اِنْكَسِرُ	اِن-ن

❖ کاربرد این باب نیز «مطواعه» یعنی اثر پذیری است: كَسَرْتُ الخَشَبَ فانْكَسَرَ (چوب را شکستم و آن شکسته شد)

❖ فعل های این باب لازم هستند.

**توجه:** کلماتی مانند: «اِنْتَصَارٌ، اِنْتِظَارٌ، اِنْتِقَامٌ، اِنْتِقَالٌ، اِنْتِشَارٌ، اِنْتِفَاعٌ، اِنْتِقَادٌ» که «ن» در آنها جزء حروف اصلی است، از باب «اِنْفَعَال»

هستند و نباید آنها را با باب «اِنْفَعَال» اشتباه کرد. یعنی فعلی که حرف دوم و سوم آن «نت» باشد، از باب «اِنْفَعَال» است.

❖ چهار باب «تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، اِنْفَعَلَ، اِنْفَعَالٌ» دو حرف زاد دارند که در آزمون ها اینگونه اشاره می شود (فعل مزید بزیاده

حرفین)

#### ۸- باب اِسْتِفْعَال

نام باب	اولین صیغه ماضی	اولین صیغه مضارع	مصدر	اولین صیغه امر	حروف زائد
باب اِسْتِفْعَال	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالٌ	اِسْتَفْعِلْ	اِن-س-ت
مثال	اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتِخْرَاجٌ	اِسْتَخْرِجْ	اِن-س-ت
	اِسْتَقْبَلَ	يَسْتَقْبِلُ	اِسْتِقْبَالٌ	اِسْتَقْبِلْ	اِن-س-ت

❖ باب «اِسْتِفْعَال» تنها بایی است که سه حرف زائد دارد. (فعل مزید بزیاده ثلاثه حروف)

❖ این باب معمولاً برای «طلب و درخواست» به کار می رود.

❖ غالباً فعل های این باب متعدی هستند.

❖ «س» در کلماتی مانند «استماع، استتار، استناد» از حروف اصلی است بنابراین، این کلمات از باب «اِنْفَعَال» هستند.

یادداشت:

### شناخت اسم

**اسم:** کلمه ای است که معنای مستقلی داشته باشد ولی وابسته به زمانهای سه گانه نباشد: الكتاب، القلم، الجدار

### برخی از علامت های شناسایی اسم

۱- داشتن ال در ابتدای کلمه مانند: الكتاب

۲- داشتن تنوین (ـّـ) در آخر کلمه مانند: کتابٌ - شجرةٌ

۳- کلمه ای که بعد از حروف جر بیاید مانند: فی البيتِ

حروف جر عبارتند از: بی، لی، فی، إلی، علی، مِن، کَ (مانند)، و (قسم، سوگند)، عَن، حتّی و ...

۴- کلمه ای که بعد از حرف ندا (یا) قرار بگیرد مانند: یا أرضُ

۵- کلمه ای که به (ة-ة) ختم شود مانند: الشجرة - فاطمة

۶- ضمائر (مانند: هو، هما و...) اسم های اشاره (مانند: هذا، ذلك و...) اسم های موصول (مانند: الذی، التي و...) تمام کلمات پرسشی به جز

«هل و أ» (مانند: کیف، متى، أين، ماذا و...) اعداد (مانند: أربع، خمس و...)، ظرف ها (قبل، بعد، أمام، فوق، تحت، عند، مع و

... (نیز اسم هستند.

۷- کلمات سه حرفی که حرف دوم آنها ساکن است اغلب اسم هستند. مانند: صَعْبٌ - سَهْلٌ - حُسْنٌ و....

❖ ممکن است کلمه ای اسم باشد ولی هیچیک از این علامت ها را نداشته باشد بنابراین توجه به معنی کلمه در چنین مواردی

به ما کمک می کند .

### تقسیم بندی اسم از نظر تعداد (مفرد - مثنی - جمع)

**مفرد:** اسمی است که بریک فرد یا شیء دلالت می کند، وقتی که اسمی مثنی یا جمع نباشد، مفرد است: الكتاب - رجلاً

**مثنی:** اسمی که بر دو فرد یا شیء دلالت می کند و دو علامت دارد (ان - ین) الرجلان، الرجلین، تلميذتان، تلميذتین

❖ (ان - ین) وقتی نشانه مثنی هستند که در صورت حذف کردن آنها، مفرد کلمه به دست بیاید. بنابراین اسمهایی مانند

ایمان، شیطان، مکان، جریان و دین و... مثنی نیستند.

**جمع:** اسمی است که به بیش از دو نفر یا دو شیء دلالت کند و به سه دسته تقسیم می شود:

۱- جمع مذکر سالم ۲- جمع مونث سالم ۳- جمع مکسر

**الف) جمع مذکر سالم:** نشانه های آن (ون) و(ین) است: المسلمین، المسلمون

❖ (ون) و(ین) در جمع مذکر سالم باید زائد باشد بنا براین اسم هایی مانند مَدیون، مَعْبُون، مَضْمُون، مَجْنُون، مفرد و اسم هایی مانند مَوَازین، شَیَاطین، مِیَادین، قَوَانین و مَجَانین جمع مکسرند.

❖ اسم ها مثنی و جمع مذکر سالم هرگاه مضاف واقع شوند «ن» از آخر آنها حذف می شود.

مثال: تَقَدَّمَ مُسْلِمُو الْعَالَمِ فِي الْعُلُومِ الْمَخْتَلِفَةِ (مُسْلِمُونَ) بوده که چون مضاف واقع شده «ن» از آخر آن حذف شده)

**ب) جمع مونث سالم:** علامت آن (ات) است. معلّمات، شَجَرَات، مُسَلِمَات

❖ در اسم های که به تاء تأنیث (ة-ة) ختم می شوند، هنگام جمع بستن (ة) آنها حذف می شود و سپس (ات) آورده می شود.  
مثل: تَلْمِیْذَةٌ / تَلْمِیْذَات

❖ در جمع مؤنث سالم باید (ات) زائد باشد. یعنی اگر (ات) را حذف کنیم شکل مفرد آن به دست بیاید. بنابراین اسمهایی مانند اصوات، اوقات، آیات و أموات، جمع مکسرند و به ترتیب مفرد آنها صوت، وقت، بیت، میّت میباشد.

**ج) جمع مکسر:** جمع مکسر از در هم شکستن شکل مفرد یک اسم به دست می آید و قاعده خاصی ندارد یعنی سماعی است

مثل: مَسْجِدٍ / مَسَاجِدِ قَلَمٍ / أَقْلَامٍ

❖ اوزان جمع های مکسر سماعی هستند یعنی قاعده و وزن مشخصی ندارند اما جمع های سالم قیاسی هستند یعنی قاعده ی مشخصی دارند.

**تقسیم بندی اسم از نظر جنسیت: (مذکر، مونث)**

- اسم مذکر: اسمی است که به صورت حقیقی یا مجازی بر جنس نر دلالت کند مانند: عَلِيٌّ، الْقَلَمُ

- اسم مونث: اسمی است که به صورت حقیقی یا مجازی بر جنس ماده دلالت کند مانند: فَاطِمَةُ - مَحْفَظَةٌ

**نشانه های اسم مونث:** اسم مونث غالباً به یکی از سه نشانه زیر ختم می شود:

۱- تاء گرد (ة-ة): مانند: فَاطِمَةُ

۲- الف ممدوده (الف و همزه) مانند: زَهْرَاءُ

۳- الف مقصوره (الف تنها که به دو شکل نوشته می شود) مانند: دُنْيَا - كِبْرِي

❖ (اء) و (ا-ی) در صورتی نشانه ی مونث بودن هستند که زائد باشند یعنی جزء حروف اصلی اسم نباشند.

**انواع اسم مذکر**

۱- **مذکر حقیقی:** یعنی اسمی که واقعاً به جنس نر دلالت دارد مانند: الرَّجُلُ، أَخٌ، مُحَمَّدٌ و....



۲- **مذکر مجازی:** یعنی اسمی که جنسیت ندارد اما به صورت قراردادی مذکر به حساب می آید مانند: الكتاب، القلم، الجدار و...

### انواع اسم مونث

- ۱- **مونث حقیقی:** یعنی اسمی که واقعاً به جنس ماده دلالت کند مانند: البقرة، الإمراة، زینب و...
- ۲- **مونث مجازی:** یعنی اسمی که جنسیت ندارد اما به خاطر داشتن علامت تأنیث و یا به صورت قراردادی مونث محسوب می شود مانند: المحفظة، الشجرة، الأرض
- ۳- **مونث لفظی:** در صورتی که یک اسم مذکر حقیقی باشد اما یکی از علامت های تأنیث را داشته باشد به آن مونث لفظی گفته می شود: معاویة، زکریا، طلحة، حمزة
- ۴- **مونث معنوی:** اسمی است مونث (حقیقی یا مجازی) که علامت تأنیث ندارد: زینب (حقیقی معنوی)، الأرض (مجازی معنوی)

### اسم های مونث معنوی:

- ۱- اسمهای زنانه (علم مونث) که علامت تأنیث ندارند: مریم، زینب
  - ۲- اسم شهرهای و کشورها: طهران، شیراز، ایران
  - ۳- اسم اعضای زوج بدن: ید، عین، رجل (پا)، اذن (گوش)، الكف (دست)
  - ۴- برخی کلمات که سماعی (شنیدنی) هستند: أرض، شمس، نفس، دار، حرب، نار، جهنم، سماء، بئر (چاه) و...
- ❖ مونث لفظی در حکم مذکر است یعنی در جمله آن را مذکر به حساب می آوریم و ضمیر، فعل، اسم اشاره و ... را برایش مذکر به کار می بریم: جاء معاویة
- ❖ جمع غیر انسان معمولاً در حکم مفرد مونث است یعنی در جمله مثل یک اسم مفرد مونث با آن برخورد می کنیم و ضمیر، فعل، صفت، اسم اشاره و ... را برایش به صورت مفرد مونث می آوریم ولی در تحلیل صرفی باید به مفرد آن نگاه کنیم.
- ❖ ملاک مذکر یا مونث بودن یک اسم، مفرد آن است. مثلاً «مدارس»، مونث است چون مفرد آن «مدرسة» است اما «تلامذة» مذکر است چون مفرد آن «تلمیذ» است.

## جامد و مشتق

اسم ها از یک جهت به دو نوع تقسیم می شوند: ۱- جامد ۲- مشتق

**جامد:** اسمی است که از فعل گرفته نشده است مانند: القلم، الجدار، العلم

اسم های جامد خود دو نوع هستند: ۱- جامد مصدری ۲- جامد غیر مصدری

**جامد مصدری:** تمام مصادر (ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید) جامد هستند و به آنها جامد مصدری گفته می شود. مانند: الإحسان، العلم و...

**جامد غیر مصدری:** اسم جامدی است که مصدر نباشد. مانند: القلم، الجدار، الباب و...

**مشتق:** اسمی است که از فعل گرفته شده باشد یعنی ریشه ی فعلی داشته باشد. مانند: العليم (از عَلم گرفته شده) - الکاتب (از کَتَب گرفته

شده)

❖ بهترین راه برای شناخت اسم های جامد از مشتق این است که اسم های مشتق را که محدود هستند و وزن های مشخصی

دارند به خوبی بشناسیم، هر اسمی که هم وزن هیچیک از اسم های مشتق نباشد، جامد است.

### انواع اسم مشتق:

۱- اسم فاعل ۲- اسم مفعول ۳- اسم زمان ۴- اسم مکان ۵- اسم تفضیل (صفت تفضیلی) ۶- صفت مشبّهه ۷- اسم مُبالغه

در این درس تنها با دو اسم مشتق آشنا می شویم (اسم فاعل و اسم مفعول)

۱- **اسم فاعل:** اسمی که برانجام دهنده کار یا دارنده ی حالت دلالت می کند و معادل آن در زبان فارسی، صفت فاعلی است که با

پسوند (نده - ا) می آید: العالم (دانا) المشاهد (بیننده)

اسم فاعل هم از فعل ثلاثی مجرد ساخته می شود و هم از ثلاثی مزید.

**ساختن اسم فاعل از ثلاثی مجرد:** برای ساختن اسم فاعل از ثلاثی مجرد، سه حرف اصلی فعل را به وزن «فاعِل» می بریم. مانند:

کَتَبَ ← کاتب قَتَلَ ← قاتِل

### ساختن اسم فاعل از ثلاثی مزید:

۱- اسم فاعل از ثلاثی مزید از اولین صیغه ی مضارع ساخته می شود.

۲- حرف مضارعه (یا) را حذف می کنیم و به جای آن «میم مضموم» یعنی «مُ» می آوریم.

۳- حرف ماقبل آخر (عین الفعل) را کسره «-» می دهیم.

مثال: جاهدتم ← «يُجاهد» ← مُجاهد (رزمنده)

خِلاف (مصدر باب مُفاعلة) ← يُخالف (اولین صیغه ی مضارع) ← مُخالف

- ❖ کلماتی مانند «شاکي»، «راضی»، «داعی»، «قاضی»، «کافی»، «باقی» و ... اسم فاعل از ثلاثی مجرد هستند.
  - ❖ کلماتی مانند «دال»، «ضال»، «ضار»، «عام»، «خاص» و ... نیز اسم فاعل از ثلاثی مجرد هستند که در اصل «دال»، «ضال»، «ضار» و ... بوده اند.
  - ❖ کلماتی مانند «آخر»، «آمن»، «آخذ»، «آمل»، «آمر» و ... اسم فاعل از ثلاثی مجرد هستند که عین الفعل آنها (أ) با الف وزن «فاعل» ادغام شده است.
  - ❖ معمولاً اسم های که به «م» شروع می شوند و حرف آخر یا ماقبل آخر آنها «یاء» است، اسم فاعل از ثلاثی مزیدند:
 

مُجیب، مُدیر، مُقیم، مُحیط، مُشتری، مُکفی، مُنجی و ...
  - ❖ ممکن است اسم فاعل، یک اسم منقوص باشد و به خاطر نکره بودن «ی» از آخر آن حذف شده باشد.
- مثال:** متعدّ (متعدّی)، مُتعدّ (مُتعدّی)، داع (داعی)، شاک (شاکي)، راع (راعی)

۲- اسم مفعول: اسمی است که کار بر آن واقع شده، معادل آن در زبان فارسی صفت مفعولی است که معمولاً با پسوند «شده» می آید: مکتوب (نوشته شده) مقتول (کشته شده).

اسم مفعول نیز هم از ثلاثی مجرد گرفته می شود و هم از فعل های ثلاثی مزید.

**ساختن اسم مفعول از ثلاثی مجرد:** سه حرف اصلی فعل را به وزن «مفعول» می بریم: کتب ← مکتوب (نوشته شده)

اسم مفعول ثلاثی مزید دقیقاً مانند اسم فاعل ثلاثی مزید است با این تفاوت که حرف ماقبل آخر (عین الفعل) فتحه می گیرد:

«يُنْتَظَرُ» ← «مُنْتَظَرٌ» ← «إِحْتَرَمَ» ← «يَحْتَرِمُ» ← «مُحْتَرَمٌ»

- ❖ اسم هایی مانند «مهدی»، «مرضی»، «مخفی»، «مدعو» و ... اسم مفعول از ثلاثی مجرد هستند و درحقیقت به این شکل بوده اند: «مهدوی»، «مرضوی»، «مخفوی»، «مدعوو» همگی برون «مفعول».

- ❖ معمولاً اسم هایی که با «م» شروع می شوند و حرف آخر یا ماقبل آخر آنها «الف» است (ا-ی)، اسم مفعول از ثلاثی مزید هستند مانند: «مُجاب»، «مُستشار»، «مُراد»، «مُصطفی»، «مُجتبی»، «مُبتلاء» و ...

- ❖ اسم های مشتق مانند دیگر اسم ها مذکر، مؤنث، مفرد، مثنی و جمع دارند: العالم-العالمان-العالمون-العالمة-العالمات و ...

- ❖ برای تشخیص جامد یا مشتق بودن یک اسم باید مفرد مذکر آنرا در نظر بگیریم.

- مثال ۱: «شواهد» جمع مکسر است و باید به وزن مفرد آن نگاه کنیم «شاهد» بر وزن «فاعل» بنا بر این مشتق و اسم فاعل است .
- مثال ۲: «مضامین» جمع مکسر «مضمون» بر وزن «مفعول» بنابراین «اسم مفعول» است.

### ۳ و ۴- اسم زمان و اسم مکان: اسم زمان و مکان از ثلاثی مجرد بر سه وزن است «مَفْعَل، مَفْعِل، مَفْعَلَة»

مثال: مَطْبَخ (آشپزخانه)، مَقْتَل (قتلگاه)، مَسْجِد، مَشْرِق، مَغْرِب، مَدْرَسَة، مَكْتَبَة

- ❖ دو وزن «مَفْعَل» و «مَفْعِل» برای اسم زمان و مکان مشترک هستند و تشخیص آن در جمله ممکن است. اما وزن «مَفْعَلَة» مخصوص اسم مکان است.
- ❖ کلماتی مانند «مَمَر» (محل عبور)، «مَقَر» (محل استقرار) و «مَقَر» (گریزگاه) بر وزن «مَفْعِل» و اسم مکان هستند.
- ❖ اسم زمان و مکان از ثلاثی مزید دقیقاً مانند اسم مفعول از ثلاثی مزید ساخته می شود و تشخیص آن فقط از طریق معنی و در جمله ممکن است. مثال: مُجْتَمَع، مُسْتَخْرَج، مُسْتَشْفَى و...<sup>۱</sup>
- ❖ برخی از مصدر ها نیز بر وزن «مَفْعَلَة» و «مَفْعَلَة» هستند که نباید آنها را با اسم زمان و مکان اشتباه کرد: مَغْفِرَة (آمرزش)، مَرَحْمَة (بخشش)، مَصْلَحَة، مَعْصِيَة و...

۵- اسم تفضیل (صفت تفضیلی): برای بیان برتری کسی یا چیزی در یک صفت به کار می رود و معادل صفت تفضیلی یا صفت عالی در زبان فارسی است که با پسوند «تر» و «ترین» ساخته می شود.

اسم تفضیل دو وزن دارد: «أَفْعَل» (برای مذکر) و «فُعَلَى» (برای مؤنث) مانند: أَكْبَر، كُبْرَى، أَصْغَر، صُغْرَى، أَعْظَم، عُظْمَى و...

- ❖ دو کلمه ی «خَيْر» و «شَر» اگر به معنی «بهتر یا بهترین» و «بدتر یا بدترین» باشند، اسم تفضیل هستند.
- ❖ چنانکه قبلاً گفتیم کلمه ی «آخِر» اسم فاعل است و مؤنث آن می شود «آخِرَة» اما دقت کنید که کلمه ی «آخِر» اسم تفضیل مذکر است و مؤنث آن می شود «أَخْرَى».
- ❖ کلماتی مانند «أَعْم»، «أَخْص»، «أَشَدَّ» و... بر وزن «أَفْعَل» و اسم تفضیل مذکر هستند.
- ❖ کلماتی مانند «أَعْلَى» و «أَدْنَى» (پست تر) و... اسم تفضیل مذکر هستند که مؤنث آنها به ترتیب «عُلْيَا»، «دُنْيَا» است.
- ❖ کلمه ی «أَوَّل» اسم تفضیل مذکر است و مؤنث آن «أُولَى» اما کلمه ی «أُولَى» (با همزه ی مفتوح) اسم تفضیل مذکر است و مؤنث آن می شود «وُلْيَا».
- ❖ اسم تفضیل مذکر بر وزن «أَفْعَل» با ماضی باب افعال و صیغه ی متکلم وحده از مضارع شباهت دارد که باید با دقت در معنی و جمله آنها را اشتباه نکنیم.

<sup>۱</sup>- اسم زمان و مکان از ثلاثی مزید در کتاب درسی مطرح نشده است.

۶- صفت مُشَبَّهه: معادل صفت ساده یا مطلق در زبان فارسی است یعنی به یک صفت ثابت و دائمی دلالت می کند.

وزن های صفت مشبَّهه:

- «فَعِيل» مانند: کریم، رَحِيم، شَهِيد و...

- «فَعْل» مانند: غَضِبَ (عصبانی)، خَطِرَ (خطرناک)، خَشِنَ و...

- «فَعْل» مانند: سَهْل، صَعْب، عَذَبَ (شیرین، گوارا) و...

- «فَعْلَان» مانند: عَطْشَان (تشنه)، غَضْبَان (عصبانی)، جَوَعَان (گرسنه) و...

- «فَعْل» مانند: حَسَن (نیکو)، بَطْل (قهرمان)

- «فُعَال» مانند: شُجَاع

- «فَعِيل» مانند: سَيِّد، جَيِّد، طَيِّب، قَيِّم و...<sup>۲</sup>

❖ وزن «أَفْعَل»، اگر بر رنگ یا عیب و نقص دلالت کند، صفت مشبَّهه است و مونث آن بر وزن «فَعْلَاء» می آید.

مانند: أَحْمَر (قرمز) که مونث آن می شود «حَمراء» أَبْكَم (لال) که مونث آن می شود «بِكماء»

❖ در صورتی یک اسم، صفت مشبَّهه محسوب می شود که علاوه بر داشتن وزن صفت مشبَّهه، معنای وصفی نیز داشته باشد یعنی

بتوان آنرا به عنوان یک صفت به کسی یا چیزی نسبت داد.

مثلاً کلماتی مانند «قَمِيص»، «فَضْل»، «فَهْم» و... وزن صفت مشبَّهه را دارا هستند اما چون معنای وصفی ندارند، صفت

مشبَّهه محسوب نمی شوند.

❖ دو کلمه ی «رَبٌّ» و «عَبْدٌ» هر دو بر وزن «فَعْلٌ» و صفت مشبَّهه هستند.

❖ کلماتی مانند «عَلِيٌّ، رَضِيٌّ، وَلِيٌّ، نَبِيٌّ و...» صفت مشبَّهه بر وزن «فَعِيلٌ» هستند.

۷- اسم مُبَالِغَه (صِبْغَه ی مبالغه): به کثرت و زیاد بودن یک صفت دلالت می کند.

وزن های اسم مبالغه:

- «فُعَالٌ» مانند: غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)، جَبَّارٌ (بسیار با عظمت و جبروت)

- «فَعَالَةٌ» مانند: عَلَّامَةٌ (بسیار دانا)

- «فَعُولٌ» مانند: شَكُورٌ (بسیار شکر گزار)<sup>۳</sup>

❖ «ة» در وزن «فَعَالَةٌ» نشان مونث بودن نیست و این وزن برای مذکر و مونث به همین شکل به کار می رود.

اسامی شغل هایی که بر وزن «فُعَالٌ» هستند مانند «بَنَّا، نَجَّارٌ، خَبَّازٌ و...» نیز اسم مبالغه محسوب می شوند.

<sup>۲</sup>- صفت مشبَّهه وزن های فراوانی دارد که کتاب درسی چهار مورد آنرا ذکر کرده است (چهار مورد اول)

<sup>۳</sup>- اسم مبالغه وزن های دیگری هم دارد که در کتاب درسی و دو وزن «فَعَالٌ و فَعَالَةٌ» اکتفا شده است.

یادداشت:

## مُعَرَّب و مَبْنِي

**مُعَرَّب:** کلمه ای است که حرکتِ حرفِ آخرِ آن با توجه به نقشی که در جمله می پذیرد، تغییر کند:

جاءَ الطَّالِبُ (فاعل) - رأيتُ الطَّالِبَ (مفعولٌ به) - سلَّمتُ على الطَّالِبِ (مجرور به حرف جر)

**مَبْنِي:** کلمه ای است که حرکتِ حرفِ آخرِ آن ثابت است و هیچگاه تغییر نمی کند:

جاءَ ذَلكَ الطَّالِبُ (فاعل) - رأيتُ ذَلكَ الطَّالِبَ (مفعولٌ به) - سلَّمتُ على ذَلكَ الطَّالِبِ (مجرور به حرف جر)

کدام کلمات معربند و کدام کلمات مبنی؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید معرب و مبنی را در انواع کلمه (اسم، فعل، حرف) بررسی

کنیم.

مَبْنِي: ۱- ضَمایر (تمام ضمایر) ۲- اسم های موصول عام و خاص (به جز مثنی) ۳- اسم های اشاره (به جز مثنی)  
۴- اسم های استفهام (کیف، مَتَى، أَيْنَ، ماذا، مَنْ، ما) ۵- اسم های شرط (مَنْ، ما، أَيْنَمَا) ۶- برخی از ظرفها  
مانند: الآن، لَمَّا، إذا و ... (در بحث مفعول فیه با آنها آشنا خواهیم شد)

مُعَرَّب: بقیه ی اسم ها (یعنی هر اسمی که در ۶ گروه بالا نباشد، معرب است)

کلمه

مَبْنِي: ۱- فعل ماضی (تمام ۱۴ صیغه) ۲- امر مخاطب (تمام ۶ صیغه) ۳- فعل مضارع، نهی و مستقبل (فقط صیغه ۶ و ۱۲)

فعل

مُعَرَّب: تمام صیغه های فعل مضارع، نهی و مستقبل (به جز صیغه ی ۶ و ۱۲)

**حرف:** تمام حروف مبنی هستند یعنی هیچ حرف معربی نداریم.

- ❖ اسم های دارای «ال»، «تتوین» و «ة، ة» معرب هستند.
- ❖ برخی از اسم های استفهام عبارتند از: «مَنْ»، «ما»، «أَيْنَ»، «مَتَى»، «کیف»، «ماذا».
- ❖ در بین کلمات پرسشی فقط «هل» و «أ» به معنی «آیا» حرف هستند و بقیه اسم.

- ❖ در بین کلمات پرسشی فقط «أی» به معنی «کدام» مُعرب است.
- ❖ ضمایر متصل فاعلی چون جزئی از فعل هستند بنابراین در شمارش اسم های مبنی آنها را به حساب نمی آوریم .

#### انواع اعراب ( مخصوص کلمات معرب ) :

- ۱- رَفَع : اگر حرکتِ آخرِ کلمه ی مُعرب، ضمه (ـُ) باشد آن کلمه «مرفوع» است: الطَّالِبُ - طَالِبٌ
  - ۲- نَصَب: اگر حرکتِ آخرِ کلمه ی مُعرب، فتحه (ـَ) باشد، آن کلمه «منصوب» است: الطَّالِبِ - طَالِباً
  - ۳- جَرّ: اگر حرکتِ آخرِ کلمه ی مُعرب، کسره (ـِ) باشد، آن کلمه «مجرور» است: الطَّالِبِ - طَالِبٍ
  - ۴- جَزَم: اگر حرکتِ آخرِ کلمه ی مُعرب، ساکن (ـ) باشد، آن کلمه «مجزوم» است: لا تَضْحَكُ
- ❖ اعرابِ «جرّ» مخصوص اسم است یعنی فعلِ مجرور نداریم.
  - ❖ اعرابِ «جزم» مخصوص فعل است یعنی اسمِ مجزوم نداریم.
  - ❖ اعرابِ «رفع و نصب» مشترک بین اسم و فعل است .

#### انواع بناء ( مخصوص کلمات مبنی ) :

- ۱- مَبْنِي بِرِ ضَمِّ (مَبْنِيٌّ عَلَى الضَّمِّ): کلمه ای مبنی است که حرکتِ آخرِ آن ضمه (ـُ) باشد: نَحْنُ، ذَهَبُوا
- ۲- مَبْنِي بِرِ فَتْحٍ (مَبْنِيٌّ عَلَى الْفَتْحِ): کلمه ای مبنی است که حرکتِ آخرِ آن فتحه (ـَ) باشد: أَنْتَ، ذَلِكَ
- ۳- مَبْنِي بِرِ كَسْرٍ (مَبْنِيٌّ عَلَى الْكَسْرِ): کلمه ای مبنی است که حرکتِ آخرِ آن کسره (ـِ) باشد: أَنْتِ، هُوَ لَاءِ
- ۴- مَبْنِي بِرِ سَكُونٍ (مَبْنِيٌّ عَلَى السَّكُونِ): کلمه ای مبنی است که حرکتِ آخرِ آن ساکن (ـ) باشد: هُمْ، مَنْ

❖ کلماتِ مبنی تنوین نمی گیرند.

- ❖ برای تعیین نوعِ بناءِ در «فعل های مبنی» باید به حرکت «لام الفعل» نگاه کنیم: ذَهَبُوا (مبنی بر ضم) - ذَهَبْنَا (مبنی بر سکون)
- ❖ اسم ها و حرف های مبنی که به «ا-ی» ختم شوند، مبنی بر سکون هستند: هَذَا، فِی، إِلَى، عَلَيَّ، مَا، الَّذِي و...
- ❖ امر مخاطب در صیغه هایی که «ن» از آخر آن حذف شده، «مبنی بر حذف نون» است: إِذْهَبَا، إِذْهَبُوا، إِذْهَبِي، إِذْهَبَا

یادداشت:



## ضمیر

ضمیر کلمه ای است که معمولاً جانشین اسم می شود. «علی آمد او دانش آموز موفق است»، «جاء علیُّ هو تلمیذُ ناجحٍ». به اسمی که ضمیر جانشین آن شده (ضمیر به آن برمی گردد) اصطلاحاً «مَرَجِعِ ضمیر» گفته می شود و باید صیغه ی ضمیر با مَرَجِعِ آن مطابقت داشته باشد.

**انواع ضمایر:** به طور کلی دو نوع ضمیر داریم، «مُفَصَّل» (ضمیری است که به صورت مستقل به کار می رود) و «مُتَّصِل» (ضمیری است که به همراه کلمه ی دیگر می آید یعنی حتماً باید به آخر کلمه ی دیگری بچسبد) هر یک از اینها خود دو نوع هستند. یعنی در مجموع چهار نوع ضمیر داریم که در زیر به بررسی آنها می پردازیم.

جدول صرف ضمایر

مُتَّصِل			مُفَصَّل		
فاعلی (متصل به فعل)			نصبی و جری (متصل به هر سه نوع کلمه)	منصوبی	مرفوعی
همراه امر	همراه مضارع	همراه ماضی			
-	يَذْهَبُ (هو مستتر)	ذَهَبَ (هو مستتر)	هُ	إِيَّاهُ	هُوَ
-	يَذْهَبَانِ	ذَهَبَا	هُمَا	إِيَّاهُمَا	هُمَا
-	يَذْهَبُونَ	ذَهَبُوا	هُمْ	إِيَّاهُمْ	هُمْ
-	تَذْهَبُ (هي مستتر)	ذَهَبَتْ (هي مستتر)	هَا	إِيَّاهَا	هِيَ
-	تَذْهَبَانِ	ذَهَبْتَا	هُمَا	إِيَّاهُمَا	هُمَا
-	يَذْهَبْنَ	ذَهَبْنَ	هِنَّ	إِيَّاهُنَّ	هِنَّ
-	تَذْهَبُ (أنت مستتر)	ذَهَبْتِ (أنت مستتر)	كَ	إِيَّاكَ	أَنْتَ

انتما	إِيَّاكُمْ	كما	ذَهَبْتُمْ	تَذْهَبَانِ	إِذْهَبَا
انتم	إِيَّاكُمْ	كم	ذَهَبْتُمْ	تَذْهَبُونَ	إِذْهَبُوا
انتِ	إِيَّاكِ	كِ	ذَهَبْتِ	تَذْهَبِينَ	إِذْهَبِي
انتما	إِيَّاكُمْ	كما	ذَهَبْتُمْ	تَذْهَبَانِ	إِذْهَبَا
انتن	إِيَّاكُنَّ	كُنَّ	ذَهَبْتُنَّ	تَذْهَبْنَ	إِذْهَبْنَ
انا	إِيَّايَ	يَ	ذَهَبْتُ	أَذْهَبُ (أنا مستتر)	-
نحن	إِيَّانَا	نَا	ذَهَبْنَا	نَذْهَبُ (نحن مستتر)	-

۱- **ضمایر متصل فاعلی (متصل به فعل):** این ضمایر همان شناسه های آخر فعل هستند و نقش آنها معمولاً فاعل است. این ضمایر فقط به

آخر فعل متصل می شوند: يَذْهَبُونَ ( «و» ضمیر متصل فاعلی و نقش آن فاعل است)

در فعل ماضی ۲ صیغه و در فعل مضارع ۵ صیغه، ضمیر متصل فاعلی ندارند. (ضمایر آنها مستتر یعنی پنهان است)  
«ت» در صیغه ی ۴ و ۵ ماضی ضمیر نیست بلکه علامت مونث بودن است.

«ن» در صیغه های جمع مونث (۶ و ۱۲) ضمیر است اما در دیگر صیغه های مضارع ضمیر نیست.

فعل امر مخاطب از مضارع ساخته می شود بنابراین ضمایر آن همان ضمایر فعل مضارع است.

۲- **ضمایر متصل نصبی و جرّی (متصل به هر سه نوع کلمه):** این ضمایر به آخر هر سه نوع کلمه (اسم، فعل، حرف) متصل می شوند و نقش

های مختلف می گیرند:

- اگر در آخر اسم آمده باشند «مُضَافٌ إِلَيْهِ و مجرور» هستند: كِتَابُكَ (ضمیر «ك» در آخر اسم آمده، مضافٌ إِلَيْهِ و مجرور است)

- اگر به همراه فعل آمده باشند «مفعولٌ به و منصوب» هستند: رَأَيْتَهُ (ضمیر «ه» چون به فعل چسبیده، مفعولٌ به و منصوب است)

- اگر به حرف جر متصل شوند «مجرور به حرف جر» هستند: عَلَيْكُمْ (ضمیر «كُمْ» به حرف جر چسبیده، مجرور به حرف جر است)

❖ اگر ضمیر متصل نصبی و جرّی «ی» به آخر فعل بچسبد، بین این ضمیر و فعل حرف «ن» می آید که به آن «نون وقایه» گفته

می شود: شَاهِدَ يَ = شَاهِدَتِي

❖ ضمایر «هُمَا-هُم-هُنَّ» اگر به همراه کلمه ای آمده باشند، ضمیر متصل نصبی و جرّی و اگر مستقل باشند، منفصل مرفوعی

هستند: رَأَيْتَهُمَا (متصل) هُمَا ذَهَبَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ (منفصل)

۳- ضمائر مُنْفَصِل مَرْفُوعِي: این ضمائر همان ضمایری هستند که بیشتر با آنها آشنا هستیم (هو-هما-هم و...). به آنها «ضمایر منفصل مرفوعی» گفته می‌شود چون غالباً این ضمائر در جمله نقش «مبتدا» را دارند و «مرفوع» هستند.

۴- ضمائر مُنْفَصِل مَنْصُوبِي (مفعولی): این ضمائر (إِيَاءُ، إِيَاهُمَا، إِيَاهُمْ ...) در جمله نقش «مفعول به» را دارند که قبل از فعل می‌آیند و منصوب هستند:

إِيَاكَ نَعْبُدُ (إِيَاكَ، ضمیر منفصل منصوبی، مفعول به و منصوب)

❖ در ترجمه ضمائر «منفصل منصوبی» معمولاً از کلمه «فقط یا تنها» استفاده می‌کنیم: إِيَاكَ نَسْتَعِينُ (تنها از تو را یاری می‌جوئیم)

❖ ضمیر «نا» فقط در صیغه ی ۱۴ فعل ماضی «متصل فاعلی» است و در غیر آن «متصل نصبی و جرّی» است.

مثال: عَلَّمْنَا (متصل فاعلی) عَلَّمْنَا (متصل نصبی و جرّی، مفعول به) عَلَّمْنَا (متصل نصبی جرّی، مفعول به)

❖ ضمیر فاعلی «ی» در صیغه ی مفرد مونث مخاطب از فعل امر و نهی را نباید با ضمیر «ی» متصل نصبی و جرّی اشتباه

کنیم. اگر قبل از «ی»، «نون وقایه» آمده باشد، متصل نصبی و جرّی است و در غیر اینصورت متصل فاعلی.

مثال:

أَشْكُرِي رَبِّكَ: پروردگارت را شکر کن («ی» ضمیر فاعلی است و نقش آن فاعل)

لَا تَقْنَطِي مِنْ رَحْمَةِ رَبِّكَ: از رحمت پروردگارت نا امید نشو («ی» ضمیر فاعلی است و نقش آن فاعل)

أَشْكُرْنِي: مرا شکر کن («ی» ضمیر متصل نصبی و جرّی است و نقش آن مفعول به)

یادداشت:

## اسم موصول

**اسم موصول:** اسمی است که بین اجزای جمله ارتباط برقرار می کند و بدون جمله یا شبه جمله ی بعد از خود ناقص است:

الطَّالِبُ جَاءَ. هُوَ مُحْتَرَمٌ = الطَّالِبُ الَّذِي جَاءَ، مُحْتَرَمٌ

اسم موصول دو نوع است: ۱- موصول خاص ۲- موصول عام (مشترک)

۱- **موصول خاص:** این نوع موصول صیغه های مختلف دارد ، یعنی مذکر، مونث و مفرد، مثنی، جمع آن متفاوت است.

صیغه های موصول خاص	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	الَّذِي (کسی که ، که)	الَّذَانِ، الَّتَيْنِ (کسانی که، که)	الَّذِينَ (کسانه که ، که)
مونث	الَّتِي (کسی که، که)	الَّتَانِ، الَّتَيْنِ (کسانی که ، که)	الَّتَاتِي (کسانی که ، که)

❖ اسم موصول خاص با توجه به اسم قبل از خود یا فعل بعد از خود در جمله انتخاب می شود.

مثال: الْمُؤْمِنُ هُوَ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ  
المُؤْمِنَةُ هِيَ الَّتِي تَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ فِي الْحَيَاةِ

الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

❖ اسم موصول خاص اگر بعد از اسم دارای «ال» آمده باشد «صفت» است و «که» ترجمه می شود: الطَّالِبُ الَّذِي... (دانش آموزی که)

❖ برای جمع غیر انسان، اسم موصول مفرد مونث به کار می بریم: الأشجار التي... الكتب التي...

۲- موصول عام (مشترک): این نوع موصول صیغه های مختلف ندارد یعنی برای مذکر، مونث، مفرد، مثنی و جمع به یک شکل به کار می رود. اما برای انسان و غیر انسان متفاوت است:

- برای انسان: «مَنْ» به معنی «کسی که، کسانی که» مثال: أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...

- برای غیر انسان: «مَا» به معنی «چیزی که، چیزهایی که، آنچه» مثال: لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

❖ «مَنْ» و «مَا» همیشه اسم موصول نیستند. باید به معنی و قرائن جمله دقت کنیم تا نوع آنها را تشخیص دهیم.

انواع «مَنْ»: ۱- اسم استفهام (پرسشی): که اول جمله می آید و جمله را پرسشی می کند. مثال: مَنْ أَنْتَ؟

۲- اسم موصول: که معمولاً وسط جمله می آید به معنی «کسی که»

مانند: صَدِيقُكَ مَنْ صَدَقَكَ (دوست تو کسی است که به تو راست بگوید)

۳- اسم شرط: که اول جمله می آید و بعد از دو فعل می آید، اولی فعل شرط و دومی جواب شرط نامیده می شوند و هر دو مجزوم هستند.

مانند: مَنْ يَجْتَهِدْ يَنْجَحْ (هرکس تلاش کند موفق می شود)

انواع «مَا»:

۱- اسم استفهام: در ابتدای جمله می آید و جمله را پرسشی می کند به معنای «چه چیزی؟». ماهذا؟ (این چیست؟)

۲- اسم موصول: که در وسط جمله می آید به معنای «چیزی که، آنچه».

مانند: خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلٌّ (بهترین سخن آن است که کوتاه و راهنما باشد)

۳- اسم شرط: که ابتدای جمله می آید و دو فعل بعد از خود را مجزوم می کند که فعل اول «فعل شرط» و فعل دوم «جواب شرط» نامیده می شود.

مانند: «مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» (هر چه از کار نیک برای خود پیش می فرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت)

مانند: «مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» (هر چه از کار نیک برای خود پیش می فرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت)

۴- حرف نفی: که قبل از فعل ماضی می آید و آنرا منفی می کند. مانند: مَا ذَهَبَ التَّلَامِيذُ (دانش آموزان نرفتند)

۵- شبیهه به «لیس»: حرف غیر عامل است، به معنای «لیس» است اما مانند آن عمل نمی کند و در ابتدای جمله ی اسمیه (قبل از مبتدا) می آید و جمله اسمیه را منفی می کند. مانند: مَا أَنْتَ بِوَكِيلٍ

مانند: مَا أَنْتَ بِوَكِيلٍ

۶- «ما كَافَّةً»: که حرف غیر عامل است و به حروف مشبَّهه بویژه «إِنَّ» می چسبد و آنرا از عمل باز می دارد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

یادداشت:

## جمله ی فعلیه

جمله ی فعلیه ، جمله ای است که معمولاً با فعل شروع می شود. در درس اول به صورت گذرا جمله ی فعلیه را بررسی کردیم در این درس بیشتر با این بحث آشنا می شویم .

فعل دو نوع است : ۱- لازم ۲- متعدی

**فعل لازم:** فعلی است که معنی آن با فاعل کامل می شود و نیاز به مفعول به ندارد. ذَهَبَ، خَرَجَ، جَلَسَ

**فعل متعدی:** فعلی است که معنی آن با فاعل کامل نمی شود و علاوه بر فاعل به مفعول به هم نیاز دارد. رَأَى، ضَرَبَ، أَخْرَجَ

اگر سوال «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» در باره ی فعل صادق باشد متعدی و گرنه لازم است.

جمله ی فعلیه بسته به اینکه با فعل لازم شروع شده باشد یا با فعل متعدی فرق می کند :

فعل لازم + فاعل (مرفوع) + نقش های فرعی مانند جار و مجرور : ذَهَبَ الطَّالِبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ

فعل فاعل، مرفوع جار و مجرور } **جمله فعلیه**

فعل متعدی + فاعل (مرفوع) + مفعول به (منصوب) + نقش های فرعی مانند جار و مجرور:

أَخْرَجَ الْمُعَلِّمُ الطَّالِبَ مِنَ الصَّفِّ

فعل فاعل، مرفوع جار و مجرور

مفعول به ، منصوب

**فاعل:** همان اسمی است که فعل به آن نسبت داده می شود: - نَجَحَ الْمُؤْمِنُ ( مومن پیروز شد)

## انواع فاعل

- ۱- اسم ظاهر: اگر فاعل به صورت یک اسم مرفوع، بعد از فعل آمده باشد به آن «اسم ظاهر» می گویند.  
مثال: يَقْتَرِبُ الْحُرُّ مِنَ الْإِمَامِ (الحُرُّ، فاعل، اسم ظاهر)
- ۲- ضمیر بارز (آشکار): در تمام صیغه هایی که ضمیر بارز (متصل فاعلی) دارند، همان ضمیر، فاعل است که به آن «ضمیر بارز» میگویند. مثال: يُجَاهِدُونَ - تَذَهَبَانِ - ذَهَبْتِ ...
- ۳- ضمیر مستتر (پنهان): اگر فعلی ضمیر بارز نداشته باشد (صیغه هایی که در بالا ذکر شد) و اسم ظاهری هم فاعل آن واقع نشده باشد، فاعل آن «ضمیر مستتر» است.  
مثال: الْحُرُّ يَقْتَرِبُ مِنَ الْإِمَامِ (فاعل، ضمیر مستتر هو - چون «يَقْتَرِبُ» نه ضمیر بارز دارد و نه بعد از آن اسم ظاهری فاعل واقع شده است).

- ❖ هیچ فعل معلومی بدون فاعل نیست.
  - ❖ فاعل هیچگاه قبل از فعل نمی آید.
  - ❖ إعراب فاعل همیشه «مرفوع» و علامت آن معمولاً ضمه (-) است.
  - ❖ از دو طریق می توان فاعل جمله را تشخیص داد:
- ۱- از طریق معنی: هر اسمی که در جواب «چه کسی یا چه چیزی» بیاید، فاعل است.
- ۲- از طریق إعراب: چنانکه گفتیم فاعل یک اسم مرفوع است بنابراین معمولاً اسم مرفوعی که بعد از فعل بیاید، فاعل است.

- ❖ فاعل فقط در صیغه ی ۱ و ۴ (مفرد مذکر و مونث غایب) می تواند «اسم ظاهر» باشد.
  - ❖ اگر فاعل «اسم موصول» یا «اسم اشاره» باشد باز هم «اسم ظاهر» محسوب می شود:
- نَجَحَ هَذَا الطَّالِبُ فِي الْإِمْتِحَانِ  
فاعل، اسم ظاهر
- ❖ می دانیم که در فعل ماضی فقط دو صیغه (۱، ۴) و در فعل مضارع فقط پنج صیغه (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) ضمیر بارز ندارند. بنابراین
- به جز این صیغه ها، بقیه ی صیغه ها همگی فاعل «ضمیر بارز» دارند. مثل: «و» در ذهبوا - «ا» در خرجا - «ن» در جلسن و...

**توجه:** فاعل در صیغه ی ۱ و ۴ ماضی و مضارع «جائز الإستتار» است یعنی ممکن است «اسم ظاهر» یا «ضمیر مستتر» باشد.

مثال: ذَهَبَ عَلِيٌّ (اسم ظاهر) عَلِيٌّ ذَهَبَ (ضمیر مستتر «هو»)

اما در صیغه های ۷، ۱۳، ۱۴ مضارع و هر فعلی که از مضارع ساخته می شود (امر، نهی، مستقبل) فاعل، «واجب الإستتار» است یعنی حتماً باید ضمیر مستتر باشد و نمی تواند اسم ظاهر باشد.

مثال: أَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ (فاعل، ضمیر مستتر «أنا») إِذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ (فاعل، ضمیر مستتر «أنت»)

**مطابقت فعل و فاعل:** لازم است که فعل و فاعل از نظر جنسیت (مذکر و مؤنث بودن) مطابقت داشته باشند.

مثال: - نَجَحَ الطَّالِبُ - نَجَحَتِ الطَّالِبَةُ

**توجه:** اگر فاعل «اسم ظاهر» باشد، فعل حتماً باید مفرد بیاید حتی اگر فاعل مُثنی یا جمع باشد. (فعل غایب در ابتدای جمله مفرد می آید)

مثال: يَنْجَحُ الطَّالِبُ يَنْجَحُ الطَّالِبَانِ يَنْجَحُ الطَّالِبَاتُ

❖ جمع غیر انسان در حکم مفرد مؤنث است بنابراین برای جمع غیر انسان فعل به صورت مفرد مؤنث به کار می رود:

بدأت المراسيمُ

**مفعول به:** اسمی است که کار بر روی آن انجام شده است. اعراب مفعول به «منصوب» و علامت آن معمولاً فتحه (ـ) است.

از دو طریق می توان مفعول به را در جمله تشخیص داد:

۱- از طریق معنی: هر اسمی که در جواب «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» بیاید، «مفعول به» است.

۲- از طریق اعراب: در جمله ای که فعل آن متعدی است، معمولاً اسم منصوبی که بعد از فاعل آمده، «مفعول به» است.

❖ گاهی متمم های فارسی در زبان عربی مفعول به هستند. بنابراین اگر در ترجمه، اسمی به همراه حرف اضافه ای باشد ولی

در عبارت عربی آن حرف وجود نداشته باشد، آن اسم «مفعول به» است.

مثال: دَخَلَ عَلَى الصَّفِّ (علی به کلاس وارد شد) می بینیم که در ترجمه، حرف اضافه ی «به» آمده که در متن عربی نیست بنابراین این

«الصف» مفعول به است.

۱- **اسم ظاهر:** یعنی مفعول به یک اسم منصوب باشد که معمولاً بعد از فاعل می آید:

أَنْزَلَ اللهُ الْقُرْآنَ

فعل فاعل مفعول به (اسم ظاهر)

۲- **ضمیر متصل نصبی و جرّی:** همانطور که در درس شش گفته شد هرگاه ضمایر متصل نصبی و

جرّی (ه، هما، هُم و...) به آخر فعل متصل شوند، «مفعول به» هستند: اللهُ أَنْزَلَهُ (ه؛ مفعول به، محلاً منصوب)

**انواع مفعول به**

۳- **ضمیر منفصل منصوبی:** گاهی مفعول به قبل از فعل و به صورت ضمیر منفصل منصوبی (إِيَّاهُ، إِيَّاهِمَا، إِيَّاهُمْ و...) می

آید.

مثال: إِيَّايَ نَعْبُدُ (إِيَّايَ: مفعول به، محلاً منصوب)



❖ برخی از فعل‌ها ی متعدی، دو مفعول دارند: عَلَّمْتُكَ دَرَساً (درسی به تو آموختم)

مفعول به اول      مفعول به دوم

**جَارٌ وَ مَجْرُورٌ:** به حروفی از قبیل مین (از)، فی (در)، اِلَی (به سوی)، لِ (برای)، عَلَی (بر روی)، بِ (با)، كَ (مانند)، عَن (از)، وَ (قسم، سوگند) «حرف جرّ» و به اسم پس از آنها «مجرور به حرف جرّ» و به هر دو «جار و مجرور» گفته می شود.

اعراب «مجرور به حرف جر» چنانکه از نامش پیداست «مجرور» و علامت آن معمولاً کسره (ـ) است:

إِلَى الْبَيْتِ      فِي الْمَدْرَسَةِ

یادداشت:

### جمله ی اسمیه

جمله ی اسمیه جمله ای است که معمولاً با اسم شروع می شود: الطَّالِبُ ناجِحٌ  
 مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع

**ارکان جمله ی اسمیه : مبتدا(مرفوع) + خبر(مرفوع)**

**مبتدا:** اسمی است «مرفوع» که معمولاً در ابتدای جمله می آید و می خواهیم درباره ی آن خبری بدهیم.

❖ مبتدا می تواند هر اسمی باشد (اسم اشاره، اسم موصول، ضمیر، اسم استفهام و اسم شرط و...):

<u>هُوَ طَيِّبٌ</u>	<u>هَذَا قَلَمٌ</u>	<u>مَا فِي يَدِكَ؟</u>	<u>اللَّهُ عَلِيمٌ</u>
مبتدا خبر	مبتدا خبر	مبتدا خبر	مبتدا خبر

**خبر:** کلمه یا عبارتی است «مرفوع» که بعد از مبتدا می آید و درباره ی آن خبر می دهد و معنی جمله را کامل می کند.

**اقسام خبر: ۱- خبر مفرد (اسم) ۲- خبر جمله ی فعلیه (فعل) ۳- خبر شبه جمله (جار و مجرور)**

**۱- خبر مفرد:** در صورتیکه خبر فقط یک اسم باشد، به آن، «خبر مفرد» گفته می شود. این اسم می تواند مفرد، مثنی یا جمع باشد.

مثال: - الْعِلْمُ مُفِيدٌ - أَنْتُمْ تَلْمِيزَانِ - اولئک مُعَلِّمَاتٌ (مفید، تلمیذان، معلّمات: خبر مفرد هستند چون اسمند)

**۲- خبر جمله ی فعلیه:** یعنی خبر یک فعل باشد: اللَّهُ يَعْلَمُ

خبر، جمله ی فعلیه، محلاً مرفوع

۳- خبر شبه جمله: یعنی خبر «جار و مجرور» یا «ظرف» باشد: الطَّالِبُ فِي الصَّفِّ الحمامةُ فوقَ الجدارِ  
خبر، شبه جمله، محلاً مرفوع خبر، شبه جمله، محلاً مرفوع

❖ در صورتیکه خبر، یک اسم مشتق (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه) باشد، باید در «جنسیت» و «عدد» با مبتدا مطابقت داشته باشد. ولی اگر یک اسم جامد باشد نیاز به مطابقت نیست.

مثال خبر مشتق: المومِنُ خَاشِعٌ المومِنونَ خَاشِعونَ المومِناتُ خَاشِعاتُ  
مثال خبر جامد: الكذبُ رذيلةٌ العلمُ فضيلةٌ العنبُ ثمرةٌ

❖ اگر خبر «شبه جمله» باشد می تواند قبل از مبتدا بیاید که در این صورت به آن «خبر مقدم» و به مبتدا «مبتدا مؤخر» گفته می شود.

مثال: في العسلِ شفاءٌ للنَّاسِ في التَّينِ موادُّ مختلفةٌ مفيدةٌ  
خبر مقدم مبتدا مؤخر، مرفوع خبر مقدم محلاً مرفوع مبتدا مؤخر، مرفوع محلاً مرفوع

❖ ممکن است بین مبتدا و خبر کلمه یا کلماتی فاصله بیاندازند بنابراین بهترین راه برای تشخیص خبر توجه به معنای جمله است، کلمه یا عبارتی که معنی جمله را کامل می کند، خبر است و معمولاً قبل از خبر مکث می شود:

مثال: اللهُ على كلِّ شيءٍ قديرٌ المؤمنون الذين هاجروا إلى الحبشة يخلقون لنا المشكلات  
مبتدا، مرفوع خبر مفرد، مرفوع مبتدا، مرفوع خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع

❖ جمله یا شبه جمله ای که بلافاصله بعد از اسم موصول می آید «صله ی موصول» نامیده می شود. «صله ی موصول» هیچگاه خبر واقع نمی شود و باید خبر را بعد از آن پیدا کنیم: الَّذِي يَجْتَهُدُ فِي دَرَسِهِ، ناجحٌ  
مبتدا، محلاً مرفوع صله ی موصول خبر مفرد، مرفوع

❖ برای تعیین نقش «اسم استفهام» در جملات پرسشی، باید به جمله ی پرسشی پاسخ دهیم، کلمه ای که در پاسخ به جای اسم استفهام می آید، هر نقشی داشته باشد همان نقش را به اسم استفهام می دهیم. (اسم استفهام نقش فاعل نمی گیرد چون فاعل هیچگاه در ابتدای جمله نمی آید).

مثال: مَنْ أَنْتَ؟ أَنَا عَلِيٌّ ← چون در پاسخ به جای «مَنْ»، «عَلِيٌّ» آمده که نقش «خبر» را دارد بنابراین «مَنْ» نیز «خبر مقدم» است.

مَنْ فِي الصَّفِّ؟ عَلِيٌّ فِي الصَّفِّ ← «عَلِيٌّ» در پاسخ «مبتدا» است بنابراین «مَنْ» نیز «مبتدا» است.

مَنْ رَأَيْتَ؟ رَأَيْتُ عَلِيًّا ← «عَلِيًّا» در پاسخ «مفعول به» است بنابراین «مَنْ» نیز «مفعول به» است.

❖ ممکن است جمله ای با اسم شروع شده باشد ولی «جمله ی اسمیه» نباشد.

مثال: إِيَّاكَ نَعْبُدُ ← جمله فعلیه - «إِيَّاكَ»، مفعول به - «نَعْبُدُ»، فعل و فاعل

مثال: مَا أَشْتَرَيْتَ مِنَ الْبَائِعِ؟ ← جمله فعلیه - «مَا»، مفعول به - «أَشْتَرَيْتَ»، فعل و فاعل

**تبدیل کردن جمله اسمیه به فعلیه:**

در جمله ی اسمیه اگر «خبر» یک فعل باشد می توان آن جمله را به «جمله ی فعلیه» تبدیل کرد. برای این کار کافی است فعل را به اول جمله بیاوریم و در صورت غایب بودن فعل ، صیغه ی آنرا به مفرد تبدیل کنیم.(چون فعل غایب در ابتدای جمله همیشه مفرد می آید) با این کار مبتدا به فاعل و جمله اسمیه به جمله ی فعلیه تبدیل می شود.

مثال: الطَّالِبُ نَجَحَ ← نَجَحَ الطَّالِبُ  
الطَّالِبُ نَجَحُوا ← نَجَحَ الطَّالِبُ

**تبدیل کردن جمله ی فعلیه به اسمیه:**

برای این کار کافی است فاعل را به عنوان مبتدا به اول جمله بیاوریم و فعل را پس از آن به عنوان خبر با مبتدا مطابقت بدهیم.

مثال: یَسْتَعْمِلُ الْأَطِبَاءُ الْبَصَلَ فِي عِلَاجِ بَعْضِ الْأَمْرَاضِ ← الْأَطِبَاءُ يَسْتَعْمِلُونَ الْبَصَلَ فِي عِلَاجِ بَعْضِ الْأَمْرَاضِ  
فعل، مرفوع      فاعل، مرفوع      مبتدا، مرفوع      خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع

یادداشت:

### معرفه و نکره

اسم از این نظر که برای شنونده شناخته شده باشد یا خیر، به دو نوع تقسیم می شود: ۱- معرفه ۲- نکره

**اسم معرفه:** اسمی است که برای شنونده شناخته شده باشد .

**اسم نکره:** اسمی است که برای شنونده شناخته شده نباشد. (در زبان فارسی اسم های نکره با «باء وحدت» یا «یک» شناخته می شوند

مانند: دانش آموزی یا یک دانش آموز)

در زبان عربی برای شناخت و تشخیص اسم های معرفه از نکره باید اسم های معرفه را که شش نوع هستند بشناسیم و اسمی که جزء

این شش گروه نباشد نکره به شمار می آید .

**انواع معرفه:**

مَعَارِفِ شَيْشِ بُودَ مُضَمَّرٍ ، اضافه  
عَلَمٌ ، ذُو اللَّامِ ، مَوْصُولٌ و اشاره

با توجه به بیت بالا اسم های معرفه شش نوع هستند :

ضمایر : تمام ضمایر (متصل و منفصل) معرفه هستند .

اسم های موصول: اسم موصول چه عام باشد (من ، ما) و چه خاص (الذی ، التی ، الذین ، اللاتی و ...) معرفه به شمار می آید.

اسم های اشاره: تمامی اسم های اشاره که در جدول زیر به آن اشاره شده ، معرفه هستند .

انواع اسم های اشاره				
جمع	مثنی	مفرد		
هَذَا	هَذَا - هَذَيْنِ	هَذَا	مذکر	نزدیک
	هَاتَانِ - هَاتَيْنِ	هَذُو	مونث	
أُولَئِكَ	ذَانِكَ - ذَيْنِكَ (برای مطالعه)	ذَلِكَ	مذکر	دور
	تَانِكَ - تَيْنِكَ (برای مطالعه)	تِلْكَ	مونث	

علاوه بر اسم های اشاره ذکر شده ، اسم اشاره به مکان هم داریم : هُنَا (اینجا) ، هُنَاكَ (آنجا)

اسم های عَلَم (خاص): منظور از اسم عَلَم ، همان «اسم خاص» در زبان فارسی است . به عبارت ساده تر «اسم عَلَم» ، نام کسی یا

جایی است. (نام انسان ، شهر ، کشور، کوه ، رودخانه، دریا و ...) مانند : محمد، ایران ، تهران ، دماوند و ...

تمام اسم های عَلَم معرفه به شمار می آیند .

اسم های دارای «ال»: اسم هایی هستند که به اول آنها «ال» افزوده شده باشد . مانند: الكتاب ، العلم ، التلميذ و ...

معرفه به اضافه:

اگر یک اسم نکره به یک اسم معرفه اضافه شود (نکره + معرفه) به واسطه ی مضافٌ اِلَيْهِ خود ، معرفه می شود که به آن «معرفه به اضافه» گفته می شود .

مثال: كِتَابُ الْمَعْلَمِ ← چون «المعلم» معرفه به «ال» است ، کتاب را نیز معرفه کرده است (معرفه به اضافه) .

مدرستنا ← چون «نا» معرفه به ضمیر است ، «مدرسة» را نیز معرفه کرده است (معرفه به اضافه) .

كِتَابُ عَلِيٍّ ← چون «علی» معرفه به اسم علم است ، «کتاب» را نیز معرفه کرده است (معرفه به اضافه) .

نکته: «مضاف و مضاف اِليه» دو اسم هستند که پشت سر هم می آیند و معمولاً یکی از دو حالت زیر را دارند :

اسم + ضمیر متصل (کتابک) ۲- اسم بدون تنوین و «ال» + اسم مجرور (رَبُّ العرش)

**نکته مهم:** اسم مضاف، تنوین و «ال» نمی گیرد لذا این دو ترکیب اشتباه است: کتابُ المعلمِ    الكتابُ المعلمِ

**نکته مهم:** در صورتیکه یک اسم مثنی یا جمع مذکر سالم، مضاف واقع شود «ن» از آخر آن حذف می شود.

**مثال:** مسلمون + العالم ← مسلمو العالم    مُعلّمان + المدرسة ← معلّمَا المدرسة

**نکته:** «مضاف إليه» یک نقش محسوب می شود و همیشه «مجرور» است اما «مضاف» نقش نیست و در جمله، نقش های مختلفی می پذیرد (مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مجرور به حرف جر، مضاف إليه و ...).

**نکته:** باید دقت کرد که اگر مضاف الیه، معرفه باشد می تواند مضاف را معرفه کند ولی اگر مضاف الیه نکره باشد، مضاف نیز نکره خواهد بود. به عبارت دیگر «مضاف و مضاف الیه» یا هر دو معرفه هستند یا هر دو نکره.

**مثال:** کتابُ تلمیذِ (کتاب یک دانش آموز) ← چون تلمیذ نکره است، نمی تواند «کتاب» را معرفه کند.

**نکته:** ممکن است چندین اسم به صورت متوالی «مضاف و مضاف الیه» واقع شده باشند، در این صورت اگر آخرین مضاف الیه

معرفه باشد تمام اسم های قبل از آن «معرفه به اضافه» و اگر نکره باشد تمام اسم های قبل از آن نکره خواهند بود.

**مثال:** «الحسنُ والحسینُ (ع) سیّدَا شیبَابِ أَهْلِ الجَنَّةِ» چون «الجَنَّةُ» معرفه است، «سیّدَا، شیبَابِ و أَهْلِ» نیز که به آن اضافه

شده اند، معرفه به اضافه هستند.

**نکته:** اسم های نکره از دو طریق می توانند به معرفه تبدیل شوند:

افزودن «ال» به اول آنها («ال» + نکره = معرفه به ال)    **مثال:** ال + کتابٌ = الكتابُ (تنوین حذف می شود)

اضافه شدن به یک اسم معرفه (اسم نکره + اسم معرفه = معرفه به اضافه)    **مثال:** کتابٌ + علیٌّ = کتابُ علیٍّ

**نکته:** هر اسمی که تنوین داشته باشد نکره است به جز «اسم علم» که در صورت داشتن تنوین نیز معرفه است.

**مثال:** قالَ علیٌّ (ع) ... ← «علیٌّ» با وجود اینکه تنوین دارد ولی نکره نیست چون اسم علم است.

**نکته:** ممکن است اسم علم «ال» نیز داشته باشد ولی آنرا «علم» به شمار می آوریم. مثل: الحسن و الحسین

**نکته:** اسم های مبنی و اسم هایی که خودشان معرفه هستند به هیچ وجه مضاف واقع نمی شوند.

**نکته:** «من» و «ما» فقط در صورتی معرفه هستند که اسم موصول باشند. ولی در صورتیکه «اسم استفهام» یا «اسم شرط» باشند نکره‌اند. و «ما» در صورتیکه علامت نفی باشد حرف است و معرفه و نکره ندارد.

**نکته:** بعضی از اسم‌ها «دائم الإضافة» هستند یعنی همیشه مضاف هستند و اسم بعد از آنها مضاف إليه.

این اسم‌ها عبارتند از: (کل، جمیع، عند، فوق، تحت، خلف، أمام، جنب، بین، خلال، مع، بعد، قبل، نحو، بعض و....)

**نکته:** از بین انواع معرفه، چهار نوع به خودی خود معرفه هستند (ضمایر، اسم‌های موصول، اسم‌های اشاره، اسم‌های علم) و دو نوع از آنها اسم‌های نکره‌ای بوده‌اند که به معرفه تبدیل شده‌اند (معرفه به «ال» و معرفه به اضافه)

**نکته:** اسم‌های «إله، رب، قرآن» علم نیستند بنابراین در صورتی معرفه می‌شوند که «ال» داشته باشند یا به یک اسم معرفه اضافه شده باشند. القرآن (معرفه به «ال») - ربی (معرفه به اضافه) - الهی (معرفه به اضافه)

**نکته:** در صورتیکه حرف جرّ «لی» اول یک اسم دارای «ال» بیاید. «الف» حذف می‌شود. اما اسم باز هم معرفه به «ال» است.

**مثال:** لِلْمُسْلِمِينَ (لِ + الْمُسْلِمِينَ)

**نکته:** فراموش نکنیم که بحث معرفه و نکره فقط درباره «اسم» مطرح است و «حرف» و «فعل» معرفه و نکره ندارند.

یادداشت:



### علامت های اعراب

با انواع اعراب در سال های گذشته آشنا شده ایم و می دانیم که کلمات با توجه به نقش خود در جمله می توانند یکی از این اعراب ها را داشته باشند: ۱. رفع ۲. نصب ۳. جرّ ۴. جزم (مرفوع، منصوب، مجرور، مجزوم). و همینطور قبلاً خوانده ایم که:

علامت رفع، ضمه (ـُ) / علامت نصب، فتحه (ـَ) / علامت جرّ، کسره (ـِ) / و علامت جزم، سکون (ـْ) است.

اما آیا این علامت های اعراب همیشگی هستند؟ خیر، اینها فقط یک نوع از علامت های اعراب هستند. با انواع علامت های اعراب در این درس و درس آینده آشنا می شویم.

علامت های اعراب عبارتند از:

{ الف (ظاهری اصلی)  
 ب (ظاهری فرعی (نیایی)

۱- اعراب ظاهری

۲- اعراب محلی

۳- اعراب تقدیری

**۱- اعراب ظاهری:**

هرگاه در آخر کلمات معرب علامتی برای اعراب دیده شود، اعراب آنها ظاهری است. مثلاً در جمله «جاءَ علیٌّ»، «علیٌّ» فاعل است و مرفوع و علامت آن (-) ظاهر شده است. بنابراین «علیٌّ» اعراب ظاهری دارد.

چنانکه گفتیم اعراب ظاهری دو نوع است: الف) ظاهری اصلی (ب) ظاهری فرعی

**الف) ظاهری اصلی:** همان علامت های اعراب است که از قبل آن را می شناسیم یعنی هرگاه علامت رفع، ضمّه (-) / علامت نصب، فتحه (-) / علامت جرّ، کسره (-) / و علامت جزم، سکون (-) باشد، اعراب آن کلمه «ظاهری اصلی» است.

<b>مثال:</b> جاءَ المَعْلَمُ	<b>رأيتُ عَلِيًّا</b>
فاعل، مرفوع با اعراب ظاهری اصلی	مفعول به، منصوب با اعراب ظاهری اصلی
<b>نظرتُ إِلَى الوردِ</b>	<b>لا تجلسُ هناكَ</b>
مجزور به حرف جر با اعراب ظاهری اصلی	فعل مضارع مجزوم با اعراب ظاهری اصلی

**ب) اعراب ظاهری فرعی:** در کلمات معرب گاه یک حرف یا یک حرکت جایگزین حرکت های اصلی اعراب می شود که در این صورت می گوئیم آن کلمه اعراب «ظاهری فرعی یا نیایی» دارد.

**موارد اعراب فرعی:**

۱. اسم های مثنی ۲. اسم های جمع مذکر سالم ۳. اسماء خمسسه ۴. افعال خمسسه ۵. اسم های جمع مونث سالم ۶. اسم های غیر منصرف یا ممنوع من الصّرف

۱. **اسم های مثنی:** در اسم های مثنی حرکت حرف آخر (-) علامت اعراب نیست بلکه در این اسم ها «ا» علامت رفع است یعنی جایگزین ضمّه شده و «ی» علامت نصب و جرّ است یعنی جایگزین فتحه و کسره شده است. به عبارت روشن تر اسم های مثنی در حالت رفعی حتماً باید با «ا» بیایند و در حالت نصب و جرّ مشترکاً با «ی».

**مثال:**

جاءَ المَعْلَمَانِ	← « المَعْلَمَانِ » : فاعل، مرفوع با اعراب فرعی «الف»
رأيتُ المَعْلَمَيْنِ	← « المَعْلَمَيْنِ » : مفعول به، منصوب با اعراب فرعی «ياء»
سَلَّمْتُ عَلَى المَعْلَمَيْنِ	← « المَعْلَمَيْنِ » : مجزور به حرف جرّ با اعراب فرعی «ياء»

**نکته:** علامت نصب و جر در اسم های مثنی مشترک است «ی» و باید با توجه به جمله نقش و اعراب اسم مثنی را تشخیص دهیم.

**نکته:** «إخوان» و «إخوة» جمع های مکسر «أخ» هستند و اعراب آنها اصلی است اما «أخوان و أخوین» مثنی هستند و اعراب آنها فرعی است.

**نکته:** «ان» و «ین» در صورتی علامت مثنی هستند که با حذف آنها مفرد کلمه به دست آید بنابراین کلماتی مانند «شیطان، سلمان، غفران، سلطان، خُسران و...» مفرد هستند نه مثنی.

۲. اسم های جمع مذکر سالم: در اسم های جمع مذکر سالم «و» علامت رفع است یعنی جایگزین ضمه شده و «ی» علامت نصب و جر است یعنی جایگزین فتحه و کسره شده است.

### مثال:

جاء المَعْلَمُونَ	←	« المَعْلَمُونَ » : فاعل ، مرفوع با اعراب فرعی «واو»
رَأَيْتُ المَعْلَمِينَ	←	« المَعْلَمِينَ » : مفعول به، منصوب با اعراب فرعی «یاء»
سَلَّمْتُ عَلَى المَعْلَمِينَ	←	« المَعْلَمِينَ » : مجرور به حرف جرّ با اعراب فرعی «یاء»

**نکته:** «ون» و «ین» در صورتی علامت جمع مذکر سالم هستند که با حذف آنها مفرد کلمه به دست آید بنابراین کلماتی مانند: مَضَامِين، مِيَادِين، سَلَاطِين، عَنَاوِين و... جمع مکسر و کلماتی مانند «مضمون، مدیون، مجنون و...» مفرد هستند و نباید آنها را با جمع مذکر سالم اشتباه بگیریم.

**نکته:** نباید فعل های مضارعی را که به «ان، ین، ون» ختم می شوند با اسم های مثنی و جمع مذکر سالم اشتباه بگیریم.

مثال: مُؤْمِنُونَ (اسم جمع مذکر سالم) يُؤْمِنُونَ (فعل مضارع)

۳. اسماء خمسہ: پنج اسم هستند که عبارتند از: أب (پدر)، أخ (برادر)، ذو (صاحب، دارنده)، حَم (فامیل همسر)، قَم (دهان). این اسم ها اعراب فرعی دارند و در حالت رفع با «و» در حالت نصب با «ا» و در حالت جرّ با «ی» می آیند.

### مثال:

جاء أبوكَ	←	« أبو » : فاعل ، مرفوع با اعراب فرعی «واو»
رَأَيْتُ أباكَ	←	« أبا » : مفعول به، منصوب با اعراب فرعی «الف»
سَلَّمْتُ عَلَى أبیکَ	←	« أبا » : مجرور به حرف جرّ با اعراب فرعی «یاء»

**نکته مهم:** اسماء خمسہ در صورتی چنین اعرابی دارند که سه شرط را دارا باشند:

۱. مفرد باشند: زیرا در صورتی که مثنی باشند اعراب آنها مانند همه اسم های مثنی در حالت رفعی با «الف» و در حالت نصب و جر با «یاء» خواهد بود و اگر جمع مکسر باشند اعراب آنها اصلی خواهد بود.

**مثال:** جاء آباءُکُم ( «آباء» جمع مکسر است و اعراب آن اصلی) رأیتُ أحویکَ<sup>۵</sup> (أحوی، مثنی است و منصوب به یاء)

<sup>۴</sup> - از اسماء خمسہ فقط سه اسم اول (أب، أخ، ذو) در کتاب درسی ذکر شده است.

<sup>۵</sup> - أحویکَ = أحوین + کة (اسم های مثنی و جمع مذکر سالم هرگاه مضاف واقع شوند «ن» از آخر آنها حذف می شود).

۲. مضاف باشند (یعنی مضافٌ إليه داشته باشند): بنابراین اگر بدون مضافٌ إليه بیابند، اعراب آنها اصلی است. مانند: جاء الأبُ

۳. مضافٌ إليه آنها ضمیر «ی» نباشد: زیرا در این صورت اعراب تقدیری خواهند داشت که در درس بعد درباره آن صحبت می کنیم.

**نکته:** چون علامت اعراب در «اسم های مثنی، جمع مذکر سالم و اسماء خمسسه» یک «حرف» است بنابراین این نوع از اعراب فرعی را «اعراب به حروف» نیز می گویند.

۴- **افعال خمسسه:** صیغه های مثنی، جمع مذکر و مفرد مونث مخاطب از فعل مضارع (صیغه هایی که به «ان، ون، ین» ختم می شوند) نیز اعراب فرعی دارند که بحث اعراب فعل مضارع را در درس های آینده می خوانیم.

۵- **اسم های جمع مونث سالم:** اسم های جمع مونث سالم که با علامت «ات» شناخته می شوند فقط در حالت «نصبی» اعراب فرعی دارند یعنی در صورت منصوب بودن به جای اینکه «فتحه--» بگیرند، «کسره--» می پذیرند. اما در حالت «رفعی و جری» اعراب اصلی دارند.

به عبارت دیگر اسم های جمع مونث سالم در دو حالت کسره می پذیرند:

۱. در حالت جری (که در این صورت اعراب اصلی دارند) ۲. در حالت نصبی (به جای فتحه، کسره می گیرند و اعراب فرعی دارند)

**مثال:**

ذهبت الطالباتُ إلى بيوتهنَّ ← الطالباتُ: فاعل مرفوع به اعراب ظاهری اصلی  
 رأيتُ الطالباتِ ← الطالباتِ: مفعولٌ به، منصوب به کسره (اعراب فرعی)  
 سلّمتُ المديرَةَ على الطالباتِ ← الطالباتِ: مجرور به حرف جر، مجرور به کسره (اعراب اصلی)

**نکته:** «ات» در صورتی علامت جمع مونث است که با حذف آن، مفرد کلمه به دست آید. بنابراین کلماتی مانند «أموات، أصوات، أبيات، أوقات، أقوات» جمع مونث سالم نیستند بلکه جمع مکسر بوده و در تمامی حالات اعراب اصلی دارند.

**نکته:** اسم های جمع مونث سالم به هیچ وجه «فتحه--» نمی پذیرند.

۶- **اسم های «غیر منصرف» یا «ممنوع من الصرف» یا «لا ینصرف»:** این اسم ها برعکس جمع مونث سالم فقط در حالت

«جری» اعراب فرعی دارند یعنی به جای اینکه «کسره» بگیرند، «فتحه» می گیرند. اما در حالت رفعی و نصبی، اعرابشان اصلی است.

**مثال:**

جاءت فاطمةُ ← فاطمةُ: فاعل مرفوع به ضمّه (اعراب اصلی)  
 رأيتُ فاطمةَ ← فاطمةَ: مفعولٌ به، منصوب به فتحه (اعراب اصلی)

سَلَّمْتُ عَلَي فَاطِمَةَ ← فاطمة: مجرور به حرف جرّ، مجرور به فتحة (اعراب فرعی)

اسم غیر منصرف چیست؟ اسم های معرب دو قسم هستند: ۱. منصرف ۲. غیر منصرف  
منصرف: اسم های معربی هستند که اگر ال نداشته باشند و مضاف نباشند تنوین می گیرند.  
غیر منصرف: اسم های معربی هستند که هیچگاه تنوین نمی پذیرند (حتی اگر ال نداشته و مضاف هم نباشند).

### انواع اسم های غیر منصرف:

۱. علم مؤنث: یعنی اسم های زنانه مانند «فاطمة، مریم، زینب و...»، اسم شهرها و کشورها مانند «ایران، طهران، مشهد و...»

**نکته:** مؤنث های لفظی (یعنی اسم های مردانه که علامت تأنیث دارند) نیز غیر منصرف هستند. مانند: معاویه، طلحة، حمزة

۲. علم غیر عربی (عجمی): **مانند:** کوروش، داریوش، توماس، مایکل و...

**نکته:** اسامی پیامبران، غیر عربی و غیر منصرف هستند به جز هفت مورد که عبارتند از:

« شِيث، لوط، شُعَيْب، نوح، صالح، هود، مُحَمَّد (ص) »

۳. صفت بر وزن «أفعل، فَعْلَاء، فُعْلَى»: **مانند:** أعظم، عَظْمَى، أبيض، خُضراء و...

۴. جمع های مکسر بر وزن «مفاعِل، مفاعيل، فَوَاعِل، فَوَاعيل، أَفَاعيل، أَفَاعيل»: می توان گفت جمع های مکسری که پنج حرف یا بیشتر

دارند و حرف سوم آنها «الف» است به شرط اینکه به «ة» ختم نشوند. مانند: مَسَاجِد، مَصَابيح، مَفَاتيح، أَكَابِر، شَوَارِع، فَوَائِد و...  
بنابراین جمع های مکسری مثل «تَلَامِذَة و أَسَاتِذَة» غیر منصرف نیستند.

۵. جمع های مکسر بر وزن «فُعْلَاء» و «أَفْعَاء»: **مانند:** شُهَدَاء، عُلَمَاء، أولیاء، إصدقَاء و...

۶. صفت ها و اسم های علمی که به «ان» زائد ختم شوند. **مانند:** سَلْمَان، جَوَاعِن (گرسنه)، عَطْشَان و...

**نکته مهم:** چنانکه گفتیم اسم های غیر منصرف در حالت «جرّی» اعراب فرعی دارند یعنی به جای «کسره»، «فتحه» می پذیرند. اما

در صورتیکه «مضاف» واقع شوند یا «ال» بگیرند در حالت «جرّی» نیز مانند حالت «رفعی» و «نصبی» اعراب اصلی می پذیرند.

### مثال:

يَذْهَبُ التَّلَامِيذُ إِلَى مَدَارِسِهِمْ (مدارس: مجرور به اعراب اصلی - چون مضاف واقع شده -)

يُصَلِّي الْمُسْلِمُونَ فِي الْمَسَاجِدِ (المساجد: مجرور به اعراب اصلی - چون «ال» گرفته -)

۲. **اعراب محلی:** حرکت آخر برخی کلمات نشانگر اعراب آنها نیست و اعراب آنها را باید از محل و جایگاهشان در جمله تشخیص

دهیم. به چنین اعرابی، «اعراب محلی» گفته می شود.

### موارد اعراب محلی:

۱. اسم های مبنی: اعراب اسم های مبنی (ضمایر، اسم های موصول، اسم های اشاره، اسم های استفهام، اسم های شرط و...) در هر

جمله ای باشند و هر نقشی داشته باشند «محلی» است.

مثال:

إِشْتَرَيْتُ هَذَا الْكِتَابَ      أَوْلَيْتُكَ الْمَقْرَبُونَ      الْجَاهِلُ مَنْ يَتَّبِعِ الْهَوَى  
مفعول به ، منصوب محلاً      مبتدا ، مرفوع محلاً      خبر، مرفوع محلاً

**نکته:** اسمهای اشاره و اسم های موصول مثنی ، معرب هستند و اعراب آنها مثل همه ی اسم های مثنی ، فرعی است .

۲. جمله ( اسمیه ، فعلیه ) : هر گاه یک جمله نقشی بپذیرد مثلاً خبر واقع شود ، اعراب آن « محلی » است .

مثال: اللَّهُ يَعْلَمُ (يَعْلَمُ: فعل و فاعل آن «هو» مستتر ، خبر(جمله فعلیه) و محلاً مرفوع)<sup>۶</sup>

۳. شبه جمله (جار و مجرور یا ظرف) : هر گاه شبه جمله ای نقش بپذیرد مثلاً خبر واقع شود ، اعراب آن « محلی » است .

مثال:

النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ      الْحَمَامَةُ فَوْقَ الشَّجَرَةِ  
خبر شبه جمله ، محلاً مرفوع      خبر شبه جمله ، محلاً مرفوع

۳. **اعراب تقدیری:** علامت اعراب در برخی کلمات معرب ظاهر نمی شود . اصطلاحاً می گوئیم علامت اعراب این کلمات «تقدیری»

است. یعنی مقدر است ، یعنی پنهان است .

**موارد اعراب تقدیری:**

الف. اسم منقوص: اسمی است که به «یا» ما قبل مکسور» ختم شود . مانند: القاضی ، الرأعی ، الداعی ، الأیدی و ... .

اعراب اسم منقوص در حالت «نصبی» ظاهری است اما در حالت «رفعی» و «جرّی» تقدیری است .

مثال:

جاء القاضي      رأيت القاضي      سلمت على القاضي  
فاعل، مرفوع تقدیراً      مفعولاً به ، منصوب به اعراب ظاهری اصلی      مجرور به حرف جرّ تقدیراً

**نکته مهم:** هر گاه اسم منقوص نکره باشد ، در دو حالت «رفع» و «جرّ» حرف «ی» از آخر آن حذف شده و به جای آن تنوین جرّ می

گیرد که این تنوین علامت اعراب به شمار نمی آید و باز هم اسم منقوص ، اعراب تقدیری دارد . اما در حالت نصبی اعراب آن ظاهری است و مانند همه ی اسم های دیگر تنوین نصب می پذیرد .

مثال:

جاء قاضٍ (قاضٍ: فاعل ، مرفوع تقدیراً – تنوین جرّ علامت اعراب نیست –)  
رأيت قاضياً (قاضياً: مفعول به ، منصوب به اعراب ظاهری اصلی – تنوین نصب علامت اعراب است –)  
سلمت على قاضٍ (قاضٍ: مجرور به حرف جرّ تقدیراً – تنوین جرّ علامت اعراب نیست –)

<sup>۶</sup> - جمله فعلیه عبارت است از فعل و فاعل . بنابراین وقتی فاعل ، ضمیر بارز یا مستتر باشد ، جمله فعلیه یک کلمه بیشتر نیست .

<sup>۷</sup> - به کلماتی مانند «فوق» ، تحت» ، أمام» ، قبل» ، بعد» ، بین» ، وراء» ، جنب» ، عند» و ...» ظرف گفته می شود.

**نکته:** اسم‌هایی که به «یاءِ ماقبل ساکن» ختم می‌شوند مانند (رأی، سعی، ظبی و...) و همینطور اسم‌هایی که به یاءِ مشدّد ختم می‌شوند مانند (علی، ولی، نبی و...) اسم منقوص به شمار نمی‌آیند و اعراب آنها در هر سه حالت (رفع و نصب و جر) ظاهری است.

**ب. اسم مقصور:** اسمی است که به «الف» ختم شود. الف به دو شکل نوشته می‌شود (ا- ی). مانند: عیسی - عصا - موسی - فتی  
اسم‌های مقصور در هر سه حالت (رفع، نصب و جر) اعراب تقدیری دارند یعنی هیچگاه علامت اعراب آنها ظاهر نمی‌شود.

**مثال:**

- رأیتُ موسی	- سلّمتُ علی موسی
فاعل، مرفوع تقدیراً	مفعول به، منصوب تقدیراً
مجروح به حرف جر تقدیراً	مجروح به حرف جر تقدیراً

**نکته:** اسم مقصور هر گاه نکره باشد، در هر سه حالت (رفع، نصب و جر) تنوین نصب (-) می‌پذیرد که این تنوین علامت اعراب نیست و باز هم اعراب اسم مقصور «تقدیری» است.

**مثال:**

- رأیتُ فتی	- سلّمتُ علی فتی
فاعل، مرفوع تقدیراً	مفعول به، منصوب تقدیراً
مجروح به حرف جر تقدیراً	مجروح به حرف جر تقدیراً

**نکته:** اسمی که به «اء» ختم می‌شود «ممدود» نامیده می‌شود و نباید آنرا با اسم مقصور اشتباه بگیریم. اسم ممدود در هر سه حالت (رفع، نصب، جر) اعراب ظاهری دارد.

**ج. اسم‌های مضاف به ضمیر «یاء»:** هر اسمی که ضمیر «ی» به آخر آن چسبیده باشد، در هر سه حالت (رفع، نصب، جر) اعراب تقدیری دارد.

**مثال:**

- رأیتُ صدیقی	- سلّمتُ علی صدیقی
فاعل مرفوع تقدیراً	مفعول به، منصوب تقدیراً
مجروح به حرف جر تقدیراً	مجروح به حرف جر تقدیراً

**نکته:** برای تشخیص اسم منقوص از اسم مضاف به ضمیر «ی» باید دقت کنیم که «ی» در اسم‌های منقوص جزئی از کلمه است اما در اسم‌های مضاف به ضمیر «ی» جزئی از کلمه نیست و می‌توان آنرا از کلمه جدا کرد.

### تقسیم بندی اسم‌های معرب از جهت حرف آخر

بر اساس آنچه گفته شد می‌توان اسم‌های معرب را از نظر حرف آخر به چهار دسته تقسیم کرد:

**منقوص:** اسمی که به یاءِ ماقبل مکسور ختم شود مثل: القاضی

مقصود: اسمی که به الف (ا-ی) ختم شود. مثل: موسی - عصا

ممدود: اسمی که به «اء» ختم شود. مثل: زهراء - صحراء

صحيح الآخر: اسمی است که منقوص، مقصور و ممدود نباشد. مثل: الكتاب، المعلم و ...

یادداشت:

### خلاصه قواعد علامت های اعراب

<p>علامت رفع = ضمّه (ـُ)</p> <p>علامت نصب = فتحه (ـَ)</p> <p>علامت جرّ = كسره (ـِ)</p> <p>علامت جزم = ساکن (ـْ)</p>	} اصلی	} ۱. ظاهری
<p>۱. اسم های مثنی } «الف» علامت رفع</p> <p>«ياء» علامت نصب و جرّ</p> <p>۲. جمع مذکر سالم } «واو» علامت رفع</p> <p>«ياء» علامت نصب و جرّ</p>		
<p>۳. اسماء خمسّه</p> <p>(أب، أخ، ذو)</p>	} فرعی (نیایی)	



«واو» علامت رفع  
 «الف» علامت نصب  
 «یاء» علامت جرّ



انواع علامت های اعراب

۱. اسم های مبنی ← همیشه اعراب محلی دارند.  
 ۲. جمله ← اگر نقشی بپذیرد مثلاً خبر واقع شود، اعراب محلی دارد.  
 ۳. شبه جمله ← اگر نقشی بپذیرد مثلاً خبر واقع شود، اعراب محلی دارد.

۱. اسم های منقوص ← در حالت رفع و جرّ اعراب تقدیری و در حالت نصب اعراب ظاهری دارند.  
 ۲. اسم های مقصور ← در هر سه حالت (رفع، نصب و جرّ) اعراب تقدیری دارند.  
 ۳. اسم های مضاف به ضمیر «یاء» ← در هر سه حالت (رفع، نصب، جر) اعراب تقدیری دارند.

### ترکیب اِصافی (مضاف و مضاف الیه)

در زبان فارسی به ترکیباتی مانند «کتاب علی»، «دیوار کلاس»، «دوست من» مضاف و مضاف الیه گفته می شود. در زبان عربی هم هرگاه دو اسم پشت سر هم بیایند که اولی به دومی نسبت داده شده باشد و اسم دوم به تنهایی وجود خارجی داشته باشد، جزء اول را «مُضاف» و جزء دوم را «مضاف الیه» می نامیم.

مثال: - کتابُ المُعلِّم - صَدِيقُ عَلِيٍّ - بَيْتُ مُحَمَّدٍ

**نکته:** هرگاه ضمیری به آخر یک اسم بچسبد حتماً مضاف الیه است و محلاً مجرور. مانند: کتابک صدیقی مدرستنا

**نکته مهم:** مُضاف همیشه یک اسم معرب است و هیچگاه «ال» و «توین» نمی پذیرد.

**نکته:** مُضَاف، نقش محسوب نمی شود و می تواند مبتدا، خبر، فاعل، مفعول و ... باشد. اما مضاف إليه نقش محسوب می شود و همیشه «مجرور» است.

**نکته:** اسم های مثنی و جمع مذکر سالم هرگاه مضاف واقع شوند «ن» از آخر آنها حذف می شود. مانند: معلّم المدرّسة

**نکته:** بعضی از اسم ها «دائم الإضافة» هستند یعنی همیشه مضاف هستند و اسم بعد از آنها مضاف إليه. این اسم ها عبارتند از:

(کلّ، جمیع، عند، فوق، تحت، خلف، أمام، جنب، بین، خلال، مع، بعد، قبل، نحو، بعض، ذو، أي و ...)

**نکته:** اسم عَلَم و اسم های مبنی (اسم های اشاره، ضمائر، اسم های موصول، اسم های استفهام و اسم های شرط) هیچگاه مضاف واقع نمی شوند.

### ترکیب وصفی (موصوف و صفت)

در زبان فارسی به ترکیباتی مانند «گل زیبا»، «هوای سرد» و «دانش آموز کوشا» که جزء دوم به تنهایی وجود خارجی ندارد «موصوف و صفت» گفته می شود. در زبان عربی نیز برای توصیف یک اسم بعد از آن صفت آورده می شود که به اسم اول

«موصوف» و به اسم دوم «صفت» گفته می شود. مانند: الوردة الجميلة (گل زیبا) - العطش الشديد (تشنگی شدید)

موصوف صفت      موصوف صفت

**انواع صفت:** صفت ممکن است یک «اسم» باشد و یا یک «جمله». بر این اساس صفت بر دو نوع تقسیم می شود.

۱. **صفت مفرد:** یعنی صفت به صورت یک اسم بعد از موصوف بیاید و آنرا توصیف کند.

صفت مفرد از چهار جهت باید با موصوف خود مطابقت داشته باشد:

۱. عدد (مفرد، مثنی، جمع)      ۲. جنس (مذکر، مونث)      ۳. اعراب (مرفوع، منصوب، مجرور)      ۴. معرفه و نکره بودن

### مثال:

- اِشْتَرَيْتُ كِتَابًا مُفِيدًا (کتاباً مفیداً) موصوف / مفیداً: صفت مفرد. می بینیم که موصوف و صفت از چهار جهت مذکور مطابقت دارند)

- نَجَحَتِ الطَّالِبَةُ الْمُجِدَّةُ (الطالبة: موصوف / المُجِدَّة: صفت. به مطابقت بین موصوف و صفت دقت کنید)

**نکته:** موصوف نقش محسوب نمی شود و می تواند در جمله نقش های مختلف داشته باشد (مبتدا، خبر، فاعل، مفعول و...) اما صفت نقش محسوب می شود و اعراب آن تابع موصوف است.

**نکته:** برخی از اسم های مونث علامت تأنیث ندارند که به آنها «مونث معنوی» گفته می شود. لازم است این اسم ها را حفظ کنیم تا برای آنها صفت مونث بیاوریم. این اسم ها عبارتند از:

الف) اعضای زوج بدن مانند: يَد، رِجْل (پا)، عَيْن (چشم)، أُذُن (گوش)، كَف (دست) و ...

ب) اسم شهر ها و کشور ها مانند: ایران، طهران، شیراز، فلسطین و...

ج) بعضی از اسمها که باید حفظ شوند مانند: أرض، شمس، نفس، دار، بئر (چاه)، نار (آتش)، جهنم، حرب، ریح (باب)

**نکته:** جمع غیر انسان در حکم مفرد مونث است بنابراین صفت برای آن به صورت مفرد مونث به کار می رود.

**مثال:** اِشْتَرَيْتُ كِتَابًا مُفِيدًا.      تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ

موصوف صفت

موصوف صفت

**نکته:** اگر موصوف معرفه باشد، صفت نیز باید معرفه باشد اما نوع معرفه مهم نیست. یعنی نیاز نیست در نوع معرفه یکسان باشند.

**مثال:** عِبَادُ اللَّهِ الصَّالِحِينَ (عباد: موصوف «معرفه به اضافه» / الصَّالِحُونَ: صفت «معرفه به ال»)

**نکته:** همان گونه که گفته شد «صفت» باید از جهت اعراب نیز تابع موصوف باشد اما در علامت اعراب نیاز به مطابقت نیست.

**مثال:** شَاهَدْتُ الطَّلَابَ النَّاجِحِينَ فِي الْمَدْرَسَةِ (الطلاب: موصوف، منصوب به فتحه / النَّاجِحِينَ: صفت، منصوب به اعراب فرعی)

تَرْجَمَ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ: (العبارات: موصوف، منصوب به كسره / التَّالِيَةَ: صفت، منصوب به اعراب اصلی)

**نکته:** اسم های موصول خاص (الَّذِي، الَّذِينَ، الَّتِي، اللَّاتِي و...) هر گاه بعد از اسم عَلَم، اسم دارای ال و بعد از معرفه به اضافه

بیایند، غالباً «صفت» محسوب می شوند.

**مثال:** الطَّالِبُ الَّذِي يَجْتَهِدُ فَهُوَ يَنْجَحُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

**نکته:** اسم دارای «ال» که بعد از اسم اشاره می آید اگر مشتق باشد صفت است و تابع اسم اشاره.

**مثال:** رَأَيْتُ ذَلِكَ الطَّالِبَ فِي الشَّارِعِ (الطالب: صفت، منصوب. چون موصوف آن یعنی ذَلِكَ منصوب است)

**نکته:** کلمه «ذو» هر گاه بعد از یک اسم نکره بیاید صفت است.

**مثال:** - رَأَيْتُ ضَبِيًّا ذَا قُرُونٍ جَمِيلَةً - هُوَ ظَبِيٌّ ذُو قُرُونٍ جَمِيلَةٍ - فَتَشْتُ عَنْ ظَبِيٍّ ذِي قُرُونٍ جَمِيلَةٍ

صفت مفرد، منصوب به الف

صفت مفرد، مرفوع به واو

صفت مفرد، مجرور به ياء

**نکته:** اسم هایی مانند «ایرانی، علوی، عربی، اسلامی، الرازی، السکاکي» که «یاء نسبت» گرفته اند، برای اسم قبل از خود صفت

واقع می شوند.

**مثال:** - تَعَلَّمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ - هُوَ رَجُلٌ أِيرَانِيٌّ

**نکته مهم:** در زبان فارسی اسمی که هم موصوف است و هم مضاف، ابتدا صفت می گیرد بعد مضاف إليه مانند: «بندگان صالح

خداوند». اما در زبان عربی در چنین حالتی اول مضاف إليه می آید و بعد صفت. یعنی مضاف إليه بین موصوف و صفت فاصله می

اندازد.

**مثال:** «أُولَئِكَ عِبَادُ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»

موصوف و مضاف ← مضاف إليه مجرور ← صفت مرفوع (به تبعیت از موصوف)

۲. **جمله وصفیه (صفت به صورت جمله):** هر گاه جمله ای (اسمیه یا فعلیه) بعد از یک «اسم نکره» بیاید و آنرا توصیف کند، به

آن، «جمله وصفیه» گفته می شود. که اعراب آن «محلّی» و تابع موصوف می باشد. (الجُمْلَةُ بَعْدَ النِّكَرَاتِ صِفَةٌ).

**مثال:** رَأَيْتُ ظَبِيًّا يَمَشِي بِهَدْوٍ « يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»

موصوف (اسم نکره) جمله وصفیه محلاً مجرور

موصوف (اسم نکره) جمله وصفیه محلاً منصوب

**به عبارت دیگر:** «جمله وصفیه» جمله ای است که به یک اسم نکره باز می گردد (ممکن است بین اسم نکره و جمله وصفیه فاصله بیافتد)

و آنرا توصیف می کند. در ابتدای ترجمه جمله وصفیه «که» می آید.

**مثال:** رَأَيْتُ ظَبِيًّا فِي الْغَابَةِ يَمَشِي بِهَدْوٍ (آهویی را در جنگل دیدم که به آرامی راه می رفت)

**دقت:** در این مثال می بینیم که بین اسم نکره (موصوف) و جمله وصفیه فاصله افتاده است .

**نکته:** همان طور که گفته شد، موصوف جمله وصفیه حتماً باید یک اسم «نکره» باشد. برخلاف موصوف صفت مفرد که می تواند معرفه یا نکره باشد .

**نکته:** یک موصوف می تواند چندین صفت بگیرد .

- أفتش عن ظبي جميل يسكن في هذه الجزيرة - هو رجل عالم محترم صالح يساعده الآخرين .

صفت اول صفت دوم (جمله وصفیه)

صفت اول صفت دوم صفت سوم صفت چهارم ( جمله وصفیه)

**دقت:** چنانکه در مثال های بالا می بینیم در مواردی که یک موصوف چند صفت دارد، اولاً بین صفت ها «و» نمی آید . ثانیاً اگر یکی از صفت ها جمله وصفیه باشد بعد از صفت مفرد می آید .

**یادداشت:**

### بحث عدد

در زبان عربی دو نوع عدد وجود دارد :

۱. اعداد شمارشی (اصلی)
۲. اعداد ترتیبی (وصفی)

۱. اعداد شمارشی (اصلی): این اعداد برای شمارش هر چیزی که قابل شمارش باشد به کار می روند. یادگیری این اعداد و قواعد مربوط به آنها از ۱ تا ۱۲ برای دانش آموزان الزامی است. اعداد ۱ تا ۱۲ را از جدول زیر بخوانید و حفظ کنید:

جدول اعداد اصلی ۱ تا ۱۲

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
إِثْنَا عَشَرَ (رفع) إِثْنَى عَشَرَ (نصب و جر)	أَحَدَ عَشَرَ	عَشْرَ	تِسْعَ	ثَمَانِي	سَبْعَ	سِتَّ	خَمْسَ	أَرْبَعَ	ثَلَاثَ	إِثْنَانِ إِثْنَيْنِ	وَاحِدٍ	مذکر
إِثْنَا عَشْرَةَ (رفع) إِثْنَى عَشْرَةَ (نصب و جر)	أَحَدَةَ	عَشْرَةَ	تِسْعَةَ	ثَمَانِيَّةَ	سَبْعَةَ	سِتَّةَ	خَمْسَةَ	أَرْبَعَةَ	ثَلَاثَةَ	إِثْنَانِ إِثْنَيْنِ	وَاحِدَةً	مونث

همان طور که می بینیم عددها نیز مانند دیگر اسم ها، مذکر و مونث دارند. و عدد مانند هر اسم دیگری در جمله نقش می پذیرد و به تبع آن اعراب آن مشخص می شود.

اسمی که به وسیله ی عدد شمرده می شود « معدود » نام دارد.

برای اینکه بهتر بتوانیم احکام اعداد را بیاموزیم آنها را به سه دسته تقسیم می کنیم:

### اعداد ۱ و ۲

- عدد ۱ و ۲ همیشه بعد از معدود خود می آیند. : مُعَلِّمَانِ إِثْنَانٍ - تَلْمِيذًا وَاحِدًا
- عدد ۱ و ۲ همیشه نقش صفت را برای معدود خود دارند. بنابراین از نظر جنسیت و اعراب تابع معدودشان (موصوف) می باشند.
- معدود ۱ و ۲ در جمله نقش های مختلفی می پذیرد ( فاعل ، مفعول ، مبتدا ، خبر و ... )

مثال: جَلَسَ فِي الصَّفِّ تَلْمِيذًا وَاحِدًا  
 فاعل مرفوع (معدود)      صفت مرفوع (عدد)  
 مفعول به منصوب به ياء (معدود)      صفت منصوب به ياء (عدد)

- اعراب عدد ۲ (إِثْنَانِ - إِثْنَيْنِ - إِثْنَانِ - إِثْنَيْنِ) مانند اسم های مثنی ، فرعی است یعنی مرفوع به «الف» و منصوب و مجرور به «ياء».

مثال: جَاءَ مُعَلِّمَانِ إِثْنَانِ  
 فاعل مرفوع به الف      صفت مرفوع به ال  
 مفعول به منصوب به ياء      صفت منصوب به ياء

### اعداد ۳ تا ۱۰

- اعداد ۳ تا ۱۰ همیشه قبل از معدود خود می آیند. : ثَلَاثَةُ كُتُبٍ  
 معدود      عدد

- اعداد ۳ تا ۱۰ متناسب با نیاز جمله نقش می پذیرند (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر و...) و اعراب آنها با توجه به نقشی که دارند تغییر می کند.

**مثال:** ثلاثة طلاب في الصف      رأيت أربع سيارات  
مبتدا، مرفوع      مفعول به، منصوب

- اعداد ۳ تا ۱۰ از نظر جنسیت بر عکس معدود خود می آیند. (ملاک مذکر یا مونث بودن معدود، مفرد آن است). به مثال های بالا توجه کنید:

طلاب (جمع طالب) مذکر است بنابراین عدد آن (ثلاثة) مونث آمده. «سيارات» جمع «سيارة» مونث است، بنابراین عدد آن (أربع) مذکر آمده است.

- معدود ۳ تا ۱۰ همیشه جمع است و مجرور.

- معدود ۳ تا ۱۰ نقش مضاف إليه را دارد.

- چون اعداد ۳ تا ۱۰ با معدودشان «مضاف و مضاف إليه» هستند، بنابر این اعداد ۳ تا ۱۰ هیچگاه تنوین و ال نمی گیرند.

#### اعداد ۱۱ و ۱۲

- اعداد ۱۱ و ۱۲ همیشه قبل از معدود خود می آیند: أَحَدَ عَشَرَ كَوَكَبًا

- اعداد ۱۱ و ۱۲ متناسب با نیاز جمله نقش می پذیرند و اعراب آنها با توجه به نقشی که دارند تغییر می کند.

- اعداد ۱۱ و ۱۲ از نظر جنسیت با معدود خود مطابقت دارند: إِثْنَا عَشَرَ طَالِبًا      إِثْنَا عَشَرَ طَالِبَةً

- معدود ۱۱ و ۱۲ همیشه به صورت مفرد و منصوب می آید.

- هردو جزء عدد ۱۱ و جزء دوم عدد ۱۲ مبنی بر فتح هستند ولی جزء اول عدد ۱۲ معرب است و اعراب آن مانند اسم های مثنی

فرعی است یعنی مرفوع به «الف» و منصوب و مجرور به «ياء».

#### اعداد ترتیبی (وصفی)

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
مذکر	الأوّل	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس	السابع	الثامن	التاسع	العاشر	الحادي عشر	الثاني عشر
مونث	الأولى	الثانية	الثالثة	الرابعة	الخامسة	السادسة	السابعة	الثامنة	التاسعة	العاشره	الحادية عشره	الثانية عشره

اعداد ترتیبی برای بیان ترتیب و مرتبه به کار می رود.

احکام اعداد ترتیبی (وصفی) مانند اعداد ۱ و ۲ می باشد یعنی:

- نقش صفت را برای ماقبل خود دارند.

- از نظر اعراب و جنسیت و معرفه نکره بودن تابع موصوف خود می باشند.

مثال: نَذَهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ هُوَ يَدْرُسُ فِي الصَّفِّ الرَّابِعِ

یادداشت:

اعراب فعل مضارع

برای فهم بهتر این بحث بهتر است ابتدا مروری داشته باشیم به بحث معرب و مبنی :

کلمه	اسم	۱- مبنی: ۱- ضمائر (تمام ضمائر) ۲- اسم های موصول عام و خاص (به جز مثنی) ۳- اسم های اشاره (به جز مثنی)
		۴- اسم های استفهام (پرسشی) ۵- اسم های شرط
		مُعرب: بقیه ی اسم ها (یعنی هر اسمی که در ۵ گروه بالا نباشد، معرب است)
کلمه	فعل	۱- مبنی: ۱- فعل ماضی (تمام ۱۴ صیغه) ۲- امر مخاطب (تمام ۶ صیغه) ۳- فعل مضارع (فقط صیغه ۱۲ و ۱۶)
		مُعرب: تمام صیغه های فعل مضارع (به جز صیغه ی ۶ و ۱۲)
		حرف: تمام حروف مبنی هستند یعنی هیچ حرف معربی نداریم .

می بینیم که فعل مضارع (به جز صیغه ۱۲ و ۱۶) معرب است . اما اعراب فعل مضارع چیست؟ مرفوع، منصوب یا مجزوم؟

فعل مضارع سه نوع اعراب دارد : ۱. مرفوع ۲. منصوب ۳. مجزوم

۱. مضارع مرفوع: فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است. یعنی هرگاه قبل از فعل مضارع هیچ یک از ادات ناصبه یا جازمه نیامده باشد، این فعل مرفوع است. مانند: يَذْهَبُ، يَذْهَبَانِ، يَذْهَبُونَ و...

۲. مضارع منصوب: هرگاه یکی از ادات ناصبه (أَنْ، كَيْ، لِي، لِكَيْ، حَتَّى) قبل از فعل مضارع بیاید، این فعل منصوب می شود. مانند: أَنْ تَذْهَبَ، كَيْ يَجْلِسَ و...

۳. مضارع مجزوم: هرگاه یکی از ادات جازمه (لَمْ، كَمَا، لَآي نَهْي، لَامِ امر، إِنْ، مَنْ، مَا، أَيْنَمَا) قبل از فعل مضارع بیاید، این فعل مجزوم می شود. مانند: لَمْ يَذْهَبْ، لَا تَضْحَكْ و... (مضارع مجزوم را در درس بعد می خوانیم)

سوال: علامت اعراب فعل مضارع چیست؟ اصلی، فرعی، محلی یا تقدیری؟

جواب: علامت اعراب فعل مضارع بسته به صیغه ی آن متفاوت است: اصلی، فرعی، محلی

۱. اعراب اصلی: صیغه های (۱-۴-۷-۱۳-۱۴) یعنی همان صیغه هایی که هیچ شناسه ای آخر آنها نیست، اعراب اصلی دارند. یعنی در صورت مرفوع بودن ضمه می گیرند. در صورت منصوب شدن فتحه و در صورت مجزوم شدن ساکن.

### مثال:

مضارع مرفوع ← يَذْهَبُ - تَذْهَبُ - أَذْهَبُ - نَذْهَبُ

مضارع منصوب ← أَنْ يَذْهَبَ - أَنْ تَذْهَبَ - أَنْ أَذْهَبَ - أَنْ نَذْهَبَ

مضارع مجزوم ← لَمْ يَذْهَبْ - لَمْ تَذْهَبْ - لَمْ أَذْهَبْ - لَمْ نَذْهَبْ

۲. اعراب فرعی: صیغه های (۲-۳-۵-۸-۹-۱۰-۱۱) یعنی صیغه هایی که به «ان، ین، ون» ختم می شوند، اعراب ظاهری فرعی

دارند. علامت رفع در این صیغه ها «ثبوت نون» (حذف نشدن «ن») و علامت نصب و جزم، حذف شدن «ن» می باشد.



**مثال:**

- مضارع مرفوع به ثبوت نون ← یَذْهَبَانِ ، يَذْهَبُونَ ، تَذْهَبَانِ ، تَذْهَبُونَ ، تَذْهَبِينَ  
 مضارع منصوب به حذف نون ← أَنْ يَذْهَبَا ، أَنْ يَذْهَبُوا ، أَنْ تَذْهَبَا ، أَنْ تَذْهَبُوا ، أَنْ تَذْهَبِي  
 مضارع مجزوم به حذف نون ← لَمْ يَذْهَبَا ، لَمْ يَذْهَبُوا ، لَمْ تَذْهَبَا ، لَمْ تَذْهَبُوا ، لَمْ تَذْهَبِي

۱.۳ اعراب محلی: صیغه های ۶ و ۱۲ (جمع مونث) که مبنی هستند، همیشه اعراب محلی دارند. یعنی مرفوع، منصوب و مجزوم آنها یکی است.

**مثال:**

- مضارع مرفوع محلاً ← يَذْهَبِينَ ، تَذْهَبِينَ  
 مضارع منصوب محلاً ← أَنْ يَذْهَبِينَ ، أَنْ تَذْهَبِينَ  
 مضارع مجزوم محلاً ← لَمْ يَذْهَبِينَ ، لَمْ تَذْهَبِينَ

**نکته:** «ن» در آخر صیغه های ۶ و ۱۲ که مبنی هستند، ضمیر است و هیچگاه حذف نمی شود و اعراب این دو صیغه همیشه محلی است. اما «ن» در بقیه صیغه ها علامت مرفوع بودن فعل مضارع است بنابراین هرگاه این صیغه ها منصوب شوند «نون اعراب» از آخر آنها حذف می شود.

**نگاهی دقیق تر**

**مضارع مرفوع:** همان طور که گفته شد در حالت عادی فعل مضارع مرفوع است. برای شناخت مضارع مرفوع از دو روش باید استفاده کرد: اول توجه به علامت اعراب. دوم توجه به نیامدن ادات ناصبه و جازمه قبل از فعل مضارع.

۲. **مضارع منصوب:** هرگاه یکی از ادات ناصبه قبل از فعل مضارع بیاید این فعل منصوب است.

**ادات ناصبه فعل مضارع عبارتند از:**

« أَنْ (که)، لَنْ (هرگز)، كَيْ (تا- تا اینکه)، لَيْكِي (تا، تا اینکه)، حَتَّى (تا، تا اینکه)، لِي (برای اینکه- تا اینکه) »

**نکته مهم:** «لَنْ» هرگاه بر سر فعل مضارع بیاید این فعل به صورت مستقبل منفی ترجمه می شود و ممکن است در ترجمه آن

کلمه «هرگز» به کار رود. **مثال:** لَنْ أَرْجِعَ: باز نخواهم گشت، هرگز باز نخواهم گشت.

**نکته:** بقیه ادات ناصبه «أَنْ، كَيْ، لَيْكِي، لِي، حَتَّى» هرگاه بر سر فعل مضارع بیایند این فعل به صورت مضارع التزامی ترجمه

می شود. **مثال:** أُرِيدُ أَنْ أَرْجِعَ: می خواهم برگردم

**نکته:** لام ناصبه فعل مضارع «لِ» که «لام تعلیل» نیز نامیده می شود، در وسط جمله می آید.

**نکته:** «حَتَّى» در صورتی از ادات ناصبه است که قبل از فعل مضارع آمده باشد. اما در صورتی که قبل از اسم آمده باشد غالباً حرف جرّ است.

در زیر صرف ۱۴ صیغه مضارع مرفوع و مضارع منصوب را ببینیم :

صیغه	مضارع مرفوع	علامت اعراب	مضارع منصوب	علامت اعراب
۱	يَذْهَبُ	مرفوع به ضمه (اعراب اصلی)	أَنْ يَذْهَبَ	منصوب به فتمه (اعراب اصلی)
۲	يَذْهَبَانِ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ يَذْهَبَا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۳	يَذْهَبُونَ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ يَذْهَبُوا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۴	تَذْهَبُ	مرفوع به ضمه (اعراب اصلی)	أَنْ تَذْهَبَ	منصوب به فتمه (اعراب اصلی)
۵	تَذْهَبَانِ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ تَذْهَبَا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۶	يَذْهَبْنَ	مرفوع محلاً	أَنْ يَذْهَبْنَ	منصوب محلاً
۷	تَذْهَبُ	مرفوع به ضمه (اعراب اصلی)	أَنْ تَذْهَبَ	منصوب به فتمه (اعراب اصلی)
۸	تَذْهَبَانِ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ تَذْهَبَا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۹	تَذْهَبُونَ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ تَذْهَبُوا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۱۰	تَذْهَبِينَ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ تَذْهَبِي	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۱۱	تَذْهَبَانِ	مرفوع به ثبوت نون (اعراب فرعی)	أَنْ تَذْهَبَا	منصوب به حذف نون (اعراب فرعی)
۱۲	تَذْهَبْنَ	مرفوع محلاً	أَنْ تَذْهَبْنَ	منصوب محلاً
۱۳	أَذْهَبُ	مرفوع به ضمه (اعراب اصلی)	أَنْ أَذْهَبَ	منصوب به فتمه (اعراب اصلی)
۱۴	نَذْهَبُ	مرفوع به ضمه (اعراب اصلی)	أَنْ نَذْهَبَ	منصوب به فتمه (اعراب اصلی)

مضارع مجزوم: همان طور که در درس قبل گفته شد، هرگاه قبل از فعل مضارع یکی از ادات جازمه بیاید این فعل «مجزوم» می شود.

علامت جزم فعل مضارع نیز سه نوع است: اصلی، فرعی، محلی

اصلی: علامت جزم فعل مضارع در صیغه هایی که به «ن» ختم نمی شوند (۱-۴-۷-۱۳-۱۴) ساکن (-) است. یعنی اعراب این صیغه ها اصلی است.

فرعی: علامت جزم فعل مضارع در صیغه هایی که به «ان، ین، ون» ختم می شوند (۲-۳-۵-۸-۹-۱۰-۱۱) که به «افعال خمسه» معروف هستند، «حذف نون» است. یعنی این صیغه ها هرگاه مجزوم شوند «نون اعراب» از آخر آنها حذف می شود.

محلی: صیغه های جمع مونث (۶-۱۲) چون مبنی هستند اعراب محلی دارند.

ادات جازمه فعل مضارع دو نوع هستند:

ادات جازمه یک فعل : لَمْ ، لَمَّا ، لَا (لای نهی) ، لَ (لام امر)

هرگاه یکی از این حروف قبل از فعل مضارع بیاید ، آن فعل مجزوم می شود .

**مثال :** يَذْهَبُ (مرفوع) ← لَمْ يَذْهَبْ (مجزوم)      تَتَقَدَّمِينَ (مرفوع) ← لَسْتَقَدَّمِي (مجزوم)

**نکته مهم :** هرگاه لَمْ و لَمَّا بر سر فعل مضارع بیایند ضمن مجزوم کردن این فعل ، معنی آنرا به ماضی ساده یا نقلی منفی تبدیل می کنند. **مثال :** يَجْلِسُ (می نشیند)      لَمْ يَجْلِسْ (نشست ، ننشسته است)

**نکته :** «لَمَّا» اگر قبل از فعل مضارع بیاید ، حرف و از ادات جازمه است اما هرگاه قبل از فعل ماضی بیاید ، اسم و ظرف زمان است به معنی «هنگامی که» . **مثال :** لَمَّا جَلَسُوا عَلَى الْمَائِدَةِ (وقتی بر سر سفره نشستند ...)

**نکته :** باید دقت کنیم که «لَمْ = لِمَاذا» را با «لَمْ» اشتباه نگیریم .

**نکته :** «لای نهی» از ادات جازمه است و فعل مضارع را مجزوم می کند اما «لای نفی» غیر عامل است و اعراب مضارع را تغییر نمی دهد .

**مثال :** لَا يَضْحَكُونَ (نمی خندند) = مضارع مرفوع به ثبوت نون      لَا يَضْحَكُوا (نباید بخندند) = مضارع مجزوم به حذف نون

**نکته مهم :** سه نوع «لِ» در کتاب درسی آمده است که تشخیص آنها ضروری است .

«لِ» حرف جرّ : به معنی «برای» که قبل از اسم می آید و آنرا مجرور می کند . الْمَلِكُ لِلَّهِ

«لِ» ناصبه فعل مضارع : که به آن «لام تعلیل» نیز گفته می شود . بر سر فعل مضارع می آید و آنرا منصوب می کند . معمولاً «لام تعلیل» در وسط جمله به کار می رود . اِجْتَهَدْتُ لِأَنْجَحَ (تلاش کردم تا موفق شوم)

«لِ» جازمه فعل مضارع : همان «لام امر» است که با آن از صیغه های غایب و متکلم ، امر ساخته می شود . «لام امر» معمولاً در ابتدای جمله به کار می رود به معنی «باید» . لَتَبْتَغِدْ عَنِ الْكُذِبِ (باید از دروغ دوری بجویم)

طریقه ساختن فعل امر از صیغه های غایب و متکلم : لَ (لام امر) + فعل مضارع مجزوم

**مثال :**

يَجْتَهِدُ (تلاش می کند)      لِيَجْتَهِدْ (باید تلاش کند)      نَحَاوِلُ (تلاش می کنیم)      لِنَحَاوِلْ (باید تلاش کنیم)

**نکته :** اگر قبل از «لام امر» یکی از حروف «و\_ فَ\_ ثُمَّ» بیاید ، لام امر ساکن می شود . : وَلْيَذْهَبْ - فَلْيَتَنَاوَسْ

**نکته :** «لام امر» (جازمه فعل مضارع) در ابتدای جمله می آید به معنی «باید» و «لام تعلیل» (ناصبه فعل مضارع) در وسط جمله می آید به معنی «برای اینکه ، تا اینکه» . توجه به این نکته برای تشخیص این دو ضروری است .

ادات جازمه دو فعل (ادات شرط):

إِنْ (اگر)، مَنْ (هرکس)، مَا (هرچیز)، أَيْنَمَا (هرجا)

این ادات در ابتدای «جمله شرطیه» می آیند و دو فعل بعد از خود را مجزوم می کنند که به فعل اول، «فعل شرط» و به فعل دوم، «جواب شرط» یا «جزای شرط» گفته می شود.

اسلوب جمله شرطیه:

ادات شرط + فعل شرط (مجزوم) + جواب شرط (مجزوم)

مثال: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ

ادات شرط فعل شرط (مجزوم) جواب شرط (مجزوم)

**نکته:** ممکن است فعل شرط یا جواب شرط یا هر دو، ماضی باشند که در این صورت «محللاً مجزوم» هستند و می توان آنرا به صورت مضارع ترجمه کرد.

مثال: مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ (هرکس صبر کند پیروز می شود)

(مَنْ): ادات شرط (صَبَرَ): فعل شرط مجزوم محللاً (ظَفَرَ): جواب شرط مجزوم محللاً

**نکته:** از بین ادات شرط «إِنْ» حرف است و «مَنْ، مَا، أَيْنَمَا» اسم هستند.

**نکته:** «مَنْ» شرطیه معمولاً نقش مبتدا را دارد و محللاً مرفوع است. «مَا» شرطیه معمولاً نقش مفعول به را دارد و محللاً منصوب است و «أَيْنَمَا» نیز مفعول به است و محللاً منصوب.

مثال: مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا يَنْتَفِعْ بِهِ  
مَنْ: ادات شرط (مبتدا مرفوع محللاً) | يَعْمَلْ: فعل شرط مجزوم | يَنْتَفِعْ: جواب شرط مجزوم

ما: ادات شرط (مفعول به منصوب محللاً) | نَعْمَلْ: فعل شرط مجزوم | فِي السَّرِّ يَعْلَمُهُ اللَّهُ: جواب شرط مجزوم

**نکته:** علامت نصب و جزم «افعال خمسه» (صیغه هایی که به «ان،ین،ون» ختم می شوند) یکی است یعنی در این صیغه ها «حذف نون» هم علامت نصب است و هم علامت جزم. بنابراین بهترین راه برای تشخیص منصوب یا مجزوم بودن این صیغه ها توجه به اداتی است که قبل از آنها آمده است.

لِيَجْتَهِدُوا فِي حَيَاتِكُمْ حَتَّى تَنْجَحُوا (تَجْتَهِدُوا: مضارع مجزوم به حذف نون - تَنْجَحُوا: مضارع منصوب به حذف نون)

انواع «مَنْ»:

- اسم استفهام (پرسشی): معمولاً ابتدای جمله می آید به معنی (چه کسی، چه کسانی؟) و یک اسم نکره است مثال: مَنْ أَنْتَ؟
- اسم موصول: یک اسم معرفه است به معنی (کسی که، کسانی که) معمولاً وسط جمله می آید و حتماً باید بعد از آن یک جمله یا شبه جمله بیاید که به آن «صله» گفته می شود. مثل: صَدِيقُكَ مَنْ صَدَقَكَ (دوست تو کسی است که به تو راست بگوید)
- اسم شرط: یک اسم نکره است. در ابتدای جمله می آید به معنی (هرکس). مَنْ يَجْتَهِدُ يَنْجَحْ (هرکس تلاش کند موفق می شود)

## انواع «ما»:

- ۱- اسم استفهام: نکره است و در ابتدای جمله می آید به معنی (چه چیزی) مثل: ما هذا؟ (این چیست؟)
- ۲- اسم موصول: معرفه است و معمولاً در وسط جمله می آید به معنی (چیزی که، آنچه که) و حتماً باید بعد از آن یک جمله یا شبه جمله بیاید که به آن «صله» گفته می شود. مثل: خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ (بهترین سخن آن است که کوتاه و راهنما باشد)
- اسم شرط: نکره است، در ابتدای جمله می آید به معنی (هرآنچه، هرچه) و دو فعل بعد از خود را مجزوم می کند.  
مانند: مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ (هر چه از کار نیکو برای خود پیش می فرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت)
- ۴- حرف نفی: بر سر فعل ماضی می آید و آنرا منفی می کند. مَا ذَهَبَ التَّلَامِيذُ (دانش آموزان نرفتند)
- نکته:** حروف ناصبه (أَنْ، لَنْ، كَيْ، لَمْ، حَتَّى، لِكَيْ) و جازمه (إِنْ، لَمْ، لَمَّا، لَآيْ نَهْيٌ، لَامِ أَمْرٍ) عامل هستند و در تحلیل صرفی آنها باید به عامل بودنشان اشاره شود.

## یادداشت:

## خلاصه قواعد اعراب فعل مضارع

۱. مضارع مرفوع: هرگاه هیچیک از ادات ناصبه یا جازمه بر سر فعل مضارع نیامده باشد.

۲. مضارع منصوب: هرگاه یکی از ادات ناصبه قبل از فعل مضارع آمده باشد:

ادات ناصبه عبارتند از: أَنْ - كُنْ - كَيْ - لَيْ - لِي - حَتَّى

۳. مضارع مجزوم: هرگاه یکی از ادات جازمه قبل از فعل مضارع بیاید.

جازات یک فعل: كَمْ - كَمَا - لَای نهی - لام أمر

جازات دو فعل (ادات شرط): إِنْ - مَنْ - مَا - أَيْتَمَا

ادات جازمه

انواع اعراب فعل مضارع

مضارع مرفوع (ضمه) ← يَذْهَبُ

مضارع منصوب (فتحه) ← أَنْ يَذْهَبَ

مضارع مجزوم (ساکن) ← كَمْ يَذْهَبُ

۱. اصلی (صیغه های ۱-۴-۷-۱۳-۱۴)

مضارع مرفوع (ثبوت نون) ← يَذْهَبَانِ

مضارع منصوب (حذف نون) ← أَنْ يَذْهَبَا

مضارع مجزوم (حذف نون) ← كَمْ يَذْهَبَا

۲. فرعی (افعال خمسه)

صیغه های (۲-۳-۵-۸-۹-۱۰-۱۱)

علامت های اعراب

فعل مضارع

مضارع مرفوع (محللاً) ← يَذْهَبِينَ

مضارع منصوب (محللاً) ← أَنْ يَذْهَبِينَ

مضارع مجزوم (محللاً) ← كَمْ يَذْهَبِينَ

۳. محلی (صیغه ۶ و ۱۲)

## معلوم و مجهول (مبنی للمعلوم و مبنی للمجهول)

**فعل معلوم (مبنی للمعلوم):** فعلی است که فاعل آن «معلوم» و مشخص باشد.

**مثال:** - علی شیشه را شکست (چه کسی شیشه را شکست؟ علی)

- ذَهَبَ عَلِيٌّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ (فاعل = علی)

**فعل مجهول (مبنی للمجهول):** فعلی است که فاعل آن «مجهول» و نامشخص باشد.

**مثال:** - شیشه شکسته شد. (چه کسی شیشه را شکست؟ ...)

- كُتِبَ الدَّرْسُ. (درس نوشته شد)

**مجهول کردن فعل معلوم:**

**مجهول کردن ماضی:**

۱. ابتدا عین الفعل (دومین حرف اصلی) را مکسور (-) می کنیم.

۲. تمام حروف متحرک قبل از عین الفعل را مضموم (-) می کنیم.

**مثال:** كَتَبَ (نوشت) ← كُتِبَ (نوشته شد)    اِكْتَسَبَ (به دست آورد) ← اُكْتُبَ (به دست آورده شد)

**مجهول کردن مضارع:**

۱. ابتدا عین الفعل (دومین حرف اصلی) را مفتوح (-) می کنیم.

۲. فقط حرف مضارعه را مضموم (-) می کنیم.

**مثال:** يَرْزُقُ (روزی می دهد) ← يُرْزَقُ (روزی داده می شود)    يَخْلُقُ (می آفریند) ← يُخْلَقُ (آفریده می شود)

**نکته:** فعل مجهول فقط از فعل های متعدی ساخته می شود بنابراین نمی توان فعل لازم را مجهول کرد.

**مجهول کردن جمله معلوم:**

۱. فاعل را از جمله حذف می کنیم.

۲. مفعول به را جایگزین فاعل کرده و به عنوان «نائب فاعل» آنرا مرفوع می کنیم.

۳. در صورت نیاز جنسیت (مذکر و مؤنث) فعل را متناسب با «نائب فاعل» تغییر می دهیم.

۴. فعل را طبق قاعده ای که گفته شد مجهول می کنیم.

**مثال:**

كُتِبَ عَلِيٌّ الدَّرْسَ (علی درس را نوشت)    كُتِبَ الدَّرْسُ (درس نوشته شد)

فاعل مرفوع    مفعول منصوب    نائب فاعل مرفوع

**نکته:** در هنگام مجهول کردن جمله، در صورتیکه مفعول ضمیر باشد، کافیسیت بعد از حذف فاعل، صیغهی فعل را متناسب با

مفعول به تغییر دهیم و آنرا مجهول کنیم.

أرسلهم المعلم إلى بيوتهم. ← أرسلوا إلى بيوتهم

مفعول به فاعل    نائب فاعل مرفوع

چون مفعول به «هم» جمع مذکر غائب است، صیغه فعل را به جمع مذکر غائب تغییر می دهیم سپس آنرا مجهول می کنیم. در این صورت «نائب فاعل» به صورت یک ضمیر متصل مرفوعی خواهد بود.

**نکته:** در مجهول کردن جمله ای که فعل دو مفعولی دارد، مفعول به اول به عنوان نائب فاعل مرفوع می شود و مفعول به دوم همچنان مفعول است و منصوب.  $\text{أَدْخَلَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْجَنَّةَ} : \text{أَدْخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ}$

### شبهت های فاعل و نائب فاعل

همانطور که ذکر شد هنگام مجهول کردن جمله، فاعل حذف می شود و مفعول جای فاعل را می گیرد که به آن «نائب فاعل» گفته می شود و مانند فاعل «مرفوع» است.

شبهت «فاعل» و «نائب فاعل» تنها به مرفوع بودن آنها نیست بلکه «نائب فاعل» از هر جهت مانند «فاعل» است. یعنی:

نائب فاعل مانند فاعل مرفوع است.

نائب فاعل مانند فاعل سه نوع است:

- |   |   |                 |
|---|---|-----------------|
| <p>- اسم ظاهر : <math>\text{كُتِبَ الصَّيَامُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ}</math> (الصيام : نائب فاعل اسم ظاهر)</p> <p>- ضمیر بارز : <math>\text{رَزَقْنَا مِنْ جَانِبِ اللّٰهِ}</math>. (نا: نائب فاعل ضمیر بارز)</p> <p>- ضمیر مستتر: <math>\text{لَمْ نُبْعَثْ لِيَجْمَعْ الْمَالَ}</math> (نائب فاعل : ضمیر مستتر «نحن»)</p> | } | انواع نائب فاعل |
|---|---|-----------------|

۳. همانطور که فعل معلوم باید با فاعل خود از نظر جنسیت مطابقت داشته باشد مطابقت فعل مجهول با نائب فاعل نیز ضروری است.

**مثال:**  $\text{بُعِثَ النَّبِيُّ} \quad \text{أُرْسِلَتْ رِسَالَةٌ}$

۴. «نائب فاعل» نیز مانند «فاعل» هیچگاه قبل از فعل نمی آید.

**مثال:**  $\text{الْأَنْبِيَاءُ بُعِثُوا لِهَدَايَةِ الْبَشَرِ}$  (نائب فاعل ضمیر بارز «و» - الأنبياء : مبتدا)

۵. اگر نائب فاعل، اسم ظاهر باشد فعل حتماً مفرد می آید حتی اگر نائب فاعل مثنی یا جمع باشد. (فعل غایب ابتدای جمله همیشه مفرد می آید)

**مثال:**  $\text{قُتِلَ الشُّهَدَاءُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ}$

### معلوم کردن جمله مجهول:

۱. فاعلی مناسب به جمله اضافه می کنیم (اسم ظاهر، ضمیر بارز یا ضمیر مستتر)

۲. نائب فاعل را به عنوان مفعول منصوب کرده و بعد از فاعل می آوریم.

۳. در صورت نیاز فعل را از نظر جنسیت مطابق با فاعل تغییر می دهیم.

۴. فعل را به صورت معلوم می نویسیم.

$\text{كُتِبَ الصَّيَامُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ}$        $\text{كُتِبَ اللّٰهُ الصَّيَامَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ}$

فاعل مرفوع      مفعول به منصوب

نائب فاعل مرفوع

**تشخیص فعل مجهول:** فعل ماضی همین که حرف اول آن مضموم (-) باشد قطعاً، مجهول است. اما فعل مضارع در صورتی مجهول

است که حرف مضارعه آن (تینا) مضموم (-) باشد و عین الفعل آن نیز مفتوح (-) باشد.



یادداشت:

<http://5plus1.blog.ir/>

## نواسخ (۱)

### افعال ناقصه

**نواسخ به چه معنا است؟** «نواسخ» جمع «ناسخ» است به معنای «باطل کننده». وقتی می‌گوییم قانون جدید قانون قبلی را نسخ کرده، یعنی آنرا باطل کرده است.

در دنیای کلمات نیز نواسخ به کلماتی گفته می‌شود که بر سر جمله اسمیه می‌آیند و در معنی و اعراب جمله اسمیه تغییراتی به وجود می‌آورند.

«نواسخ» عبارتند از:

#### ۱. افعال ناقصه ۲. حُرُوفٌ مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ ۳. «لای» نفی جنس

در این درس با «افعال ناقصه» آشنا می‌شویم و بحث درباره «حروف مشبَّهه» و «لای نفی جنس» را به درس بعد موکول می‌کنیم.

**افعال ناقصه:** با کمی اغماض می‌توان گفت «افعال ناقصه» معادل «فعل های ربطی» در زبان فارسی هستند (است، بود، شد، گشت، گردید). به دو دلیل این فعل‌ها را «ناقص» نامیده‌اند: اولاً این فعل‌ها، فاعل ندارند ثانیاً: برخی از این فعل‌ها به صورت کامل صرف نمی‌شوند.

افعال ناقصه عبارتند از:

كان (بود)، لیس (نیست)، صار (شد)، أصبح (گشت، گردید)، مادام (مادامی که، تاوقتی که)

**نکته:** در اینجا اولین صیغه ی ماضی فعل های ناقصه آورده شده است. بیشتر این فعل‌ها صرف می‌شوند و ماضی و مضارع و برخی نیز امر و نهی دارند. تمام صیغه های این فعل‌ها نیز فعل ناقصه به شمار می‌آیند و همانند افعال ناقصه عمل می‌کنند.

**افعال ناقصه چه تغییری در جمله اسمیه ایجاد می‌کنند؟**

این افعال در اول جمله اسمیه می‌آیند، مبتدا را به حالت مرفوع باقی می‌گذارند ولی خبر را منصوب می‌کنند. در این صورت «مبتدا» را «اسم افعال ناقصه» و «خبر» را «خبر افعال ناقصه» می‌نامیم.

مثال:

<p>كانَ الجَوُّ بارداً</p> <p>فعل ناقصه   اسم افعال ناقصه مرفوع   خبر افعال ناقصه منصوب</p>	←	<p>الجَوُّ باردٌ</p> <p>مبتدا مرفوع   خبر مرفوع</p>
---	---	---

<p>لِيسَ التلميذُ متكاسلاً</p> <p>فعل ناقصه   اسم افعال ناقصه مرفوع   خبر افعال ناقصه منصوب</p>	←	<p>التلميذُ متكاسلٌ</p> <p>مبتدا مرفوع   خبر مرفوع</p>
---	---	--

**اسم افعال ناقصه و شباهت های آن با فاعل و نائب فاعل:**

اسم افعال ناقصه از جهات مختلف مانند «فاعل» و «نائب فاعل» است. یعنی:

۱. اسم افعال ناقصه مانند فاعل و نائب فاعل، مرفوع است.
۲. اسم افعال ناقصه، مانند فاعل و نائب فاعل هیچگاه قبل از فعل نمی آید.
۳. فعل ناقصه باید از نظر جنسیت با اسم خود مطابقت داشته باشد: **كَانَ الطَّالِبُ نَاجِحًا** **كَانَتِ الطَّالِبَةُ نَاجِحَةً**
۴. اسم افعال ناقصه مانند فاعل و نائب فاعل به سه شکل می آید:

- |  |   |                              |
|--|---|------------------------------|
| <ol style="list-style-type: none"> <li>۱- اسم ظاهر: <b>كَانَ الْجَوُّ بَارِدًا</b> (الجَوُّ: اسم افعال ناقصه، اسم ظاهر)</li> <li>۲- ضمیر بارز: <b>كُنْتُمْ نَاجِحُونَ</b> (ضمیر بارز «تُمْ»: اسم افعال ناقصه)</li> <li>۳- ضمیر مستتر: <b>كُنْ رَوْفًا</b> (ضمیر مستتر «أنت»: اسم افعال ناقصه)</li> </ol> | } | <b>انواع اسم افعال ناقصه</b> |
|--|---|------------------------------|

۵. در صورتی که اسم افعال ناقصه «اسم ظاهر» باشد، فعل ناقصه حتماً باید به صورت مفرد به کار رود. (فعل غایب در اول جمله همیشه مفرد می آید): **كَانَ التَّلَامِيذُ مُجَدِّينَ**.

**خبر افعال ناقصه:** چنانکه ذکر شد خبر افعال ناقصه همیشه منصوب است ولی از سایر جهات مانند خبر مبتدا است.

**خبر افعال ناقصه به سه صورت می آید:**

- ۱- خبر مفرد: یعنی خبر یک اسم باشد: **لَيْسَ التَّلَامِيذُ غَافِلًا** (غافلاً: خبر افعال ناقصه) خبر مفرد (منصوب)
- ۲- خبر جمله فعلیه: یعنی خبر به صورت یک جمله فعلیه (فعل و فاعل) باشد. که در این صورت «محللاً منصوب» است.
- ۳- خبر شبه جمله: یعنی خبر «جارّ و مجرور» یا «ظرف» باشد. که در این صورت نیز «محللاً منصوب» است.

**كَانَ التَّلَامِيذُ يَذْهَبُ إِلَى بَيْتِهِ** (يَذْهَبُ: خبر افعال ناقصه (جمله فعلیه) محللاً منصوب)

**كَانَ التَّلَامِيذُ فِي الصَّفِّ** (فِي الصَّفِّ: خبر افعال ناقصه (شبه جمله) محللاً منصوب) است.

**كَانَ الحَمَامَةُ فَوْقَ الشَّجَرَةِ** (فَوْقَ: خبر افعال ناقصه (شبه جمله) محللاً منصوب)

**نکته:** خبر افعال ناقصه در صورتیکه یک اسم مشتق باشد حتماً باید از نظر جنسیت و تعداد از اسم افعال ناقصه تبعیت کند.

**نکته:** خبر افعال ناقصه در صورتیکه «شبه جمله» باشد می تواند قبل از اسم افعال ناقصه بیاید که به آن «خبر مقلّم» گفته می شود.

**لَيْسَ فِي الصَّفِّ طَالِبٌ** **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**

فعل ناقصه خبر مقدم لیس اسم موخر لیس      فعل ناقصه خبر مقدم لیس اسم موخر لیس

**نکته:** جمله ای که با فعل ناقصه شروع شده باشد، جمله اسمیه به شمار می آید.

**نکته:** فعل ناقصه «مادام» در وسط جمله به کار می رود و باید با اسمی که به آن بر می گردد مطابقت داشته باشد.

**مثال:** **التَّلَامِيذُ نَاجِحُونَ** ماداموا بَعِيدِينَ عَنِ التَّكَاثُلِ

**نکته:** ممکن است فعل ناقصه به همراه اسم و خبر خود، خبر واقع شوند: **الطَّلَابُ** **كَانُوا يَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ**

مبتدا مرفوع      خبر محللاً مرفوع

یادداشت:

<http://5plus1.blog.ir/>

## نواسخ (۲)

### حروف مشبّهة بالفعل و لای نفی جنس

در درس گذشته با «افعال ناقصه» و تأثیر آنها در جمله اسمیه آشنا شدیم در این درس با دیگر «نواسخ» یعنی «حروف مشبّهة» و «لای نفی جنس» آشنا می شویم.

### حروف مشبّهة بالفعل عبارتند از:

إِنَّ (همانا، به درستیکه، قطعاً)، أَنْ (اینکه، که)، كَأَنَّ (مثل اینکه، گویا)، لَيْتَ (کاش)، لَعَلَّ (شاید، امید است)، لَكِنَّ (لکن، اما)

### حروف مشبّهة چه تغییری در جمله اسمیه ایجاد می کنند؟

هرگاه یکی از حروف مشبّهة بر سر جمله اسمیه بیاید، مبتدا را منصوب کرده و خبر را به حالت مرفوع باقی می گذارد. در این صورت مبتدا را «اسم حروف مشبّهة» و خبر را «خبر حروف مشبّهة» می نامیم.

مثال: اللَّهُ عَالِمٌ ← إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ  
 مبتدا مرفوع خبر مرفوع      حرف مشبّهة اسم حروف مشبّهة منصوب      خبر حروف مشبّهة مرفوع

### اسم حروف مشبّهة

اسم حروف مشبّهة فقط به دو شکل می آید:

۱. اسم ظاهر: إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ (الله: اسم إِنَّ، منصوب)
۲. ضمیر متصل نصبی و جرّی: إِنَّهُ عَالِمٌ (ه: اسم إِنَّ، منصوب محلاً)

### خبر حروف مشبّهة

خبر حروف مشبّهة به چهار شکل می آید:

۱. خبر مفرد: یعنی خبر یک اسم باشد (مفرد، مثنی یا جمع) مثل: إِنَّ الْمُعَلِّمِينَ مُحْتَرَمُونَ  
 خبر إِنَّ (مفرد) مرفوع به واو (اعراب فرعی)
۲. خبر جمله فعلیه: یعنی خبر یک فعل باشد (به همراه فاعل) مثل: إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي الصُّدُورِ  
 خبر إِنَّ (جمله فعلیه) محلاً مرفوع
۳. خبر جمله اسمیه: یعنی خبر یک جمله اسمیه (مبتدا و خبر یا فعل ناقصه به همراه اسم و خبر) باشد.

۴. خبر شبه جمله: یعنی خبر جارو مجرور یا ظرف باشد: إِنَّ الطَّالِبَ فِي الصَّفِّ      إِنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
 خبر إِنَّ (جمله اسمیه) محلاً مرفوع      خبر إِنَّ (جمله اسمیه) محلاً مرفوع
۴. خبر شبه جمله: یعنی خبر جارو مجرور یا ظرف باشد: إِنَّ الطَّالِبَ فِي الصَّفِّ      كَانَ حَمَامَةٌ فَوْقَ الشَّجَرَةِ  
 خبر إِنَّ (شبه جمله) محلاً مرفوع      خبر إِنَّ (شبه جمله) محلاً مرفوع

**نکته:** در صورتیکه خبر حروف مشبّهة «شبه جمله» باشد می تواند بر اسم آنها مقدم شود.

خبر مقدم إن (شبه جمله) محلاً مرفوع اسم موخر إن منصوب  
 خبر مقدم إن (شبه جمله) محلاً مرفوع اسم موخر إن منصوب

**نکته:** هرگاه حرف «ما» که به آن «ما کافه» گفته می شود به آخر حروف مشبّه بچسبد، این حروف از عمل بازمی مانند. یعنی بعد از آن، جمله اسمیه به صورت مبتدا و خبر می آید.

خبر مقدم إن (شبه جمله) محلاً مرفوع اسم موخر إن منصوب  
 خبر مقدم إن (شبه جمله) محلاً مرفوع اسم موخر إن منصوب

ممکن است بعد از «ما کافه» جمله فعلیه بیاید:

**نکته:** «إنما» مفهوم خبر را برای مبتدا محصور می کند و به صورت «تنها و فقط» ترجمه می شود.

**مثال:** إنما الله عالمٌ فقط خداوند عالم است.

**نکته:** خبر حروف مشبّه نیز غالباً باید با اسم آنها از نظر جنسیت و تعداد مطابقت داشته باشد.

إن المؤمناتُ خاشعاتٍ      إن المؤمنونَ خاشعینَ

**نکته:** چهار حرف مشابه وجود دارد که نباید با هم اشتباه شوند.

إن: ادات شرط (جازمه دو فعل)      أن: ادات ناصبه فعل مضارع

إن: حرف مشبّه به معنای «همانا، به درستی که»، در ابتدای جمله می آید.

أن: حرف مشبّه به معنای «که، اینکه»، در وسط جمله می آید.

**نکته:** «لکن» (با تشدید) حرف مشبّه و عامل است ولی «لکن» (بدون تشدید) غیر عامل است و از حروف مشبه به شمار نمی آید.

**نکته:** «كأن» حرف مشبّه و «كان» فعل ناقصه است که نباید آنها را با هم اشتباه بگیریم.

### «لای نفی جنس»

یکی دیگر از نواسخ «لای نفی جنس» است که بر سر جمله اسمیه می آید و همچون حروف مشبّه، مبتدا را منصوب کرده و خبر را به حالت مرفوع باقی می گذارد. «لای نفی جنس» به معنای «هیچ... نیست» می باشد. یعنی وجود کسی یا چیزی را به کلی نفی می کند.

**مثال:** لا طالبَ فی الصَّفِّ (هیچ دانش آموزی در کلاس نیست)

اسم «لای نفی جنس»:

۱. اسم لای نفی جنس نکره است یعنی «ال» نمی گیرد.

۲. اسم لای نفی جنس «مبنی بر فتح» و محلاً منصوب است و چون مبنی است هیچگاه تنوین نمی گیرد.

۳. هیچ چیز بین «لای نفی جنس» و اسمش فاصله نمی اندازد.

۴. اسم لای نفی جنس هرگز به صورت ضمیر نمی آید.

۵. بنابراین اسم لای نفی جنس اسمی است که بلافاصله بعد از «لا» می آید، تنوین و «ال» ندارد و حرکت آن فتنحه (-) است.

#### خبر «لای نفی جنس»:

۱. خبر لای نفی جنس نیز به سه شکل می آید

مفرد: لا بَلِيَّةَ أَصْعَبُ مِنَ الْجَهْلِ      جمله: لا كَسْلَانَ يَنْجَحُ فِي حَيَاتِهِ      شبه جمله: لا طَالِبَ فِي الصَّفِّ

۲. خبر لای نفی جنس هیچگاه بر اسم آن مقدم نمی شود. لا فِي الصَّفِّ طَالِبَ (اشتباه است)

۳. خبر لای نفی جنس گاهی از جمله حذف می شود. مانند: لا شَكَّ (شکی نیست)      لا بِأَسِّ (مشکلی نیست، اشکالی ندارد)

**نکته:** در صورتیکه بعد از «لا» فعل آمده باشد، «لا» ی نهی یا نفی است و نباید آنرا با «لای نفی جنس اشتباه گرفت.

**نکته:** همانطور که گفته شد اسم لای نفی جنس همیشه «مبنی بر فتح و محلاً منصوب» است.

#### انواع «لا»:

۱. «لا» نفی: که قبل از مضارع می آید و تأثیری بر اعراب مضارع نمی گذارد یعنی مضارع همچنان مرفوع است.

لا يَكْلِفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا

۲. «لا» نهی: قبل از مضارع می آید و مضارع را مجزوم می کند.

لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ

۳. «لا» نفی جنس: قبل از اسمی می آید که تنوین و ال ندارد و مفتوح (-) است.

لا سَيْفٌ إِلاَّ ذُو الْفَقَارِ

۴. «لا» عطف: از حروف عطف است. که اسم بعد از آن شرایط اسم لای نفی جنس را ندارد.

أَنْتَ طَالِبٌ لا مَعْلَمٌ (تو دانش آموز هستی نه معلم)

أَنَا وَحِشٌ مُفْتَرَسٌ لا طَبِيبٌ مُعَالِجٌ (من حیوان وحشی درنده هستم نه یک پزشک معالج)

یادداشت:



### صَحِيحٌ وَ مُعْتَلٌّ

در سال های گذشته با انواع فعل و تقسیم بندی آن از جهات مختلف آشنا شده ایم . (ماضی ، مضارع ، مستقبل ، امر ، نهی ، نفی) (لازم ، متعدی) (ثلاثی مجرد ، ثلاثی مزید) (معلوم ، مجهول) (معرب ، مبنی) .  
می دانیم که فعل چه «ثلاثی مجرد» باشد و «چه ثلاثی مزید» ، سه حرف اصلی دارد و این سه حرف اصلی در تمام صیغه های فعل بدون تغییر تکرار می شوند. اما این قاعده (بدون تغییر مانند سه حرف اصلی فعل در تمام صیغه ها) در برخی از فعل ها صدق نمی کند!  
حال با این مقدمه به سراغ تقسیم بندی جدیدی از فعل می رویم.

فعل ها با توجه به سه حرف اصلی آنها به دو نوع تقسیم می شوند : ۱. فعل مُعْتَلٌّ ۲. فعل صَحِيحٌ

#### فعل مُعْتَلٌّ :

فعلی است که یک یا دو حرف از حروف اصلی آن «حرف عله» باشد .

حروف عله عبارتند از « و - ا - ی »

#### انواع فعل معتل :

۱. مثال (معتل الفاء) : فعلی است که اولین حرف اصلی آن حرف عله باشد . مانند : وَجَدَ (یافت) - وَهَبَ (بخشید) - يَقِينَ (یقین کرد)
۲. أجوف (معتل العین) : فعلی است که دومین حرف اصلی آن از حروف عله باشد .  
مانند : قَالَ (از ریشه «قول») - باعَ (از ریشه «بیع» : فروخت)
۳. ناقص : فعلی است که سومین حرف اصلی آن حرف عله باشد . مانند : هَدَى - دَعَا (دعو)
۴. لَفِيْفٌ : فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن حرف عله باشد . فعل لفیف خود بر دو نوع است :  
الف) لفیف مقرون : یعنی فعل لفیفی که دو حرف عله ی آن در کنار هم باشند . مانند : رَوَى : روایت کرد  
ب) لفیف مفروق : یعنی فعل لفیفی که دو حرف عله ی آن در کنار هم نباشند (فاء الفعل و لام الفعل عله باشند) . مانند : وَقَى : حفظ کرد .

#### فعل صحیح :

فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی آن حرف عله نباشد . مانند : كَتَبَ ، جلس ، خرج و....

فعل صحیح خود بر سه نوع است :

۱. مَهْمُوز: فعلی است که یکی از سه حرف اصلی آن همزه «أ» باشد. مانند: أَخَذَ - سَأَلَ - قرأ
  ۲. مُضَاعَف: فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن مانند هم (هم جنس) باشند. مانند: زلزلَ - فَرَزَ (فَرَزَ)
  ۳. سالم: فعلی است که معتل، مهموز و مضاعف نباشد. مانند: كَتَبَ، جلس، شَرِبَ و ...
- نکته:** برخی از فعل ها هم «مهموز» هستند و هم «معتل».

مانند: «رأی» به معنی «دید» که هم مهموز است و هم ناقص و «جاء» که هم «مهموز» است و هم «أجوف»

**نکته:** ملاک در تشخیص معتل یا صحیح بودن فعل، سه حرف اصلی آن است. بنابر این فعل هایی مانند «إجتهَدَ، أخرجَ، إستغفرَ» مهموز نیستند و فعل هایی مانند «عَلَّمَ، تكبَّرَ، يُقدِّمُ» مضاعف نیستند. چون سه حرف اصلی این فعل ها به ترتیب (جهد، خرج، غفر، علم، کبر، قدم) می باشد.

### إعلال

به تغییرات حرف عله به هنگام صرف فعل معتل، «إعلال» گفته می شود. مثلاً: قَوْلٌ ← قَالَ (گفت)، قُلْ (بگو)

### انواع اعلال

۱. اعلال به حذف: اگر حرف عله به هنگام صرف فعل معتل حذف شود، می گوئیم «اعلال به حذف» صورت گرفته است.
- مثال:** وَعَدَ (وعده داد) ← يَعِدُ (وعده می دهد) می بینیم که حرف عله «و» در مضارع حذف شده است.
۲. اعلال به قلب: اگر حرف عله به حرف دیگری تبدیل شود، می گوئیم «اعلال به قلب» صورت گرفته است.

**مثال:** يَبِعُ ← باعَ قَوْلٌ ← قَالَ

۳. اعلال به اسکان: یعنی حرکت حرف عله به ساکن تبدیل شود.

**مثال:** يَبِيعُ ← يَبِيعُ يَقُولُ ← يَقُولُ

یا داشت:

## اعلال در مثال

فعل مثال خود دو نوع است :

«مثال واوی» یعنی فعل مثالی که حرف عله ی آن «واو» باشد. مانند: وَعَدَ ، وَصَفَ ، وَهَبَ و ...

«مثال یائی» یعنی فعل مثالی که حرف عله ی آن «یاء» باشد. مانند: يَقِنَ ، يَيْسَ ، يَقْضَ و ...

اعلال در «مثال یائی»: در ماضی و مضارع و امر ، هیچ اعلالی ندارد. یعنی «مثال یائی» مانند فعل های صحیح سالم صرف می شود.

اعلال در «مثال واوی»: در ماضی و مضارع مجهول هیچ اعلالی ندارد اما در مضارع معلوم ، امر مخاطب و مضارع مجزوم در تمام

صیغه ها اعلال به حذف صورت می گیرد.

## صرف فعل مثال واوی

صیغه	ماضی	اعلال	مضارع معلوم	اعلال	مضارع مجهول	اعلال	امر مخاطب	اعلال	مضارع مجزوم	اعلال
۱	وَعَدَ	بدون اعلال	يَعِدُ	حذف	يُوْعَدُ	بدون اعلال			لَمْ يَعِدْ	حذف
۲	وَعَدَا	بدون اعلال	يَعِدَانِ	حذف	يُوْعَدَانِ	بدون اعلال			لَمْ يَعِدَا	حذف
۳	وَعَدُوا	بدون اعلال	يَعِدُونَ	حذف	يُوْعَدُونَ	بدون اعلال			لَمْ يَعِدُوا	حذف
۴	وَعَدْتُ	بدون اعلال	تَعِدُ	حذف	تُوْعَدُ	بدون اعلال			لَمْ تَعِدْ	حذف
۵	وَعَدْتَا	بدون اعلال	تَعِدَانِ	حذف	تُوْعَدَانِ	بدون اعلال			لَمْ تَعِدَا	حذف
۶	وَعَدْتُمْ	بدون اعلال	يَعِدْنَ	حذف	يُوْعَدْنَ	بدون اعلال			لَمْ يَعِدْنَ	حذف
۷	وَعَدْتِ	بدون اعلال	تَعِدُ	حذف	تُوْعَدُ	بدون اعلال	عِدْ	حذف	لَمْ تَعِدْ	حذف
۸	وَعَدْتُمَا	بدون اعلال	تَعِدَانِ	حذف	تُوْعَدَانِ	بدون اعلال	عِدَا	حذف	لَمْ تَعِدَا	حذف
۹	وَعَدْتُمْ	بدون اعلال	تَعِدُونَ	حذف	تُوْعَدُونَ	بدون اعلال	عِدُوا	حذف	لَمْ تَعِدُوا	حذف
۱۰	وَعَدْتِ	بدون اعلال	تَعِدِينَ	حذف	تُوْعَدِينَ	بدون اعلال	عِدِي	حذف	لَمْ تَعِدِي	حذف
۱۱	وَعَدْتُمَا	بدون اعلال	تَعِدَانِ	حذف	تُوْعَدَانِ	بدون اعلال	عِدَا	حذف	لَمْ تَعِدَا	حذف

حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف
حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف
حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف	حذف

**نکته:** امر مخاطب «مثال واوی» نیاز به همزه ی امر ندارد چون بعد از حذف حرف مضارعه (ت) حرف بعدی متحرک است.

**نکته:** فعل مثال در ثلاثی مزید هیچ اعلالی ندارد فقط در مصدر باب «إفعال و إستفعال» از مثال واوی، اعلال به قلب صورت

می گیرد، یعنی «و» به «ی» تبدیل می شود.

مثال: أوجَدَ، یوجِدُ، إوجدُ ← ایجاد      إستوضحَ، یستوضحُ، إستوضحُ ← إستیضاح

### اعلال در أجوف

#### اعلال در ماضی أجوف

همانطور که در جدول زیر می بینیم در ماضی أجوف (واوی و یائی) از صیغه ۱ تا ۵ اعلال به قلب (تبدیل شدن حرف عله به الف) و از صیغه ۶ تا ۱۴ اعلال به حذف صورت می گیرد.

**قاعده ۱:** حرف عله ی متحرکی که حرف قبل از آن فتنه داشته باشد، تبدیل به «الف» می شود. مانند: قَوْلَ ← قَالَ

**قاعده ۲:** هرگاه دو حرف ساکن کنار هم بیایند که یکی از آنها حرف عله باشد (التقاء ساکنین)، حرف عله حذف می شود.

مانند: قَالَنَ ← قُلْنِ «الف» همیشه ساکن است)

#### صرف ماضی أجوف واوی بر وزن فَعَلَ (-)

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	قَوْلَ (قاعده ۱) ←	قَالَ	قلب
۲	قَوْلَا (قاعده ۱) ←	قالا	قلب
۳	قَوْلُوا (قاعده ۱) ←	قالوا	قلب
۴	قَوْلَتْ (قاعده ۱) ←	قالت	قلب
۵	قَوْلْتَا (قاعده ۱) ←	قالتا	قلب
۶	قَوْلَنَ (قاعده ۱) ← قَالَنَ (قاعده ۲) ←	قُلْنِ	حذف
۷	قَوْلَتْ (قاعده ۱) ← قَالَتْ (قاعده ۲) ←	قُلْتِ	حذف
۸	قَوْلْتُمَا (قاعده ۱) ← قَالْتُمَا (قاعده ۲) ←	قُلْتُمَا	حذف
۹	قَوْلْتُمْ (قاعده ۱) ← قَالْتُمْ (قاعده ۲) ←	قُلْتُمْ	حذف
۱۰	قَوْلْتِ (قاعده ۱) ← قَالْتِ (قاعده ۲) ←	قُلْتِ	حذف
۱۱	قَوْلْتُمَا (قاعده ۱) ← قَالْتُمَا (قاعده ۲) ←	قُلْتُمَا	حذف
۱۲	قَوْلْتُنَّ (قاعده ۱) ← قَالْتُنَّ (قاعده ۲) ←	قُلْتُنَّ	حذف
۱۳	قَوْلْتُ (قاعده ۱) ← قَالْتُ (قاعده ۲) ←	قُلْتُ	حذف

۱۴	قَوْلُنَا (قاعده ۱) ← قَالُنَا (قاعده ۲) ←	قُلْنَا	حذف
----	--	---------	-----

**توجه:** حرکت حرف اول ماضی أجوف در صیغه ۶ به بعد، با توجه به حرکت عین الفعل مضارع<sup>۱</sup> تعیین می شود. اگر عین الفعل مضارع ضمه داشته باشد، حرف اول ماضی از صیغه ۶ به بعد ضمه می گیرد. در غیر این صورت کسره می گیرد. یعنی هیچگاه حرف اول ماضی أجوف در صیغه ۶ به بعد فتحه نمی گیرد.

قال (-) ← قُلْنَا ← باع (-) ← بعِنَ ← خاف (-) ← خِفْنَا ←

**نکته:** اعلال های أجوف واوی و أجوف یائی یکی است.

### اعلال در مضارع أجوف

مضارع أجوف (بر وزن یَفْعَلُ و یَفْعَلُ): در صیغه ۶ و ۱۲ اعلال به حذف و در بقیه صیغه ها اعلال به اسکان صورت می گیرد.

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	یَقُولُ (قاعده ۱) ← یَبِيعُ (قاعده ۱) ←	یَقُولُ یَبِيعُ	اسکان
۲	یَقُولَانِ (قاعده ۱) ← یَبِيعَانِ (قاعده ۱) ←	یَقُولَانِ یَبِيعَانِ	اسکان
۳	یَقُولُونَ (قاعده ۱) ← یَبِيعُونَ (قاعده ۱) ←	یَقُولُونَ یَبِيعُونَ	اسکان
۴	تَقُولُ (قاعده ۱) ← تَبِيعُ (قاعده ۱) ←	تَقُولُ تَبِيعُ	اسکان
۵	تَقُولَانِ (قاعده ۱) ← تَبِيعَانِ (قاعده ۱) ←	تَقُولَانِ تَبِيعَانِ	اسکان
۶	یَقُولُنَّ (قاعده ۱) ← یَقُولْنَ (قاعده ۲) ← یَبِيعُنَّ (قاعده ۱) ← یَبِيعْنَ (قاعده ۲) ←	یَقُولُنَّ یَبِيعُنَّ	حذف
۷	تَقُولُ (قاعده ۱) ← تَبِيعُ (قاعده ۱) ←	تَقُولُ تَبِيعُ	اسکان
۸	تَقُولَانِ (قاعده ۱) ← تَبِيعَانِ (قاعده ۱) ←	تَقُولَانِ تَبِيعَانِ	اسکان
۹	تَقُولُونَ (قاعده ۱) ← تَبِيعُونَ (قاعده ۱) ←	تَقُولُونَ تَبِيعُونَ	اسکان
۱۰	تَقُولِينَ (قاعده ۱) ← تَبِيعِينَ (قاعده ۱) ←	تَقُولِينَ تَبِيعِينَ	اسکان

<sup>۱</sup> حرکت عین الفعل را معمولاً در جلو فعل ماضی به این صورت (ـَ) مشخص می کنند. مانند: قال(ـَ) / باع(ـِ) / خاف(ـَ)

اسکان	تَقُولَانِ تَبِيعَانِ	تَقُولَانِ (قاعده ۱) ← تَبِيعَانِ (قاعده ۱) ←	۱۱
حذف	تَقُلْنَ تَبِغْنَ	تَقُلْنَ (قاعده ۱) ← تَقُولْنَ (قاعده ۲) ← تَبِغْنَ (قاعده ۱) ← تَبِيعْنَ (قاعده ۲) ←	۱۲
اسکان	أَقُولُ أَبِيعُ	أَقُولُ (قاعده ۱) ← أَبِيعُ (قاعده ۱) ←	۱۳
اسکان	نَقُولُ نَبِيعُ	نَقُولُ (قاعده ۱) ← نَبِيعُ (قاعده ۱) ←	۱۴

صرف مضارع أجوف بر وزن  
« يَفْعَلُ و يَفْعِلُ »

**قاعده ۱:** هرگاه حرف عله متحرک باشد و حرف قبل از آن ساکن ، حرف عله حرکت خود را به حرف قبل از خود می دهد. (اعلال به اسکان)

**قاعده ۲:** هرگاه دو حرف ساکن در کنار هم باشند که یکی از آنها حرف عله باشد (التقاء ساکنین) ، حرف عله حذف می شود. (اعلال به حذف)

**نکته:** اعلال در مضارع أجوف بر وزن «يَفْعَلُ» فرق می کند که بعداً به آن می پردازیم.

مضارع أجوف (بر وزن يَفْعَلُ) : در صیغه ۶ و ۱۲ اعلال به حذف و در بقیه صیغه ها اعلال به قلب صورت می گیرد.

صرف مضارع أجوف بر وزن «يَفْعَلُ»

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
------	--------------	--------------	-----------

۱	يَخَوْفُ (قاعده ۱) ← يَخَوْفُ (قاعده ۲) ←	يَخَافُ	قلب
۲	يَخَوْفَانِ (قاعده ۱) ← يَخَوْفَانِ (قاعده ۲) ←	يَخَافَانِ	قلب
۳	يَخَوْفُونَ (قاعده ۱) ← يَخَوْفُونَ (قاعده ۲) ←	يَخَافُونَ	قلب
۴	تَخَوْفُ (قاعده ۱) ← تَخَوْفُ (قاعده ۲) ←	تَخَافُ	قلب
۵	تَخَوْفَانِ (قاعده ۱) ← تَخَوْفَانِ (قاعده ۲) ←	تَخَافَانِ	قلب
۶	يَخَوْفُنَ (قاعده ۱ و ۲) ← يَخَافُنَ (قاعده ۳) ←	يَخْفَنَ	حذف
۷	تَخَوْفُ (قاعده ۱) ← تَخَوْفُ (قاعده ۲) ←	تَخَافُ	قلب
۸	تَخَوْفَانِ (قاعده ۱) ← تَخَوْفَانِ (قاعده ۲) ←	تَخَافَانِ	قلب
۹	تَخَوْفُونَ (قاعده ۱) ← تَخَوْفُونَ (قاعده ۲) ←	تَخَافُونَ	قلب
۱۰	تَخَوْفِينَ (قاعده ۱) ← تَخَوْفِينَ (قاعده ۲) ←	تَخَافِينَ	قلب
۱۱	تَخَوْفَانِ (قاعده ۱) ← تَخَوْفَانِ (قاعده ۲) ←	تَخَافَانِ	قلب
۱۲	تَخَوْفُنَ (قاعده ۱ و ۲) ← تَخَافُنَ (قاعده ۳) ←	تَخْفَنَ	حذف
۱۳	أَخَوْفُ (قاعده ۱) ← أَخَوْفُ (قاعده ۲) ←	أَخَافُ	قلب
۱۴	نَخَوْفُ (قاعده ۱) ← نَخَوْفُ (قاعده ۲) ←	نَخَافُ	قلب

**قاعده ۱:** هرگاه حرف عله متحرک باشد و حرف قبل از آن ساکن، حرف عله حرکت خود را به حرف قبل از خود می دهد. (اعلال به اسکان)

**قاعده ۲:** حرف عله برای تناسب با حرکت قبل از خود (فتحه)، قلب به الف می شود. (اعلال به قلب)

**قاعده ۳:** هرگاه دو حرف ساکن در کنار هم باشند که یکی از آنها حرف عله باشد (التقاء ساکنین)، حرف عله حذف می شود. (اعلال به حذف)

خلاصه اعلال مضارع أجوف: صیغه ۶ و ۱۲ در تمام وزن ها اعلال به حذف و بقیه صیغه ها در وزن «يَفْعَلُ» اعلال به قلب و در وزن «يَفْعَلُ» و يَفْعَلُ» اعلال به اسکان دارند.

### اعلال در امر مخاطب أجوف

امر مخاطب أجوف از مضارع اعلال شده ساخته می شود بنابر این همان اعلال های مضارع را دارد با این تفاوت که در صیغه ۷ نیز به دلیل التقاء ساکنین حرف عله حذف می شود.

## وزن «یَفْعَلُ»

صیغه	مضارع	امر مخاطب	اعلال
۷	تَقُولُ	قُلْ	حذف
۸	تَقُولَانِ	قولاً	اسکان
۹	تَقُولُونَ	قولوا	اسکان
۱۰	تَقُولِينَ	قولی	اسکان
۱۱	تَقُولَانِ	قولاً	اسکان
۱۲	تَقُلْنَ	قُلْنَ	حذف

## وزن «یَفْعَلُ»

صیغه	مضارع	امر مخاطب	اعلال
۷	تَبِيعُ	بِع	حذف
۸	تَبِيعَانِ	بیعا	اسکان
۹	تَبِيعُونَ	بیعوا	اسکان
۱۰	تَبِيعِينَ	بیعی	اسکان
۱۱	تَبِيعَانِ	بیعا	اسکان
۱۲	تَبِيعْنَ	بِغْنَ	حذف

## وزن «یَفْعَلُ»

صیغه	مضارع	امر مخاطب	اعلال
۷	تَخَافُ	خَفْ	حذف
۸	تَخَافَانِ	خافا	قلب
۹	تَخَافُونَ	خافوا	قلب
۱۰	تَخَافِينَ	خافی	قلب
۱۱	تَخَافَانِ	خافا	قلب
۱۲	تَخَفْنَ	خَفْنَ	حذف

**نکته:** همانطور که می بینیم، امر اجوف همزه ندارد چون بعد از حذف حرف مضارعه، حرف بعدی ساکن نیست.

**نکته:** در صیغه ۷ طریقه حذف شدن حرف عله به این صورت است:

تَقُولُ (حذف حرف مضارعه و مجزوم شدن فعل) ← قول (التقاء ساکنین و حذف حرف عله) ← قُلْ

تَبِيعُ (حذف حرف مضارعه و مجزوم شدن فعل) ← بیع (التقاء ساکنین و حذف حرف عله) ← بِع

تَخَافُ (حذف حرف مضارعه و مجزوم شدن فعل) ← خاف (التقاء ساکنین و حذف حرف عله) ← خَفْ

**نکته مهم:** در فعل های اجوف بر وزن «یَفْعَلُ» و «یَفْعَلُ» صیغه ۶ ماضی و ۱۲ امر مخاطب یکسان است. به جدول ها دقت کنید.

یعنی: «قُلْنَ و بَغْنَ» هم ماضی صیغه ۶ هستند و هم امر مخاطب صیغه ۱۲

**نکته مهم:** در فعل های اجوف بر وزن «یَفْعَلُ» صیغه های ۲ و ۳ ماضی با صیغه های ۹، ۸ و ۱۱ امر مخاطب یکسان هستند.

یعنی «خافا و خافوا» هم می توانند ماضی باشند و هم امر مخاطب.

تشخیص صیغه های یکسان فقط در داخل جمله و با توجه به شواهد و قرائن موجود در جمله ممکن است.

یادداشت:

## اعلال در مضارع مجزوم اجوف



در مضارع مجزوم ، علاوه بر صیغه ۱۲و۶ صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ (یعنی صیغه هایی که به نون ختم نمی شوند) نیز به خاطر التقاء ساکنین اعلال به حذف دارند. بقیه صیغه ها همان اعلال مضارع مرفوع را دارند.

### صرف نمونه ای از مضارع مجزوم أجوف

صیغه	مضارع مرفوع	مضارع مجزوم	نوع اعلال
۱	يَخَافُ	لَمْ يَخَافُ (التقاء ساکنین) ← لَمْ يَخَفْ	حذف
۲	يَخَافَانِ	لَمْ يَخَافَا	قلب
۳	يَخَافُونَ	لَمْ يَخَافُوا	قلب
۴	تَخَافُ	لَمْ تَخَافُ (التقاء ساکنین) ← لَمْ تَخَفْ	حذف
۵	تَخَافَانِ	لَمْ تَخَافَا	قلب
۶	يَخْفَنَ	لَمْ يَخْفَنَ	حذف
۷	تَخَافُ	لَمْ تَخَافُ (التقاء ساکنین) ← لَمْ تَخَفْ	حذف
۸	تَخَافَانِ	لَمْ تَخَافَا	قلب
۹	تَخَافُونَ	لَمْ تَخَافُوا	قلب
۱۰	تَخَافِينَ	لَمْ تَخَافِي	قلب
۱۱	تَخَافَانِ	لَمْ تَخَافَا	قلب
۱۲	تَخْفَنَ	لَمْ تَخْفَنَ	حذف
۱۳	أَخَافُ	لَمْ أَخَافُ (التقاء ساکنین) ← لَمْ أَخَفْ	حذف
۱۴	نَخَافُ	لَمْ نَخَافُ (التقاء ساکنین) ← لَمْ نَخَفْ	حذف

**نکته:** اعلال های مضارع منصوب در مثال و أجوف مانند مضارع مرفوع است .

### خلاصه قواعد درس ۱

۱. مثال (معتل الفاء): فعلی که اولی حرف اصلی آن عله باشد: وَعَدَ ، يَفِنَ
۲. أجوف (معتل العين): فعلی که دومی حرف اصلی آن عله باشد: قَالَ ، باعَ
۳. ناقص (معتل اللام): فعلی که سومین حرف اصلی آن عله باشد: دعا ، هدى

۴. ناقص (معتل الهمزة): فعلی که اولی حرف اصلی آن عله باشد: سَمِعَ ، سَمِعَ



ماضی	مضارع	معنی	نمونه ها در کتاب
وَهَبَ -	يَهَبُ	بخشید ، عطا کرد	هَبَ (ص ۱)، يَهَبُ (ص ۵)، تَهَبُونَ (ص ۶)
وَعَدَ -	يَعِدُ	وعده داد	وَعَدَ، (۵ و ۶۴)، وَعَدْتَنَّا (۱)، وَعَدْتَ (۲)، (يَعِدُ ۱ و ۵)
وَجَدَ -	يَجِدُ	یافت	تَجَدُّ (۱)، نَجِدُ (۳۳ و ۱۰۸)، لَنْ تَجِدَ (۱۰۰)
وَفَّقَ -	يَفِّقُ	موافق شد	وَفَّقَنِي (۱) : به من توفیق بده ، مرا موفق کن
وَصَلَ -	يَصِلُ	رسید	وَصَلَ (۵ و ۳۸) يَصِلُ (۵ و ۱۰ و ۱۰۰) يُوَصِّلُ (۶۳) وَصَلْتُ (۷۰)
وَدَعَ -	يَدَعُ	ترک کرد	وَدَعَ - يَدَعُ (۵) يَدْعُونَ (۶) لَا يَدْعُ (۱۱) لِيَدْعَهُ (۲۶)
وَصَفَ -	يَصِفُ	تجویز کرد ، توصیف کرد	تَصِفْنَ (۶) يَصِفُوا (۱۰) لَا يُوصِفُ (۸۵)
وَوَقَعَ -	يَقَعُ	اتفاق افتاد ، واقع شد	وَوَقَعَ (۲۶) أَوْقَعَ (۶۳): انداخت
وَوَقَفَ -	يَقِفُ	ایستاد	يَقِفُ (۶) تَوَقَّفَ (۲۶) يَتَوَقَّفُ (۴۴) وَقَفْتُ (۶۵ و ۷۲)
وَوَرِثَ -	يَرِثُ	به ارث برد	بَرِثُ (۱۰ و ۲۷ و ۱۰۱)
يَيْسَ -	يَيْسُ	نا امید شد	يَيْسُ (۶۳) لَا يَيْسُ (۱۰۱)
وَوَلَدَ -	يَلِدُ	متولد شد	وَوَلَدْتُ (۶۳) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَدْ (۱۰۹)
وَوَجِبَ (-)	يَجِبُ	واجب شد	يَجِبُ (۱۵ و ۳۸ و ۷۶) تَجِبُ (۷۵)
وَوَهَنَ -	يَهِنُ	سست شد	وَلَا تَهِنُوا (۶۴)
وَوَعَّظَ -	يَعِظُ	پند داد	عربی اول و دوم
وَوَرَدَ -	يَرِدُ	وارد شد	عربی اول و دوم
وَوَثَّقَ -	يَتَّقُ	اعتماد کرد	عربی اول و دوم
وَوَهَمَ -	يَهْمُ	گمان کرد	عربی اول و دوم
وَوَضَعَ -	يَضَعُ	قرار داد	عربی اول و دوم
وَوَسَّعَ -	يَسَّعُ	وسیع شد	عربی اول و دوم

ماضی	مضارع	معنی	ماضی	مضارع	معنی
كَانَ -	يَكُونُ	می باشد	فازَ -	يَفُوزُ	رستگار شد
قالَ -	يَقُولُ	گفت	دارَ -	يَدُورُ	جریان یافت ، پیچید
ليسَ	—	نیست	ذاقَ -	يَذُوقُ	چشید
جادَ -	يَجُودُ	بخشید	رامَ -	يَرُومُ	قصد کرد
غاصَ -	يَغُوصُ	فرو رفت	فاتَ -	يَفُوتُ	فوت شد
سالَ -	يَسِيلُ	جاری شد	جاءَ -	يَجِيءُ	آمد
عَبَّرَ	يُعَبِّرُ	تغییر داد	جالَ -	يَجُولُ	جولان داد ، گشت زد
أصابَ (صوب)	يُصِيبُ	اصابت کرد ، دچار کرد	عادَ -	يَعُودُ	بازگشت
راحَ -	يَرُوحُ	رفت	كادَ -	يَكِيدُ	حيله کرد
دامَ -	يَدُومُ	ادامه یافت	تابَ -	يَتَوَبُّ	توبه کرد
باعَ -	يَبِيعُ	فروخت	عاشَ -	يَعِيشُ	زندگی کرد
تَحَوَّلَ	يَتَحَوَّلُ	متحول شد	لاقَ -	يَلِيقُ	شایسته شد
ماتَ -	يَمُوتُ	مُرد	قامَ -	يَقُومُ	برخواست
سارَ -	يَسِيرُ	حرکت کرد	أفادَ	يُفِيدُ	سود رساند (ف ی د)
فازَ -	يَفُوزُ	رستگار شد	إستفادَ	يَسْتَفِيدُ	إستفاده کرد (ف ی د)
عادَ -	يَعُودُ	پناه برد	إستعارَ	يَسْتَعِيرُ	به امانت گرفت (ع و ر)
خانَ -	يَخُونُ	خیانت کرد	أرادَ	يُرِيدُ	خواست (ر و د)
هَيَّأَ	يُهَيِّئُ	آماده کرد (ه ی أ)	زودَ	يُزَوِّدُ	تجهیز کرد ، مجهز کرد
أجابَ (ج و ب)	يُجِيبُ	پاسخ داد	تزينَ	يَتَزِينُ	آراسته شد
زالَ -	يَزُولُ	از بین رفت	ضيعَ	يُضِيعُ	تباه کرد
إستشارَ	يَسْتَشِيرُ	مشورت کرد (ش و ر)	نالَ -	يَنالُ	رسید
صاحَ -	يَصِيحُ	فریاد زد	خافَ -	يَخَافُ	ترسید
إستقامَ	يَسْتَقِيمُ	استقامت کرد	نامَ -	يَنامُ	خوابید
إستطاعَ	يَسْتَطِيعُ	توانست (ط و ع)	شاءَ -	يَشَاءُ	خواست

ناقص به فعلی گفته می‌شود که سومین حرف اصلی آن حرف عله باشد. مانند: «هَدَى، دَعَا، خَشِيَ»

### ۱. اعلال در ماضی ناقص بر وزن «فَعَلَ»:

در صیغه ۱ اعلال به قلب. در صیغه های

۳، ۴، ۵ اعلال به حذف و در بقیه صیغه‌ها بدون اعلال.

#### قاعده ۱: هر گاه حرف عله متحرک باشد و

حرف قبل از آن فتنحه داشته باشد، حرف عله قلب به الف می‌شود.

#### قاعده ۲ (التقاء ساکنین): هر گاه دو حرف

ساکن کنار هم باشند که یکی حرف عله باشد، حرف عله حذف می‌شود.

**نکته:** همانطور که می‌بینیم الف در صیغه اول در

ناقص واوی به صورت «ا» و در ناقص یایی به صورت «ی» نوشته می‌شود.

**نکته:** صیغه دوم و سوم ماضی در ناقص واوی

را فقط می‌توان از حرکت «واو» تشخیص داد؛ در

صیغه دوم «واو» مفتوح است ولی در صیغه سوم

حرکتی ندارد.

دَعَوَا: صیغه ۲

دَعَوَا: صیغه ۳

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	دَعَوَا (قاعده ۱) ← هَدَى (قاعده ۱) ←	دَعَا هَدَى	قلب
۲	دَعَوَا هَدَى	دَعَوَا هَدَى	بدون اعلال
۳	دَعَوَا (قاعده ۱) دَعَا (التقاء ساکنین) ← هَدَى (قاعده ۱) هَدَا (التقاء ساکنین) ←	دَعَوَا هَدَا	حذف
۴	دَعَوَات (قاعده ۱) دَعَات (التقاء ساکنین) ← هَدَيْت (قاعده ۱) هَدَات (التقاء ساکنین) ←	دَعَات هَدَات	حذف
۵	دَعَوَات (قاعده ۱) دَعَات (التقاء ساکنین) ← هَدَيْت (قاعده ۱) هَدَات (التقاء ساکنین) ←	دَعَات هَدَات	حذف
۶	دَعَوْنَ هَدَيْنَ	دَعَوْنَ هَدَيْنَ	بدون اعلال
۷	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	بدون اعلال
۸	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	بدون اعلال
۹	دَعَوْتُمْ هَدَيْتُمْ	دَعَوْتُمْ هَدَيْتُمْ	بدون اعلال
۱۰	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	دَعَوْتِ هَدَيْتِ	بدون اعلال
۱۱	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	دَعَوْتُمَا هَدَيْتُمَا	بدون اعلال
۱۲	دَعَوْتُنَّ هَدَيْتُنَّ	دَعَوْتُنَّ هَدَيْتُنَّ	بدون اعلال
۱۳	دَعَوْتُ هَدَيْتُ	دَعَوْتُ هَدَيْتُ	بدون اعلال
۱۴	دَعَوْنَا هَدَيْنَا	دَعَوْنَا هَدَيْنَا	بدون اعلال

۲. اعلال در ماضی ناقص بر وزن «فَعِلَ»: فقط صیغه ۳ اعلال به حذف، بقیه صیغه‌ها بدون اعلال.

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	خَشِيَ	خَشِيَ	بدون اعلال
۲	خَشِيَا	خَشِيَا	بدون اعلال
۳	خَشِيُوا (حذف حرف عله) ←	خَشُوا	حذف
۴	خَشَيْتَ	خَشَيْتَ	بدون اعلال
۵	خَشَيْتَا	خَشَيْتَا	بدون اعلال
۶	خَشَيْنَ	خَشَيْنَ	بدون اعلال
۷	خَشَيْتَ	خَشَيْتَ	بدون اعلال
۸	خَشَيْتُمَا	خَشَيْتُمَا	بدون اعلال
۹	خَشَيْتُمْ	خَشَيْتُمْ	بدون اعلال
۱۰	خَشَيْتِ	خَشَيْتِ	بدون اعلال
۱۱	خَشَيْتُمَا	خَشَيْتُمَا	بدون اعلال
۱۲	خَشَيْتُنَّ	خَشَيْتُنَّ	بدون اعلال
۱۳	خَشَيْتُ	خَشَيْتُ	بدون اعلال
۱۴	خَشِينَا	خَشِينَا	بدون اعلال

**نکته:** اگر ماضی ناقص بر وزن «فَعَلَ»

باشد مانند «دَعَا و هَدَى»، حرکت عین

الفعل در صیغه سوم فتحه است مانند: «

دَعَوَا، هَدَوَا». اما در صورتیکه ماضی

ناقص بر وزن «فَعِلَ» باشد مانند

«خَشِيَ» حرکت عین الفعل در صیغه

سوم ضمه است مانند: «خَشُوا»

۳. **اعلال در مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ» و «يَفْعِلُ»:** صیغه های ۱۴، ۷، ۴، ۱ اعلال به اسکان / صیغه های ۱۰، ۹، ۳ اعلال به حذف / بقیه صیغه ها بدون اعلال.

**(ب) مضارع ناقص بر وزن «يَفْعِلُ»:**

**(الف) مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ»:**

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال	صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	يَدْعُو (قاعده ۱) ←	يَدْعُو	اسکان	۱	يَهْدِي (قاعده ۱) ←	يَهْدِي	اسکان
۲	يَدْعُوَان	يَدْعُوَان	بدون اعلال	۲	يَهْدِيَان	يَهْدِيَان	بدون اعلال
۳	يَدْعُوُون (قاعده ۱) يَدْعُوُون (التقاء ساکنین) ←	يَدْعُوُون	حذف	۳	يَهْدِيُون (قاعده ۱) يَهْدِيُون (التقاء ساکنین) ←	يَهْدِيُون	حذف
۴	تَدْعُو (قاعده ۱) ←	تَدْعُو	اسکان	۴	تَهْدِي (قاعده ۱) ←	تَهْدِي	اسکان
۵	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۵	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۶	يَدْعُون	يَدْعُون	بدون اعلال	۶	يَهْدِين	يَهْدِين	بدون اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱) ←	تَدْعُو	اسکان	۷	تَهْدِي (قاعده ۱) ←	تَهْدِي	اسکان
۸	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۸	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۹	تَدْعُوُون (قاعده ۱) تَدْعُوُون (التقاء ساکنین) ←	تَدْعُوُون	حذف	۹	تَهْدِيُون (قاعده ۱) تَهْدِيُون (التقاء ساکنین) ←	تَهْدِيُون	حذف
۱۰	تَدْعُوِين (قاعده ۱) تَدْعُوِين (التقاء ساکنین) ←	تَدْعُوِين	حذف	۱۰	تَهْدِيِين (قاعده ۱) تَهْدِيِين (التقاء ساکنین) ←	تَهْدِيِين	حذف
۱۱	تَدْعُوَان	تَدْعُوَان	بدون اعلال	۱۱	تَهْدِيَان	تَهْدِيَان	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُون	تَدْعُون	بدون اعلال	۱۲	تَهْدِين	تَهْدِين	بدون اعلال
۱۳	أَدْعُو (قاعده ۱) ←	أَدْعُو	اسکان	۱۳	أَهْدِي (قاعده ۱) ←	أَهْدِي	اسکان
۱۴	نَدْعُو (قاعده ۱) ←	نَدْعُو	اسکان	۱۴	نَهْدِي (قاعده ۱) ←	نَهْدِي	اسکان

**قاعده ۱:** ضمّه و کسره بر حرف عله ثقیل (سنگین) است. بنابراین هرگاه حرف عله ضمّه یا کسره داشته باشد به ساکن تبدیل می شود.

**قاعده ۲ (التقاء ساکنین):** هرگاه دو حرف ساکن کنار هم باشند، حرف عله ی ساکن حذف می شود.

**نکته مهم:** در مضارع ناقص واوی صیغه های ۳ و ۶ و همینطور صیغه های ۹ و ۱۲ ظاهراً با هم یکسان هستند. با این تفاوت که در

صیغه های ۳ و ۹ اعلال به حذف صورت گرفته ولی در صیغه های ۶ و ۱۲ اعلالی صورت نگرفته است.

**نکته مهم:** در مضارع ناقص یائی صیغه های ۱۰ و ۱۲ ظاهراً یکسان هستند. با این تفاوت که در صیغه ۱۰ اعلال به حذف صورت

گرفته ولی در صیغه ۱۲ اعلالی صورت نگرفته است.

۴. **اعلال در مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ»:** همان اعلال‌های وزن «يَفْعَلُ» و «يَفْعُلُ» را دارد با این تفاوت که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ به جای اسکان، اعلال به قلب صورت می‌گیرد و حرف عله به الف تبدیل می‌شود.

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	نوع اعلال
۱	يَخْشَى (قاعده ۱) ←	يَخْشَى	قلب
۲	يَخْشِيَانِ	يَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۳	يَخْشِيُونُ (قاعده ۱) يَخْشِيُونُ (التقاء ساکنین) ←	يَخْشَوْنَ	حذف
۴	تَخْشَى (قاعده ۱) ←	تَخْشَى	قلب
۵	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۶	يَخْشِينِ	يَخْشِينِ	بدون اعلال
۷	تَخْشَى (قاعده ۱) ←	تَخْشَى	قلب
۸	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۹	تَخْشِيُونُ (قاعده ۱) تَخْشِيُونُ (التقاء ساکنین) ←	تَخْشَوْنَ	حذف
۱۰	تَخْشِيِينِ (قاعده ۱) تَخْشِيِينِ (التقاء ساکنین) ←	تَخْشَوْنَ	حذف
۱۱	تَخْشِيَانِ	تَخْشِيَانِ	بدون اعلال
۱۲	تَخْشِينِ	تَخْشِينِ	بدون اعلال
۱۳	أَخْشَى (قاعده ۱) ←	أَخْشَى	قلب
۱۴	نَخْشَى (قاعده ۱) ←	نَخْشَى	قلب

**قاعده ۱:** هرگاه حرف عله متحرک باشد و حرف قبل از آن فتحه داشته باشد، حرف عله به الف تبدیل می‌شود.

**قاعده ۲:** ضمّه و کسره بر حرف عله ثقیل (سنگین) است. بنابراین هرگاه حرف عله ضمّه یا کسره داشته باشد به ساکن تبدیل می‌شود.

**قاعده ۳ (التقاء ساکنین):** هرگاه دو حرف ساکن کنار هم باشند، حرف عله ی ساکن حذف می‌شود.

**نکته:** همانطور که در جدول دیده می‌شود، صیغه‌های ۱۰ و

۱۲ یکسان هستند با این تفاوت که صیغه ۱۰ اعلال به حذف دارد ولی صیغه ۱۲ اعلالی ندارد.

**نکته:** اگر مضارع ناقص بر وزن «يَفْعَلُ» باشد، حرکت عین الفعل در صیغه‌های جمع مذکر (يَهْدُونَ، تَهْدُونَ) ضمّه است ولی اگر مضارع بر وزن «يَفْعُلُ» باشد حرکت عین الفعل در جمع مذکر مانند دیگر صیغه‌ها فتحه است. (يَخْشَوْنَ، تَخْشَوْنَ)



**۵. اعلال در مضارع مجزوم از فعل ناقص :**

در مضارع مجزوم ، علاوه بر صیغه‌های ۳،۹،۱۰ که در مضارع اعلال به حذف داشتند ، در صیغه های ۱۴،۱۳،۷،۴ نیز حرف عله حذف می شود و حرکت قبل از حرف عله به جای خود باقی می ماند.

**قاعده ۱۵:** هرگاه فعل مضارع ناقص به حرف عله ختم شود (صیغه های ۱۴،۱۳،۷،۴) هنگام مجزوم شدن، حرف عله حذف می شود و اصطلاحاً می گوئیم این صیغه‌ها مجزوم به حذف حرف عله هستند.

**وزن «یَفْعَلُ»****وزن «یَفْعِلُ»**

صیغه	فعل مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ يَدْعُ	حذف
۲	يَدْعُوَانِ	لَمْ يَدْعُوا	بدون اعلال
۳	يَدْعُونَ	لَمْ يَدْعُوا	حذف
۴	تَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ تَدْعُ	حذف
۵	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۶	يَدْعُونَ	لَمْ يَدْعُونَ	بدون اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ تَدْعُ	حذف
۸	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۹	تَدْعُونَ	لَمْ تَدْعُوا	حذف
۱۰	تَدْعِينَ	لَمْ تَدْعِي	حذف
۱۱	تَدْعُوَانِ	لَمْ تَدْعُوا	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُونَ	لَمْ تَدْعُونَ	بدون اعلال
۱۳	أَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ أَدْعُ	حذف
۱۴	نَدْعُو (قاعده ۱)	لَمْ نَدْعُ	حذف

صیغه	فعل مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ يَهْدِ	حذف
۲	يَهْدِيَانِ	لَمْ يَهْدِيَا	بدون اعلال
۳	يَهْدُونَ	لَمْ يَهْدُوا	حذف
۴	تَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ تَهْدِ	حذف
۵	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۶	يَهْدِينَ	لَمْ يَهْدِينَ	بدون اعلال
۷	تَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ تَهْدِ	حذف
۸	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۹	تَهْدُونَ	لَمْ تَهْدُوا	حذف
۱۰	تَهْدِينَ	لَمْ تَهْدِي	حذف
۱۱	تَهْدِيَانِ	لَمْ تَهْدِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَهْدِينَ	لَمْ تَهْدِي	بدون اعلال
۱۳	أَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ أَهْدِ	حذف
۱۴	نَهْدِي (قاعده ۱)	لَمْ نَهْدِ	حذف

**وزن يَفْعَلُ**

صیغه	مضارع	مضارع مجزوم	اعلال	صیغه	مضارع	مضارع مجزوم	اعلال
۱	يَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ يَخْشَ	حذف	۸	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال
۲	يَخْشِيَانِ	لَمْ يَخْشِيَا	بدون اعلال	۹	تَخْشُونَ	لَمْ تَخْشُوا	حذف
۳	يَخْشُونَ	لَمْ يَخْشُوا	حذف	۱۰	تَخْشِينَ	لَمْ تَخْشِي	حذف
۴	تَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ تَخْشَ	حذف	۱۱	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال
۵	تَخْشِيَانِ	لَمْ تَخْشِيَا	بدون اعلال	۱۲	تَخْشِينَ	لَمْ تَخْشِي	بدون اعلال
۶	يَخْشِينَ	لَمْ يَخْشِي	بدون اعلال	۱۳	أَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ أَخْشَ	حذف
۷	تَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ تَخْشَ	حذف	۱۴	نَخْشِي (قاعده ۱)	لَمْ نَخْشَ	حذف

۶. **اعلال در امر مخاطب ناقص:** همان اعلال های مضارع ناقص را دارد با این تفاوت که در اولین صیغه امر مخاطب (صیغه ۷) نیز حرف عله حذف می شود.

## وزن « یَفْعَلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَدْعُو (قاعده ۱)	أَدْعُ	حذف
۸	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	بدون اعلال
۹	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	حذف
۱۰	تَدْعِينَ	أَدْعِي	حذف
۱۱	تَدْعُونَ	أَدْعُوا	بدون اعلال
۱۲	تَدْعُونَ	أَدْعُونَ	بدون اعلال

## وزن « یَفْعِلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَهْدِي (قاعده ۱)	إِهْدِ	حذف
۸	تَهْدِيَانِ	إِهْدِيَا	بدون اعلال
۹	تَهْدُونَ	إِهْدُوا	حذف
۱۰	تَهْدِينَ	إِهْدِي	حذف
۱۱	تَهْدِيَانِ	إِهْدِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَهْدِينَ	إِهْدِينَ	بدون اعلال

## وزن « یَفْعَلُ »

صیغه	مضارع مخاطب	امر مخاطب	اعلال
۷	تَخْشِي (قاعده ۱)	إِخْشِ	حذف
۸	تَخْشِيَانِ	إِخْشِيَا	بدون اعلال
۹	تَخْشُونَ	إِخْشُوا	حذف
۱۰	تَخْشِينَ	إِخْشِي	حذف
۱۱	تَخْشِيَانِ	إِخْشِيَا	بدون اعلال
۱۲	تَخْشِينَ	إِخْشِينَ	بدون اعلال

**قاعده ۱:** هرگاه فعل ناقص به حرف عله ختم شود، به هنگام مجزوم شدن حرف عله حذف می شود.

**نکته:** فعل امر از معتل ناقص بر خلاف امر مثال و أجوف همزه‌ی امر دارد و حرکت همزه در وزن « یَفْعَلُ و یَفْعِلُ » کسره و در وزن « یَفْعَلُ » ضمه می باشد.

**نکته:** مضارع فعل «رأی» (دید) استثناءً می شود «یری» (می بیند). یعنی همزه‌ی آن نیز در فعل مضارع حذف می شود.

مضارع از رأی: یری، یریان، یرون، تری، تریان، ترون، ترین، تریان، ترین، آری، نری  
امر مخاطب «رأی»: ر، ریا، روا، ری، ریا، رین

**نکته:** اعلال در فعل های ثلاثی نیز غالباً مانند ثلاثی مجرد است. می توان از قاعده های گفته شده برای اعلال، در ثلاثی مزید نیز استفاده کرد. به عنوان مثال «هدی» در باب إفتعال:

ماضی: إهتدی (حرف عله متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می شود) ← إهتدی (اعلال به قلب)

مضارع: یهتدی (ضمه بر یاء ثقیل است و تبدیل به ساکن می شود) ← یهتدی (اعلال به اسکان)

امر: إهتدی (مجزوم به حذف حرف عله) ← إهتدی

فعل های ناقص کتب درسی ( ماضی ، مضارع ، معنی )

معنی	مضارع ناقص	ماضی ناقص	معنی	مضارع ناقص	ماضی ناقص
هدایت کرد	يَهْدِي	هَدَىٰ -	فراخواند	يَدْعُو	دَعَا -
شفا داد	يَشْفِي	شَفَىٰ -	امید داشت	يَرْجُو	رَجَا -
أدا کرد	يَقْضِي	قَضَىٰ -	تلاوت کرد	يَتْلُو	تَلَا -
آمد	يَأْتِي	أَتَىٰ -	بخشید	يَعْفُو	عَفَا -
حکایت کرد	يَحْكِي	حَكَىٰ -	شکایت کرد	يَشْكُو	شَكَا -
نافرمانی کرد	يَعْصِي	عَصَىٰ -	نجات یافت	يَنْجُو	نَجَا -
ساخت	يَبْنِي	بَنَىٰ -	پرورش یافت	يَرْبُو	رَبَا -
جزا داد	يَجْزِي	جَزَىٰ -	رشد کرد	يَنْمُو	نَمَا -
راضی شد	يَرْضَىٰ	رَضِيَ -	برتری جست	يَعْلُو	عَلَا -
ترسید	يَخْشَىٰ	خَشِيَ -	آشکار شد	يَبْدُو	بَدَا -
فراموش کرد	يَنْسِي	نَسِيَ -	هجوم برد	يَغْزُو	غَزَا -
دیدار کرد	يَلْقَىٰ	لَقِيَ -	نزدیک شد	يَدْنُو	دَنَا -
باقی ماند	يَبْقَىٰ	بَقِيَ -	زالال شد	يَصْفُو	صَفَا -
پنهان شد	يَخْفَىٰ	خَفِيَ -	امتحان کرد	يَبْلُو	بَلَا -
دربرگرفت	يَغْشَىٰ	غَشَىٰ -	پیروی کرد	يَقْفُو	قَفَا -
بی نیاز شد	يَغْنَىٰ	غْنَىٰ -	انداخت	يَرْمِي	رَمَىٰ -
داخل آتش شد	يَصْلَىٰ	صَلَىٰ -	راه رفت	يَمْشِي	مَشَىٰ -
إبا کرد	يَأْبَىٰ	أَبَىٰ -	جاری شد	يَجْرِي	جَرَىٰ -
دید	يَرَىٰ	رَأَىٰ -	کافی است	يَكْفِي	كَفَىٰ -
نهی کرد	يَنْهَىٰ	نَهَىٰ -	گریه کرد	يَبْكِي	بَكَىٰ -

یادداشت:

### مفاعیل (مفعول‌ها)

مقدمه: در زبان عربی چهار نوع مفعول داریم که همگی منصوب هستند:

۱. مفعول به      ۲. مفعول مطلق      ۳. مفعول فی‌ه (ظرف)      ۴. مفعول له (نمی‌خوانیم)

#### ۱. مفعول به:

اسمی است منصوب که کار بر روی آن واقع شده است و معمولاً در جواب «چه کسی را» یا «چه چیزی را» می‌آید.

أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ (خداوند قرآن را نازل کرد)

مفعول به - منصوب

همه‌ی فعل‌ها نیاز به «مفعول به» ندارند. به فعل‌هایی که «مفعول به» نیاز دارند «متعدی» و به فعل‌هایی که معنی آنها با فاعل کامل می‌شود و نیازی به مفعول به ندارند «لازم» گفته می‌شود.

فعل لازم مانند: ذهب، جلس، خرج، أسرع و ...      فعل متعدی مانند: کتب، شرب، أكل، رأى، سمع و ...

**نکته:** برخی از فعل‌های متعدی، دو مفعولی هستند. یعنی دو مفعول به دارند. مانند: ألبس (پوشاند)، علم (یاد داد)، رزق (روزی داد)، أعطى (عطا کرد)، منح (عطا کرد، بخشید)، جعل (قرار داد، گرداند)، جزى (پاداش داد)، ذوق و أذاق (چشاند)، أطعم (إطعام کرد)، حسب (پنداشت)، وهب (بخشید)، وعد (وعده داد)، سمى (نامید، نام نهاد)، صبر (گرداند) ...

**مثال:** منح المدير التلميذ جائزة (مدیر به دانش آموز جایزه ای داد)

مفعول به اول - منصوب      مفعول به دوم - منصوب

**مثال:** من علمنى حرفاً فقد صيرتني عبداً (هر کس سخنی به من بیاموزد مرا بنده‌ی خود گردانیده است)

م به اول      م به دوم      م به اول      م به دوم

**مثال:** ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً. (کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز مرده‌نپندار)

م به اول (منصوب محلاً)      م به دوم (منصوب)

**نکته:** متمم‌های زبان فارسی در زبان عربی می‌توانند «مفعول به» باشند به شرط اینکه قبل از آنها حرف جر نیامده باشد.

سأل التلميذ المعلم (دانش آموز از معلم پرسید)      سأل التلميذ من المعلم

مفعول به - منصوب

مجرور به حرف جر

دخّل المعلم الصف (معلم به کلاس وارد شد)      دخّل المعلم فى الصف

مفعول به - منصوب

مجرور به حرف جرّ

**نکته:** «مفعول به» از ارکان اصلی جمله‌ی فعلیه است در حالیکه دیگر مفاعیل از ارکان اصلی جمله نیستند.

انواع مفعول به:

اسم ظاهر: أَفْهَمْتَ كَلَامِي (آیا سخن مرا فهمیدی)

ضمیر متصل نصبی و جرّی که به آخر فعل چسبیده باشد: رَأَيْتُهُ فِي الشَّارِعِ. (او را در خیابان دیدم)

۳. ضمیر منفصل منصوبی (این ضمائر همیشه مفعول به هستند): إِيَّاكَ نَعْبُدُ

## ۲. مفعول مطلق:

اگر بخواهیم وقوع یک فعل را تأکید کنیم یا کیفیت و چگونگی آن را بیان کنیم، مصدر آن فعل را به صورت منصوب بعد از ارکان اصلی جمله می‌آوریم. این مصدرِ منصوب «مفعول مطلق» نامیده می‌شود.

**مثال:** نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا : قطعاً خداوند قرآن را نازل کرد (تأکید فعل)

مفعول مطلق تأکیدی - منصوب

إِجْتَهَدَ الطَّالِبُ فِي دُرُوسِهِ إِجْتِهَادًا كَثِيرًا : دانش آموز در درس‌هایش تلاش فراوانی کرد (بیان کیفیت وقوع فعل)

مفعول مطلق نوعی (بیانی) - منصوب

بنابراین «مفعول مطلق» همیشه یک مصدرِ منصوب است. تمام فعل‌ها دارای مصدر هستند. با این تفاوت که مصدر فعل‌های ثلاثی مجرد «سماعی» است یعنی وزن مشخصی ندارد و باید آنها را حفظ کنیم ولی مصدر فعل‌های ثلاثی مزید «قیاسی» است یعنی وزن مشخصی دارد. در جدول زیر تعدادی از فعل‌های ثلاثی مجرد به همراه مصدر آنها به عنوان نمونه آورده شده است.

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
ذَهَبَ	يَذْهَبُ	ذَهَابًا	عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْشًا	نَظَرَ	يَنْظُرُ	نَظْرًا
قَالَ	يَقُولُ	قَوْلًا	لَعَبَ	يَلْعَبُ	لَعِبًا	كَتَبَ	يَكْتُبُ	كِتَابَةً
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسًا	فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحًا	دَعَا	يَدْعُو	دَعْوَةً
قَرَأَ	يَقْرَأُ	قِرَاءَةً	عَجَبَ	يَعْجَبُ	عَجَبًا	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجًا

انواع مفعول مطلق: ۱. مفعول مطلق تأکیدی ۲. مفعول مطلق نوعی (بیانی) ۳. مفعول مطلق عددی (نمی‌خوانیم)

۱. مفعول مطلق تأکیدی: برای تأکید فعل به کار می‌رود و نشانه‌ی آن این است که بعد از آن «صفت» یا «مضاف إليه» نمی‌آید.

**مثال:** جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ جِهَادًا : حتماً در راه خدا جهاد کنید. اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا : خدا را حتماً یاد کنید.

**نکته:** در ترجمه‌ی مفعول مطلق تأکیدی از کلماتی مانند «حتماً، قطعاً، یقیناً و...» استفاده می‌شود.

**نکته:** همانطور که گفته شد بعد از مفعول مطلق تأکیدی به هیچ وجه صفت یا مضاف إليه نمی‌آید.

**نکته:** مفعول مطلق تأکیدی شک و تردید مخاطب را از بین می‌برد. به سوال چهارگزینه‌ای زیر توجه کنید:

- لَمَّا نَشَكُّ فِي تَأْلِيفِ الْمَعْلَمِ نَقُولُ ..... : وقتی به تألیف معلم شک می‌کنیم می‌گوییم .....

الف) المَعْلَمُ يُؤَلِّفُ حَازِقًا (ب) أَلْفَ المَعْلَمِ كِتَابًا (ج) أَلْفَ المَعْلَمِ تَأْلِيفًا (د) الكِتَابُ أَلْفٌ سَرِيعًا  
گزینه «ج» صحیح است چون مفعول مطلق تأکید دارد و شک و تردید را برطرف می‌کند. (معلم قطعاً تألیف کرد)

۲. **مفعول مطلق نوعی (بیانی):** برای بیان کیفیت و چگونگی وقوع فعل به کار می‌رود و نشانه‌ی آن این است که بعد از آن حتماً صفت یا مضافٌ إليه می‌آید.

**مثال:** جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ جِهَادَ الْمُتَوَكِّلِينَ : همچون توکل کنندگان در راه خدا جهاد کنید.

أذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا : خدا را بسیار یاد کنید.

رَتَّلُوا الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا يُؤَثِّرُ فِي قُلُوبِكُمْ : قرآن را چنان به ترتیل بخوانید که در دلهایتان تأثیر بگذارد.

**نکته:** صفتی که بعد از مفعول مطلق نوعی می‌آید می‌تواند صفت مفرد یا جمله‌ی وصفیه باشد. (به مثال‌های بالا دقت کنید).

**نکته:** در ترجمه «مفعول مطلق نوعی» از کلماتی مانند «همچون، مانند، همانند، چنان، به نیکی و ...» استفاده می‌کنیم.

**روش پیدا کردن مفعول مطلق:** برای تشخیص مفعول مطلق در جمله باید به دنبال مصدر منصوبی بگردیم که فعلش قبل از آن در همان جمله آمده است.

**روش تشخیص نوع مفعول مطلق:** اگر بعد از مفعول مطلق «صفت» یا «مضاف إليه» آمده باشد، «مفعول مطلق نوعی» است ولی اگر «صفت» و «مضاف إليه» نیامده باشد «مفعول مطلق تأکیدی» است.

**مثال:** أَخْبَرَنَا الْقُرْآنُ عَنْ ظَاهِرَةِ ظَلَمَةِ الْبَحْرِ إِخْبَارًا عَجِيبًا      يَعِيشُ الْفَقِيرُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ

مفعول مطلق نوعی صفت      مفعول مطلق نوعی مضاف إليه

يُحَاسِبُ الْإِنْسَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحَاسَبَةً .

مفعول مطلق تأکیدی

**نکته مهم:** برخی از مصدرها بدون فعل خود در جمله به کار می‌روند که به آنها «مفعول مطلق برای فعل محذوف» گفته می‌شود.

این مصادر عبارتند از:

أَيْضًا (همچنین)، شُكْرًا و حَمْدًا (متشکرم)، حَتْمًا، جَدًّا، حَقًّا (به راستی، حقیقتاً)، عَفْوًا (ببخشید)، مَعْذَرَةً و عِذْرًا، سَمْعًا و طَاعَةً (

چشم، اطاعت می‌شود)، سُبْحَانَ اللَّهِ (پاک و منزّه است)، مَعَاذَ اللَّهِ (پناه بر خدا)، صَبْرًا (صبر کن)، إِضَافَةً (بعلاوه)، مَثَلًا، مَرْحَبًا

(آفرین) و ...

البته باید دقت کرد کلماتی مانند «حَقًّا، شُكْرًا، صَبْرًا ..» در صورتی مفعول مطلق هستند که نقش دیگری در جمله نداشته باشند. به

مثال‌ها دقت کنید:

**مثال:** لَا تُضَيِّعْ حَقًّا مِنَ النَّاسِ (حقّی را از مردم تباه نکن) حَقًّا: مفعول به - منصوب

ضَرَبَ المَعْلَمُ مَثَلًا (معلم مثالی زد) مَثَلًا: مفعول به - منصوب

كَانَ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا : خبر كان - منصوب

**نکته:** هر مصدر منصوبی، «مفعول مطلق» نیست. بلکه ممکن است مصدر منصوبی در جمله باشد اما نقش دیگری (مفعول به، اسم حروف مشبّه، خبر افعال ناقصه و ...) داشته باشد.

مثال: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. كَانَتْ هَذِهِ الْعِبَارَةُ مَثَلًا رَائِعًا.

خبر كان - منصوب

مفعول به - منصوب

مفعول به - منصوب

**جانشین مفعول مطلق:** ممکن است مفعول مطلق از جمله حذف شود و صفت‌هایی مثل «قلیلاً و کثیراً» جایگزین آن شود که آنرا «صفت جانشین مفعول مطلق» می‌نامیم.

مثال: إِيْتَهَدُوا فِي دَرُوسِكُمْ كَثِيرًا. (إِيْتَهَادًا كَثِيرًا) إِيْتَرُوا قَلِيلًا. (صَبْرًا قَلِيلًا)

صفت جانشین مفعول مطلق

صفت جانشین مفعول مطلق

لايَسْتطِيعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَغُوصَ فِي الْبَحْرِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مِثْرًا. (غُوصًا أَكْثَرَ)

صفت، جانشین مفعول مطلق

### ۳. مفعولُ فيه (ظرف):

«مفعولُ فيه» که معادل قید زمان و مکان در زبان فارسی است، اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می‌کند.

**مفعولُ فيه دو نوع است:** ۱. ظرف زمان ۲. ظرف مکان

۱. ظرف زمان: کلماتی مانند «لیل، نهار، یوم، صباح، مساء (عصر)، عشاء (شب)، أمس (دیروز)، غدأ (فردا) متی (کی)، الآن، إذا (هنگامی که)، لَمَّا (هنگامی که)، سنة (سال)، عام (سال)، شهر (ماه)، قبل، بعد، أبدأ، دائماً و ...» که زمان وقوع فعل را بیان می‌کنند، ظرف زمان هستند.

۲. ظرف مکان: کلماتی مانند: «فوق (بالا)، تحت (زیر)، أمام (مقابل)، خلف (پشت سر)، وراء (پشت سر)، جنب (کنار)، بین، وسط، عند، لَدُن (نزد)، حَوْل (پیرامون)، هُنَا (اینجا)، هُنَاكَ (آنجا)، أَيْنَ، أينما و ...» که مکان وقوع فعل را نشان می‌دهند، «ظرف مکان» هستند.

**نکته:** «عند» اگر به معنای «هنگام» باشد، ظرف زمان و اگر به معنای «نزد» باشد، ظرف مکان است.

**نکته:** «مفعولُ فيه» حتماً باید دربرگیرنده‌ی معنای «فی» (در) باشد. یعنی معنای «فی» داشته باشد اما «فی» قبل از آن نیامده باشد. بنابراین اگر قبل از هر کدام از ظرفها حرف جرّ «فی» یا هر حرف جرّ دیگری آمده باشد، آن ظرف «مجرور به حرف جرّ» است نه «مفعولُ فيه».

مثال: سَنَذْهَبُ إِلَى طَهْرَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ [در] روز جمعه به تهران خواهیم رفت - یعنی: فی يوم الجمعة -

مفعول فيه (ظرف زمان) منصوب

مثال: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ [در] این روز دینتان را برای شما کامل کردم - یعنی فی اليوم -

مفعول فيه (ظرف زمان) منصوب

أَسْتَغْفِرُ لَكَ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (از امروز تا روز قیامت برای طلب آرزش می‌کنم)



مجرور به حرف جرّ

تَجْرَى الْأَنْهَارُ مِنْ تَحْتِ الْأَشْجَارِ فِي الْغَابَةِ.

مجرور به حرف جرّ

جَلَسَ التَّلَامِيذُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ( دانش آموزان [در] زیر درخت نشستند)

مفعول فيه - منصوب

لَا تَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ ( در روز جمعه به مدرسه نمی‌رویم)

مجرور به حرف جرّ

**نکته:** برخی از ظرف‌ها مانند: یوم، لیل، سنة، نهار، شهر، صباح و ... می‌توانند در جمله نقش‌های مختلفی بپذیرند (مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مضاف‌إلیه و ...). بنابراین باید دقت کنیم در صورتی این اسم‌ها «مفعول فيه» هستند که در برگیرنده‌ی معنای «فی» باشند و نقش دیگری در جمله نداشته باشند.

مثال: إِنِّي أَحِبُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ( همانا من روز جمعه را دوست دارم )

مفعول به - منصوب : در این جمله «یوم» در برگیرنده‌ی معنای «فی» نیست و با توجه به نیاز جمله، نقش مفعول به دارد.

مثال: يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ مَبَارَكٌ ( روز جمعه روز مبارکی است )

مبتدا، مرفوع، خبر، مرفوع

مثال: الْيَوْمَ يَوْمٌ يَرْزُقُنَا اللَّهُ فِيهِ نِعْمًا كَثِيرَةً (امروز روزی است که خداوند در آن به ما نعمت‌های فراوانی روزی می‌کند)

ظرف زمان: الْآنَ، أَمْسٍ، إِذْ، إِذَا، لَمَّا، مَتَى، مُنْذُ، قَطُّ و ...

ظرف مکان: هُنَا، هُنَاكَ، أَيْنَ، أَيْنَمَا، لَدَى، لَدُنْ و ...

مبنی

مبتدا، مرفوع، خبر مرفوع

ظرف زمان: یوم، لیل، عشاء، نهار، صباح، غَد، عند(هنگام)، عصر، مساء، سنة، دائماً، أخيراً، أبداً و ...

ظرف مکان: فوق، تحت، أمام، جنب، وراء، بَيْنَ، وسطاً، عند(نزد) و ...

معرب

ظروف مبنی و معرب:

**نکته:** در صورتیکه «مفعول فيه» از ظرف‌های مبنی باشد، محلاً منصوب است.

نَذْهَبُ الْآنَ إِلَى الْمُدِيرِ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

أَيْنَ تَجْلِسُ؟

مفعول فيه - منصوب محلاً

ضَحِكَ الطَّالِبُ لَمَّا سَمِعَ صَوْتَ صَدِيقِهِ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

**جانشین مفعول فيه:** هریک از موارد زیر اگر قبل از «مفعول فيه» واقع شوند، جانشین مفعول فيه و منصوب خواهند بود.

۱. اسم اشاره ( هذا، هذه، ذلك، تلك و...): اگر اسم اشاره قبل از «مفعول فيه» بیاید، خود اسم اشاره، «مفعول فيه» است.

مثال: تِلْكَ الْأَيَّامُ كُنَّا نَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

سَيَتَكَلَّمُ الْمُدِيرُ لَنَا هَذِهِ السَّاعَةَ.

مفعول فيه - منصوب محلاً

۲. عدد: اگر قبل از «مفعول فيه»، عدد بیاید، خود عدد «مفعول فيه» خواهد بود.

مثال : إشتراكنا في حفلة الثورة ثلاثة أيام. (سه روز در جشن انقلاب شرکت کردیم)

مفعول فيه - منصوب

۳. کلماتی مانند «كُلٌّ وَبَعْضٌ وَذَاتٌ» : هر گاه یکی از این کلمات قبل از «مفعولٌ فيه» بیایند، خودِ آنها «مفعولٌ فيه» هستند و ظرفی

که بعد از آنها می آید، «مضافٌ إليه» و مجرور است .

أذهب إلى المكتبة بعض الأيام .

مفعول فيه - منصوب

مثال : عَلَيْنَا أَنْ نَسْتَغْفِرَ اللَّهَ لِدُنُوبِنَا كُلِّ يَوْمٍ

مفعول فيه - منصوب

یادداشت:

## حال

به این مثال‌ها توجه کنید :

**مثال:** دانش‌آموز خندان آمد. معلم پیاده به مدرسه رفت. علی با لبخند وارد کلاس شد.

کلمات «خندان»، «پیاده»، «با لبخند» در زبان فارسی «قید حالت» نامیده می‌شوند که حالت «فاعل» یا «مفعول» را در هنگام وقوع فعل بیان می‌کنند. «حال» در زبان عربی معادل «قید حالت» در زبان فارسی است.

**حال:** اسمی است مشتق، منصوب و نکره که حالت فاعل، مفعول، نائب فاعل و ... را هنگام وقوع فعل بیان می‌کند و از ارکان جمله نیست.

**ذوالحال (صاحب حال):** اسمی است معرفه (فاعل، مفعول، نائب فاعل) که حالت آن در هنگام وقوع فعل توسط «حال» بیان می‌شود.

**نکته:** «ذوالحال» می‌تواند اسم ظاهر، ضمیر بارز یا ضمیر مستتر باشد و همیشه یک اسم معرفه است.

**نکته:** ذوالحال همانند موصوف و مضاف نقش محسوب نمی‌شود ولی «حال» نقش است و همیشه منصوب.

**مثال:**

رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا . ( موسی با عصبانیت و ناراحتی به سوی قومش بازگشت )

ذوالحال (فاعل) حال - منصوب

رَأَيْتُ الْمُعَلَّمَ مَبْتَسِمًا ( معلم را دیدم در حالی که لبخند می‌زد )

ذوالحال (مفعول به) حال - منصوب

**انواع حال :** ۱. حال مفرد ۲. جمله‌ی حالیه

۱. حال مفرد: اگر حال به صورت یک اسم مشتق باشد به آن «حال مفرد» گفته می‌شود. که شرایط زیر را دارد :

- منصوب است .
- مشتق است ( اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبَّهه ، اسم مبالغه ، اسم تفضیل ) .
- نکره است .

**مثال:** ذَهَبَ التَّلْمِيذُ إِلَى سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ مُسْرِعاً . ( دانش آموز به سرعت به طرف حیاط مدرسه رفت )

ذوالحال ( فاعل )      حال مفرد - منصوب

**مثال:** جَاءَ الْمَعْلَمُونَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مَسْرُورِينَ .

ذوالحال ( فاعل )      حال مفرد - منصوب به ياء ، اعراب فرعی

**مثال:** رَأَيْتُ الْمَعْلَمَاتِ فَرِحَاتٍ .

ذوالحال (مفعول به)      حال مفرد - منصوب به كسره، اعراب فرعی

**تست:** ما هو المناسب للفراغ لإيجاد أسلوب الحال : « رَجَعَ التَّلَامِيذُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ ..... »

الف) فَرِحِينَ      ب) فَرِحَاتٍ      ج) فَرِحُونَ      د) فَرِحاً

**پاسخ:** گزینه ی الف صحیح است . چون مشتق ، منصوب ، نکره است و از نظر تعداد و جنسیت با ذوالحال مطابقت دارد .

گزینه «ب» به دلیل عدم تطابق با ذوالحال از نظر جنسیت اشتباه است . گزینه «ج» به دلیل منصوب نبودن اشتباه است و

گزینه ی «د» به دلیل اینکه از نظر تعداد با ذوالحال از نظر تعداد مطابقت ندارد اشتباه است.

۲. جمله ی **حالیّه** : گاهی به جای «حال مفرد» ، یک جمله (اسمیه یا فعلیه) حالت «ذوالحال» را بیان می کند که به آن «جمله ی

حالیّه» گفته می شود.

به عبارت دیگر «جمله ی حالیّه» جمله ای است که به یک اسم معرفه (ذوالحال) برمی گردد و حالت آن را بیان می کند.

**نکته :** جمله حالیّه (اسمیه و فعلیه) محلاً منصوب است.

**مثال:**

رَأَيْتُ الطَّالِبَ وَ هُوَ ضَاحِكٌ .

جمله ی حالیّه - محلاً منصوب

رَأَيْتُ الطَّالِبَ يَضْحَكُ .

جمله ی حالیّه - محلاً منصوب

رَأَيْتُ الطَّالِبَ ضَاحِكاً .

حال مفرد-منصوب

جمله ی حالیّه می تواند «اسمیّه» یا «فعلیّه» باشد:

**مثال:**

«واو» حالیّه

رَأَيْتُ الطَّالِبَ وَ هُوَ ضَاحِكٌ .

رَأَيْتُ الطَّالِبَ يَضْحَكُ .

جمله‌ی حالیه (فعلیه) - محلاً منصوب

جمله‌ی حالیه (اسمیّه) - محلاً منصوب

**نکته:** گاهی پیش از جمله‌ی حالیه یک «واو» می‌آید که به آن «واو حالیه» گفته می‌شود و غیر عامل است. (مثال بالا)

**نکته:** «واو حالیه» غالباً بر سر جمله‌ی اسمیه یا جمله‌ی فعلیه ای که با «قد» یا «لم» شروع شده، می‌آید.

### نکات بیشتر :

**نکته ۱:** کلمه «وحد» اگر به همراه ضمیر متصل بیاید (وحدّه، وحدک و...)، «حال» محسوب می‌شود.

**مثال:** ذَهَبَ الطُّفْلُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ وَحَدَهُ      ذَهَبَ إِلَى الْمُدِيرِ وَحَدَكَ  
حال - منصوب      حال - منصوب

**نکته ۲:** مرجع «جمله‌ی حالیه» (ذوالحال) همیشه یک اسم معرفه است اما مرجع «جمله‌ی وصفیه» یک اسم نکره. به عبارت دیگر،

جمله‌ای که بعد از اسم معرفه می‌آید و حالت آن را بیان می‌کند «جمله‌ی حالیه» و جمله‌ای که بعد از اسم نکره می‌آید و آن را توصیف می‌کند «جمله‌ی وصفیه» است.

**مثال:** رَأَيْتُ الطَّالِبَ فِي الْمَدْرَسَةِ بَيِّدَهُ كِتَابٌ.      رَأَيْتُ طَالِباً فِي الْمَدْرَسَةِ بَيِّدَهُ كِتَابٌ.

جمله‌ی حالیه - محلاً منصوب      جمله‌ی وصفیه محلاً منصوب (به تبعیت از موصوف)

**نکته ۳:** حال از ارکان اصلی جمله نیست بنابراین باید دقت کرد که ممکن است اسمی تمام شرایط حال را داشته

باشد (مشتق، منصوب، نکره) اما از ارکان اصلی جمله (مفعول به، خبر افعال ناقصه و...) باشد.

كَانَ الطَّالِبُ عَالِماً.      رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً      حَسْبَيْتُهُ مُشْفِقاً.  
خبر کان - منصوب      مفعول به دوم - منصوب      مفعول به دوم - منصوب

( «عالم»، آمناً، مشفقاً» با وجود اینکه مشتق، منصوب و نکره هستند اما «حال» به شمار نمی‌آیند چون از ارکان جمله هستند)

**نکته ۴:** کلمه‌ی «مع» (بدون تنوین) مفعول فیه و منصوب است اما «معاً» (با تنوین) همیشه حال و منصوب است.

**نکته ۵:** «حال» در جواب «کیف» می‌آید؟

**مثال:** كَيْفَ جَاءَ الْمَعْلَمُ؟ جَاءَ مَاشِياً      كَيْفَ دَخَلَتِ الطَّالِبَةُ فِي الصَّفِّ؟ دَخَلَتْ فِي الصَّفِّ مُسْرِعَةً

**نکته ۶:** کلمه «کیف» اگر قبل از فعل «تام» (فعلی که ناقصه نباشد) آمده باشد، حال محسوب می‌شود و محلاً منصوب است.

**مثال:** كَيْفَ تَمْشِي فِي رِكَابِ الظَّالِمِينَ؟

كَيْفَ نَظَرَ الْمُعَلِّمَ إِلَى التَّلَامِيذِ؟

حال - منصوب محلاً

حال - منصوب محلاً

**نکته ۷:** نباید حال مفرد را که منصوب است با خبر جمله‌ی حالیه که مرفوع است اشتباه کنیم.

**مثال:** جاء عليٌّ و هو ضاحِكاً / جاء عليٌّ و هو ضاحِكٌ (هو ضاحِكٌ: جمله حالیه - محلاً منصوب)

حال مفرد - منصوب

خبر مفرد - مرفوع

جاء عليٌّ و هو ضاحِكاً (اشتباه)

**نکته ۸:** برای پیدا کردن «ذوالحال» باید به مطابقت «حال» و «ذوالحال» توجه کرد. اما گاهی فقط از طریق معنی می‌توان «ذوالحال» را تشخیص داد.

**مثال:** أكرمَ عليٌّ أمَّهُ فَرِحاً. (ذوالحال «علی» چون با حال از نظر جنسیت مطابقت دارد)

أكرمَ عليٌّ أمَّهُ فَرِحَةً. (ذوالحال «أم» چون با حال از نظر جنسیت مطابقت دارد)

نظرت الأمّ إلى طفليته مشفقَةً. (ذوالحال: «الأم» چون با توجه به معنی دلسوزی و مهربانی مربوط به مادر است)

**نکته ۹:** «واو حالیه» به معنی «در حالیکه» است و فقط بر سر جمله‌ی حالیه یا اسمیه یا جمله حالیه ی فعلیه همراه با «قد» یا «لا» می‌آید و نباید آنرا با «واو عطف» اشتباه بگیریم.

ذهبتُ إلى المكتبةِ و طالعتُ كتاباً. (به کتابخانه رفتم و کتابی را مطالعه کردم)

واو عطف

ذهبتُ إلى المدرسةِ و قد طالعتُ دروسِي. (به مدرسه رفتم در حالی که درسهایم را مطالعه کرده بودم)

واو حالیه جمله‌ی حالیه محلاً منصوب

**مثال:**

**نکته ۱۰:** ممکن است برای یک ذوالحال چند «حال» بیاید.

إرجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً.

ذوالحال حال مفرد حال مفرد

**مثال:**

يُندفع الأبناءُ مُكَبَّرِينَ مهَلِّينَ داعينَ اللهَ أن يقوَى بهم دينه.

ذوالحال حال مفرد حال مفرد حال مفرد (منصوب به یاء، اعراب فرعی)

## ترجمه‌ی حال

ترجمه‌ی حال مفرد: در ترجمه‌ی حال مفرد از قیدهای حالت زبان فارسی که معمولاً با علامت «ان»، «ا» و «با» (پیشوند) می‌آیند، استفاده می‌کنیم.

**مثال:** جاء الطالبُ مُسرِعاً (دانش آموز شتابان آمد) / دخلَ المعلمُ مبتسماً (معلم با لبخند وارد شد)

ترجمه‌ی جمله‌ی **حالیّه** : در ترجمه‌ی جمله‌ی **حالیّه** از کلماتی مانند « **درحالیکه** ، که » استفاده می‌کنیم. و با توجه به جمله‌ی قبل ، آنرا ترجمه می‌کنیم .

ماضی + ماضی = ماضی ساده یا ماضی بعید در زبان فارسی

**مثال:** بُعِثَ النَّبِيُّ (ص) وَقَدْ مَلِئَتْ الدُّنْيَا بِالْمَعَاصِي ( پیامبر ص مبعوث شد درحالیکه دنیا از گناهان پر شده بود)

**مثال:** خَرَجَ الْمُعَلِّمُ وَقَدْ عَلَّمَنَا أَشْيَاءَ كَثِيرَةً ( معلم خارج شد در حالیکه چیزهای زیادی را به ما آموخته بود(آموخت) )

ماضی + مضارع = ماضی استمراری در زبان فارسی

**مثال:** « وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ » ( شبانه نزد پدرشان آمدند درحالیکه گریه می‌کردند)

مضارع + مضارع = مضارع اخباری در زبان فارسی

**مثال:** يَنْدِفِعُ الْأَبْنَاءُ يَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ يَقْوَى بِهِمْ دِينَهُ ( پسران رهسپار می‌شوند درحالیکه از خدا می‌خواهند .... )

یادداشت:

## تمییز

## مقدمه

به جملات زیر توجه کنید :

-أنتَ أَكْثَرَ مَنِي ( تو از من بیشتری!)

-إِمتَلَأَ قَلْبِي ( قلبم پر شد!)

-لِي أَحَدَ عَشَرَ ( من یازده تا دارم!)

-إِشْتَرَيْتُ كَيْلَوَيْنِ ( دو کیلو خریدم!)

- تَقَدَّمَ الطَّالِبُ ( دانش آموز پیشرفت کرد)

- مَلَأْتُ القَدَحَ ( کاسه را پر کردم )

همانطور که می بینیم جملات فوق دارای ابهام هستند و در ذهن شنونده این سوال مطرح می شود که «از چه چیز؟» یا «از چه نظر؟». چگونه می توان از اینگونه عبارات رفع ابهام کرد؟ حال به شکل کامل و بدون ابهام جملات بالا دقت کنید :

-أنتَ أَكْثَرُ مَنِي عِلْمًا (علم تو بیشتر از من است \_ تو از نظر علم از من بیشتری -)

-إِمتَلَأَ قَلْبِي حُبًّا ( قلبم از محبت پر شد )

-لِي أَحَدَ عَشَرَ كِتَابًا ( من یازده کتاب دارم)

- تَقَدَّمَ الطَّالِبُ دَرَسًا ( دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد)

-إِشْتَرَيْتُ كَيْلَوَيْنِ تُفَاحًا ( دو کیلو سیب خریدم)

- مَلَأْتُ القَدَحَ لَبَنًا ( کاسه را پر از شیر کردم )



می‌بینیم که با آمدن یک اسم جامد ، منصوب و نکره در آخر این عبارت‌ها ، از آنها رفع ابهام شده است . که این اسم منصوب «تمیز» نامیده می‌شود.

**تعریف تمیز:** اسمی است منصوب ، نکره و غالباً جامد که در آخر جملات مبهم (دارای ابهام) از چه نظر ، از چه چیز ، از چه جهت «؟» می‌آید و از آنها رفع ابهام می‌کند.

**تمیز از چه مواردی رفع ابهام می‌کند؟**

۱. **اسم تفضیل:** معمولاً اسم‌های تفضیل دارای ابهام «از چه نظر؟ و از چه جهت؟» هستند و برای رفع ابهام از آنها از تمیز استفاده می‌شود. بنابراین ، اسم منصوب ، نکره و جامدی که بعد از اسم تفضیل بیاید غالباً تمیز است .

**مثال:** هذا الطالبُ اكثرُ منك اجتهاداً. ( این دانش آموز از تو کوشاتر است \_ تلاش این دانش آموز از تو بیشتر است \_ )  
اسم تفضیل      تمیز و منصوب

**مثال:** إنَّ أخاكُ أكملهم إيماناً ( همانا برادر تو کامل‌ترین آنها در ایمان است )  
اسم تفضیل      تمیز و منصوب

**نکته:** دو کلمه «خیر» و «شر» اگر به معنای «بهتر و بهترین» یا «بدتر و بدترین» باشند ، اسم تفضیل هستند و اسم منصوب بعد از آنها تمیز است.

**مثال:** الباقياتُ الصَّالِحَاتُ خيرٌ عندَ ربِّكَ ثواباً.      الشُّهداءُ خيرُ النَّاسِ إيماناً.  
اسم تفضیل      تمیز و منصوب      اسم تفضیل      تمیز و منصوب

۲. **عدد:** گاهی تمیز از یک عدد رفع ابهام می‌کند. بنابراین اسم منصوبِ نکره‌ای که بعد از یک عدد می‌آید ، تمیز است.

**مثال:** إني رأيتُ أحدَ عشرَ كوكباً. ( من یازده ستاره دیدم )  
عدد      تمیز و منصوب

**مثال:** إشتريتُ إثنتي عشرَ كتاباً ( یازده کتاب خریدم )  
عدد      تمیز و منصوب

**نکته:** اعداد یک و دو تمیز ندارند ، تمیز اعداد ۳ تا ۱۰ جمع و مجرور است. و تمیز اعداد ۱۱ تا ۹۹ ، مفرد و منصوب و تمیز عدد ۱۰۰ (مئة) و ۱۰۰۰ (ألف) مفرد و مجرور است. ( برای یادآوری ، قواعد عدد و معدود در انتهای قواعد این درس آمده است )

۳. **وزن و مقدار:** اسم منصوب و نکره و جامدی که بعد از «وزن و مقدار» می‌آید ، تمیز است.

**مثال:** إشتريتُ كيتينَ عسلاً ( دو کیلو عسل خریدم )      من يعملُ مقالَ درةً خيراً يرةً  
وزن      تمیز و منصوب      مقدار      تمیز و منصوب

۴. **مساحت**: گاهی تمیز از کلماتی که بر «مساحت» دلالت می‌کنند رفع ابهام می‌کند. بنابراین اسم منصوب و نکره‌ای که بعد از «مساحت» می‌آید، «تمیز» است.

**مثال**: نحن بحاجة إلى هكتارين أرضاً للزراعة (ما برای کشاورزی دو هکتار زمین نیاز داریم)  
مساحت تمیز و منصوب

**مثال**: اشتريت متراً قماشاً. (یک متر پارچه خریدم)  
مساحت تمیز و منصوب

۵. **پیمانه و حجم**: اسم منصوب، نکره و جامدی که بعد از کلماتی با معنای «حجم و پیمانه» می‌آید نیز تمیز است. ک

**مثال**: شربت کوباً شایاً (یک لیوان چای نوشیدم)  
پیمانه تمیز و منصوب

۶. **فعل‌هایی که دارای ابهام هستند**: برخی فعل‌ها دارای ابهام هستند و در ذهن شنونده این سوال را ایجاد می‌کنند که «از چه نظر، از چه جهت، از چه چیز؟». معمولاً بعد از این فعل‌ها «تمیز» می‌آید و از آنها رفع ابهام می‌کند.

**برخی از این فعل‌ها عبارتند از**: «ملأ (پر کرد) - إمتلأ (پر شد) - ملئ (پر شد) - حَسَنَ (خوب و نیکو شد) - طابَ (نیکو شد) - زادَ (زیاد کرد، افزون کرد) - ازدادَ (زیاد شد) - تقدّمَ (پیشرفت کرد) - إشتهرَ (شهرت یافت) - كَفَى (کافی است) - فَجَّرَ (شکافت، جاری ساخت) - كَبَّرَ (بزرگ کرد) - كَثُرَ (زیاد شد) - أَحْصَى (شمرد) و ...

**مثال**: تقدّم هذا التلميذُ درساً (این دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد)  
فعل مبهم تمیز و منصوب

**مثال**: طابَ الطفلُ خلقاً (کودک از نظر اخلاقی نیکو شد)  
فعل مبهم تمیز و منصوب

**مثال**: إمتلأ قلبی سُوراً.  
فعل مبهم تمیز و منصوب

**نکته**: غالباً تمیز یک اسم جامد است اما گاه به صورت مشتق نیز می‌آید.

**مثال**: الله خَيْرٌ حافِظاً و هوَ أرحمُ الرَّاحِمِينَ.  
اسم تفضیل تمیز و منصوب (با وجود مشتق بودن)

**مثال**: كَفَى بالله شَهيداً.  
فعل مبهم تمیز و منصوب

**مثال**: في الصّفِ إثنَا عشرَ طالِباً.  
عدد تمیز و منصوب

**نکته:** تفاوت تمییز با مفعول مطلق در این است که مفعول مطلق یک مصدر است از جنس فعل جمله، اما تمییز می‌تواند مصدر یا غیر مصدر باشد و از جنس فعل جمله نیست. (هر دو جامد هستند)

**نکته:** تفاوت اساسی تمییز با حال از نظر شکل ظاهری این است که تمییز یک اسم جامد است اما حال یک اسم مشتق.

### اصل تمییز

گاهی می‌توان تمییز را به صورت مبتدا، فاعل یا مفعول به ترجمه کرد. در چنین مواردی اصل تمییز مبتدا، فاعل یا مفعول بوده است.

**مثال:** تَقَدَّمَ هَذَا التَّلْمِيذُ دَرَسًا (این دانش آموز از نظر درسی پیشرفت کرد) یعنی: تَقَدَّمَ دَرَسُ التَّلْمِيذِ (درس دانش آموز پیشرفت کرد) می‌بینیم که در اصل تمییز، فاعل بوده است.

**مثال:** فَجَرْنَا الْأَرْضَ غَيُونًا (چشمه های زمین را شکافتیم) در اصل چنین بوده: فَجَرْنَا عَيُونَ الْأَرْضِ  
یعنی در این مثال تمییز در اصل، مفعول به بوده است.

**مثال:** أَنْتَ أَكْثَرُ مَنِّي عِلْمًا. که در اصل چنین بوده: عِلْمُكَ أَكْثَرُ مَنِّي (علم تو از من بیشتر است)  
یعنی تمییز در اصل مبتدا بوده است.

### چگونه اصل تمییز را تشخیص دهیم؟

۱. تمییزی که از اسم تفضیل رفع ابهام کرده اغلب در اصل مبتدا بوده است.

**مثال:** أَنْتَ أَكْثَرُ النَّاسِ عِلْمًا. تمییز  
که در اصل چنین بوده: عِلْمُكَ أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ مبتدا

**مثال:** الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا. تمییز  
که در اصل چنین بوده: ثَوَابُ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ مبتدا

۲. تمییزی که از فعل لازم رفع ابهام کرده اغلب در اصل فاعل بوده است.

**مثال:** طَابَ الطَّالِبُ خُلُقًا. تمییز  
که در اصل چنین بوده: طَابَ خُلُقُ الطَّالِبِ فاعل

**مثال:** يَزِدَادُ النَّاسُ فَقْرًا. که در اصل چنین بوده: يَزِدَادُ فَقْرُ النَّاسِ

تمییز

فاعل

۳. تمییزی که از فعل متعدی رفع ابهام کرده ، اغلب در اصل مفعول به بوده است.

**مثال:** أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ لِيَحْفَظَ الْإِنْسَانَ كِرَامَةً.      که در اصل چنین بوده:      أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ لِيَحْفَظَ كِرَامَةَ الْإِنْسَانِ.

تمییز

مفعول

**مثال:** فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيْوناً

که در اصل چنین بوده:

فَجَرْنَا عَيْونَ الْأَرْضِ .

تمییز

مفعول

۴. اصل تمییز در مورد تمییزی که از وزن، مساحت، پیمانه، مقدار، حجم و عدد رفع ابهام کرده مطرح نمی شود. یعنی برای چنین تمییزی دنبال اصل نمی گردیم.

یادداشت:

## مُسْتَشْنَى

مقدمه :

به جملات زیر توجه کنید :

جاء التلاميذُ . ما جاء عليُّ ( دانش‌آموزان آمدند . علی نیامد )

ما جاء التلاميذُ . جاء عليُّ . ( دانش‌آموزان نیامدند . علی آمد )

آیا می‌توان عبارت‌های بالا را به صورت دیگری نوشت که کوتاه‌تر و خلاصه‌تر باشد و همین مفهوم را برساند؟

بله . می‌توان عبارت‌های بالا را به این صورت نوشت .

جاء التلاميذُ **إِلَّا** عَلِيًّا . ( دانش‌آموزان آمدند به جز علی )ما جاء التلاميذُ **إِلَّا** عَلِيًّا . ( دانش‌آموزان نیامدند به جز علی )

استثناء: مصدر باب «استفعال» است به معنی «جدا کردن» و در اینجا به جمله‌ای گفته می‌شود که در آن به وسیله‌ی حرف «إِلا» یک یا چند چیز را از یک حکم کلی جدا می‌کنیم.

اسلوب استثناء: مستثنی منه + ادات استثناء (ألا) + مُسْتَثْنَى

مثال: جاء التلاميذُ إِلا عليّاً  
مُسْتَثْنَى منه    ادات استثناء    مُسْتَثْنَى و منصوب

مُسْتَثْنَى منه: اسمی است که قبل از «ألا» آمده و حکمی کلی درباره‌ی آن بیان شده است و مُسْتَثْنَى از آن جدا شده است.

مُسْتَثْنَى: اسم مفعول است از باب استفعال به معنی «جدا شده» و به اسمی گفته می‌شود که بعد از «ألا» آمده و از «مُسْتَثْنَى منه» جدا شده است.

ادات استثناء: مشهورترین ادات استثناء «ألا» است که یک حرف غیر عامل و مبنی بر سکون است.

«مُسْتَثْنَى منه» نقش محسوب نمی‌شود و در جمله نقش‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد (فاعل، مفعول، نائب فاعل و ...). اما «مُسْتَثْنَى» یک نقش محسوب می‌شود و اعراب آن بستگی به نوع استثناء دارد که در زیر به آن می‌پردازیم.

### انواع استثناء:

۱. استثناء تام: در صورتیکه «مُسْتَثْنَى منه» در جمله آمده باشد، استثناء «تام» است. در این صورت «مُسْتَثْنَى» حتماً منصوب است.

مثال: دخَلَ التلاميذُ الصَّفَّ إِلا عليّاً  
مُسْتَثْنَى منه (فاعل، مرفوع)    مُسْتَثْنَى و منصوب (استثناء تام)

مثال: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلا وجَهَّه  
مُسْتَثْنَى منه (مبتدا و مرفوع)    مُسْتَثْنَى و منصوب (استثناء تام)

۲. استثناء مفرغ: در صورتیکه «مُسْتَثْنَى منه» در جمله نیامده باشد، استثناء «مفرغ» است.

در این صورت «مُسْتَثْنَى» همان نقش «مُسْتَثْنَى منه» محذوف را می‌گیرد.

برای اینکه بدانیم مستثنی منه محذوف چه نقشی داشته، نگاه می‌کنیم جمله‌ی قبل از «ألا» چه نقشی را کم دارد.

مثال: ما جاء إِلا عليٌّ

مُسْتَنَى و مرفوع به اعراب فاعل (استثناء مفرغ)

(چون قبل از «أَلَّا» فاعل نیامده بنابراین «مستثنی منه» فاعل بوده که نقش آن را به مُسْتَنَى می دهیم.)

**مثال:** مَا رَأَيْتُ إِلَّا عَلِيًّا

مُسْتَنَى و منصوب به اعراب مفعول به (استثناء مفرغ)

(چون جمله‌ی قبل از «أَلَّا» مفعول به ندارد، بنابراین «مستثنی منه» محذوف، مفعول بوده که نقش آن را به «مُسْتَنَى» می دهیم)

**مثال:** هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

مُسْتَنَى و مرفوع به اعراب خبر (استثناء مفرغ)

(چون جمله‌ی قبل از «أَلَّا» جمله اسمیه‌ی است که «خبر» در آن نیامده بنابراین «مستثنی منه» محذوف، خبر بوده که نقش آن را به «مُسْتَنَى» می دهیم)

**مثال:** لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

ما: مُسْتَنَى و مرفوع محلاً به اعراب اسم لیس (استثناء مفرغ)

(«مستثنی منه» محذوف، اسم لیس بوده که قبل از «أَلَّا» نیامده، بنابراین «مستثنی» را اسم لیس می گیریم که محلاً مرفوع است)

### نحوه‌ی تشخیص نوع استثناء:

۱. جمله‌ی قبل از «أَلَّا» مثبت باشد (منفی، سوالی، نهی نباشد) ← قطعاً استثناء تام است و مُسْتَنَى، منصوب

۲. جمله‌ی قبل از «أَلَّا»، منفی، سوالی یا همراه با فعل نهی باشد دو حالت دارد:

- اگر جمله‌ی قبل از «أَلَّا» کامل باشد، «استثناء تام» است و «مستثنی» منصوب است.

- اگر جمله‌ی قبل از «أَلَّا» کامل نباشد (مستثنی منه قبل از «أَلَّا» وجود نداشته باشد، «استثناء مفرغ» است و «مستثنی» نقش و اعراب «مستثنی منه» محذوف را می پذیرد.

### چند نکته:

**نکته ۱:** منظور از جمله‌ی منفی جمله‌ای است که با (لا، لم، کن، ما، لیس و...) منفی شده باشد.

**نکته ۲:** «استثناء مفرغ» را می توان بصورت مثبت مؤکد و همراه با کلماتی مانند «فقط، تنها» ترجمه کرد.

**مثال:** لَا تَقُلْ إِلَّا الْحَقَّ (فقط سخن حق بگو) - مَا جَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ (فقط علی آمد)

لَنْ أَرْجِعَ إِلَّا بِالْأَكْيَاسِ الْمَمْلُوءَةِ (فقط با کیسه های پر باز خواهم گشت)

نکته ۳: مُسْتَثْنَى در استثناء مفرغ همان نقش و اعرابی را دارد که بدون در نظر گرفتن «إِلَّا» می پذیرد.

یادداشت:

### مُنَادَى

معنی لغوی مُنَادَى: «مُنَادَى» اسم مفعول است از فعلِ «نَادَى». «نَادَى» یعنی «صدازد، ندا کرد» و «مُنَادَى» به معنی «صدازده شده، مورد خطاب واقع شده».

معنی اصطلاحی «مُنَادَى»: در اصطلاح نحوی «مُنَادَى» به اسمی گفته می شود که بعد از حرفِ ندا می آید و مورد خطاب قرار می گیرد.

حرفِ ندا: مهمترین حرفِ ندا «یا» است به معنای «ای» که یک حرف غیر عامل و مَبْنِی بر سکون است.

اعراب مُنَادَى: مُنَادَى همیشه منصوب است و نصب آن دو حالت دارد یا منصوب به اعراب ظاهری است و یا مَبْنِی برضَم است و محلاً منصوب. برای تشخیص اعراب منادی باید به نوع مُنَادَى توجه کنیم.



## انواع منادى :

۱. **مُنَادَى عَلَم** : اگر مُنَادَى یک اسم عَلَم ( اسم خاص ) باشد ، مَبْنَى بر ضَمّ است و محلاً منصوب . یعنی همیشه همراه با ضمه می آید و هیچگاه تنوین نمی پذیرد.

**مثال :** یا اللهُ - یا عَلیُّ - یا فَاطِمَةُ - یا قُدسُ

در مثال‌های بالا «الله، علی، فاطمه، قدس» همگی مُنَادَى علم ، مَبْنَى بر ضم و محلاً منصوب هستند .

۲. **مُنَادَى نکره‌ی مقصوده** : هرگاه مُنَادَى یک اسم نکره باشد اما مقصود گوینده شخص معینی باشد ، مُنَادَى «نکره‌ی مقصوده» نامیده می‌شود. که در این صورت نیز اعراب مُنَادَى «مَبْنَى بر ضمّ و محلاً منصوب» است.

**مثال :** یا طَالِبُ - یا رَجُلُ - یا مُؤْمِنُ

طَالِبُ ، رَجُلُ ، مُؤْمِنُ : مُنَادَى نکره مقصوده ، مَبْنَى بر ضمّ و محلاً منصوب هستند.

۳. **مُنَادَى مُضَاف** : در صورتیکه مُنَادَى ، مضاف واقع شده باشد یعنی دارای مضافٌ اِلَیْهِ باشد ، منصوب است به اعراب اصلی ، فرعی یا تقدیری .

**مثال :** یا مُعینَ الضُّعْفَاءِ - یا عَالِمَ الغَیْبِ - یا أَبَا عَبْدِ اللهِ - یا ذَا الجودِ  
 منادی مضاف و منصوب      مُنَادَى مضاف و منصوب      منادی مضاف و منصوب به الف      منادی مضاف و منصوب به الف

۴. **مُنَادَى شَبِه مضاف** : گاهی مُنَادَى یک اسم نکره است که هرچند مضاف واقع نشده ولی از طریق دیگری با کلمه‌ی بعد از خود ارتباط معنایی دارد و معنای آن با کلمه‌ی بعد از خود کامل می‌شود.

**مثال :** یا عَالِمًا بِالغَیْبِ - یا وَجِیهاً عِنْدَ اللهِ - یا بَصیرًا بِالعبَادِ - یا سَامِعًا دُعَاءَ المَظْمومِ  
 منادی شبه مضاف و منصوب      منادی شبه مضاف و منصوب      منادی شبه مضاف و منصوب      منادی شبه مضاف و منصوب

**نکته :** منادى شبه مضاف یک اسم نکره‌ی مشتق است و تنوین دارد و تنها نوع منادى است که تنوین می‌پذیرد.

چند نکته‌ی مهم :

**نکته ۱:** اسم دارای «ال» هیچگاه مُنادی واقع نمی‌شود و هرگاه بخواهیم چنین اسمی را موردِ ندا قرار دهیم باید قبل از آن «أَيُّهَا» (برای مذکر) و «أَيَّتْهَا» (برای مؤنث) بیاوریم. که در این صورت «أَيُّ» و «أَيَّتْ» منادی نکره مقصوده هستند و اعراب آنها «مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب» است.

«ها» در «أَيُّهَا و أَيَّتْهَا» حرف تنبیه است که یک حرف غیر عامل و مبنی بر سکون است.

اسم دارای «ال» که بعد از «أَيُّهَا و أَيَّتْهَا» می‌آید، اگر مشتق باشد «صفت» است و اگر جامد باشد «عطف بیان» و در هر صورت اعراب آن «مرفوع» است.

**مثال:** يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ ...

(یا: حرف ندا / أَيْ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / الْمُسْلِمُونَ: صفت (چون مشتق است)، مرفوع به واو)

يَا أَيَّتْهَا الْمُسْلِمَاتُ ...

(یا: حرف ندا / أَيْتْ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / الْمُسْلِمَاتُ: صفت و مرفوع)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ...

(یا: حرف ندا / أَيْ: منادی نکره مقصوده، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب / ها: حرف تنبیه / النَّاسُ: عطف بیان (چون جامد است) و مرفوع)

**نکته ۲:** «اللَّهُمَّ» همان «یا الله» است که در آن حرف ندا «یا» حذف شده و به جای آن میم مشدّد «م» آمده است.

يَا اللَّهُ = اللَّهُمَّ (الله: در هر دو صورت منادی علم، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب است)

**نکته ۳:** گاهی حرف ندا «یا» حذف می‌شود و منادی به تنهایی به کار می‌رود. در این صورت باید از طریق معنی و از شواهد و قرائن جمله تشخیص دهیم که اسمی که ابتدای جمله آمده مبتدا است یا منادی. معمولاً بعد از منادی فعل یا ضمیر مخاطب می‌آید.

رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً - رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

مبتدا و مرفوع

منادی مضاف و منصوب

**نکته ۴:** منادی علم، منادی نکره مقصوده و منادی مضاف هیچیک تنوین نمی‌گیرند و تنها «منادی شبه مضاف» است که تنوین

می‌پذیرد.

**نکته ۵:** اگر مُنادی به ضمیر «ی» اضافه شده باشد (مانند «یا رَبِّی») در این صورت «تقدیراً منصوب» است. در این حالت ممکن است ضمیر «ی» از آخر منادی حذف شده و آخر مُنادی کسره بگیرد (یا رَبِّ). این کسره فقط نشانگر ضمیر حذف شده است و منادی باز هم «تقدیراً منصوب» است. **مثال:** یا رَبِّ - یا أَبَتَ (ای پدرم) - یا أُمَّ و ...

- خلاصه انواع منادی و اعراب آن
۱. منادی علم: مبنی بر ضم و محلاً منصوب. مانند: یا اللهُ
  ۲. منادی نکره مقصوده: مبنی بر ضم و محلاً منصوب. مانند: یا رجلُ یا طالبُ
  ۳. منادی مضاف: منصوب به اعراب اصلی، فرعی، یا تقدیری. مانند: یا عالمَ الغیبِ یا ذا النعمه یا ربِّی
  ۴. منادی شبه مضاف: منصوب به اعراب ظاهری. مانند: یا عالمًا بالغیبِ

### انواع «واو»

۱. «واو قسم» (حرف جرّ): از حروف جرّ است یعنی اسم بعد از خود را مجرور می‌کند و معنی قسم و سوگند می‌دهد:

**مثال:** وَالتَّيْنِ ... (سوگند به انجیر) وَاللّهِ (به خدا سوگند) وَالْعَصْرِ (سوگند به عصر وزمان)

«واو قسم»، عامل و مبنی بر فتح است.

۲. واو عاطفه (حرف عطف): همان معنای «و» در زبان فارسی را دارد و کلمه‌ی بعد از خود را به کلمه‌ی قبلیش ارتباط می‌دهد.

کلمه‌ی بعد از آن «معطوف» و کلمه‌ای که معطوف به آن برمی‌گردد را «معطوف علیه» می‌گویند. معطوف یک نقش محسوب می‌شود و اعراب آن تابع «معطوف علیه» است اما «معطوف علیه» نقش محسوب نمی‌شود و می‌تواند هر نقشی داشته باشد.

**مثال:** حرف عطف

( وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ) شب و روز را برای شما رام کرد - به تسخیر شما در آورد -

مفعول به (معطوف علیه) معطوف و منصوب به تبعیت از «اللَّيْلِ»

(هوَ الأوَّلُ وِ الْآخِرُ وِ الظَّاهِرُ وِ الْبَاطِنُ)
خبر و مرفوع معطوف معطوف معطوف
(مرفوع) (مرفوع) (مرفوع) (مرفوع)

ممکن است حرف عطف « و » دو جمله با دو فعل را به هم ارتباط دهد .

**مثال :** يَعْلَمُ أَنَّ الْحَقَّ هُوَ الْبَاقِي وَ أَنَّ (الْبَاطِلَ كَانَ زَهْوَقًا)

**مثال :** (... تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

حروف عطف دیگری هم وجود دارد که در کتاب به آنها اشاره نشده است (فَ ، ثُمَّ ، أَمْ ، أَوْ ، بَلْ ، لَكِنْ و ... )  
« واو عطف » غیر عامل و مبنی بر فتح است .

۳. « واو حالیّه » : به معنای « درحالیکه » است و در ابتدای جمله‌ی حالیّه‌ای که شرایط زیر را داشته باشد می‌آید .

۱. جمله‌ی حالیّه‌ای که « اسمیه » باشد **مثال :** « لَنْ يَقْتَرِبَ أَحَدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ الرَّمِيصَاءُ لَهَا عِرْقٌ يَنْبِضُ »

۲. جمله‌ی حالیّه‌ای که با فعل ماضی همراه با « قد » یا « ما » یا مضارع همراه با « لَمْ یا لَمَّا » شروع شده باشد .

**مثال :** صَاحَ الْفَارِسُ وَ قَدْ يَبْسُ مِنْ فَرَسِهِ .

**مثال :** قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَكَلْدٌ وَ لَمْ يَمَسَّنِي بَشْرٌ

« واو حالیّه » غیر عامل و مبنی بر فتح است .

### صرف فعل مضاعف

فعل مضاعف فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن مثل هم باشد مانند : « قَرَّ ، شَدَّ ، رَدَّ ، سَدَّ ، مَدَّ و ... »

هنگام صرف این فعل‌ها در بعضی صیغه‌ها دو حرف متجانس ( همانند ) به صورت ادغام شده ( با تشدید ) و گاهی به صورت جدا

( بدون تشدید ) به کار می‌روند .

**نکته مهم :** فعل مضاعف هنگام مجزوم شدن در صیغه‌های بدون ضمیر بارز ( ۱-۴-۷-۱۳-۱۴ ) ساکن نمی‌گیرد بلکه معمولاً با فتحه

می‌آید . **مثال :** يَفِرُّ : لَمْ يَفِرَّ يَمْدُّ : لَمْ يَمْدَّ

یادداشت:

مروری دوباره به نکات مهم ترجمه و تعریب

توجه به فعل جمله و در نظر گرفتن زمان ، صیغه ، باب ، لازم و متعدی بودن و معلوم و مجهول بودن آن .

**نکته :** فعل های باب افعال ، تفعیل و استفعال غالباً متعدی هستند. فعل های باب افعال همیشه لازم هستند. معمولاً فعل های باب تفاعل و مفاعله همراه با حرف «با» ترجمه می شوند . فعل های باب « اِفْتَعَال و تَفَعَّل » غالباً لازم و گاهی متعدی هستند.

باید توجه داشت که برخی فعل ها از باب «اِفْعَال و تَفْعِيل» هستند اما لازمند مانند : اَفْلَحَ (رستگار شد) ، اُنصَتَ ( ساکت شد) ، اَسْرَعَ (شتافت) ، فَكَّرَ ( فکر کرد ) و ...

توجه به ضمائر موجود در جمله و صیغه ی آنها. ( ممکن است ضمیری در متن آمده باشد ولی ترجمه نشده باشد یا برعکس در متن ضمیری نیامده باشد اما ترجمه شده باشد )  
توجه به اسم های اشاره .

**نکته بسیار مهم :** اگر اسم دارای ال بعد از اسم اشاره آمده باشد ، اسم اشاره حتماً به صورت مفرد ترجمه می شود و اسم دارای «ال» بعد از آن از نظر اعراب تابع اسم اشاره است . ولی اگر اسم بعد از اسم اشاره «ال» نداشته باشد ، اسم اشاره متناسب با صیغه ی آن ترجمه می شود.

هؤلاء الطلاب ناجحون ( این دانش آموزان ، موفق هستند )

هؤلاء طلابُ ناجحون ( اینها ، دانش آموزانی موفق هستند )

توجه به مفرد و مثنی و جمع بودن اسم ها .

فعل غایب همواره در ابتدای جمله به صورت مفرد به کار می رود ولی اگر فاعل یا نائب فاعل مثنی یا جمع باشند، فعل نیز به صورت جمع ترجمه می شود .

ذهب الطلاب ( دانش آموزان رفتند )

ذهب الطالب ( دانش آموز رفت )

فعل مضارعی که با «لم» مجزوم شده باشد به صورت ماضی ساده یا نقلی منفی ترجمه می شود .

لم يذهب التلاميذ ( دانش آموزان نفرقتند )      لم تتعب ( خسته نشده ایم )

فعل مضارعی که با «لمّا» مجزوم شده باشد به صورت ماضی نقلی منفی ترجمه می شود.

كما تتكاسل في قراءة الدروس ( در خواندن درس ها تنبلی نکرده ایم )

فعل شرط به صورت مضارع التزامی و جواب شرط به صورت مضارع اخباری ترجمه می شود ( خواه ماضی باشند یا مضارع )

مَنْ حَضَرَ بَعَثَ لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا ( هر کس چاهی برای برادرش حفر کند ، در آن می افتد )

اگر خبر «کان» فعل ماضی ( با «قد» یا بدون «قد» ) باشد ، به صورت ماضی بعید ترجمه می شود .

كَانَ التَّلَامِيذُ قَدْ تَرَكَوا الصَّفَّ ( دانش آموزان کلاس را ترک کرده بودند )

اگر خبر «کان» فعل مضارع باشد ، به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود .

كَانَ التَّلَامِيذُ يَتْرَكُونَ الصَّفَّ ( دانش آموزان کلاس را ترک می کردند )

لَمْ + مضارع كان + فعل مضارع = ماضی استمراری.

لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَفُوصَ فِي الْبَحْرِ ( انسان نمی توانست که در دریا فرو رود )

اگر فعل مضارع به وسیله ی «لَنْ» منصوب شده باشد ، به صورت «مستقبل منفی» و معمولاً همراه با کلمه ی «هرگز» ترجمه می

شود . الرَّائِدُ لَنْ يَكْذِبَ أَهْلَهُ ( راهنما هرگز به پیروانش دروغ نخواهد گفت )

لام ناصبه که فعل مضارع را منصوب می کند به معنای « که ، تا اینکه ، برای اینکه » و لام جازمه (لام امر غایب و متکلم) که فعل

مضارع غایب و متکلم را مجزوم می کند به معنای « باید » می باشد.

لِيَجْعَلَ الْإِنْسَانَ جِهَدَ النَّمْلَةِ نَصَبَ أَعْيُنِهِ لِيَنْجَحَ فِي حَيَاتِهِ

( انسان باید تلاش مورچه را مورد توجه قرار دهد تا در زندگی اش موفق شود )

«إِنَّ» برای تأکید است و معمولاً با الفاظی مانند «قطعاً ، همانا ، به درستی که و...» ترجمه می شود ولی باید توجه کنیم که گاهی

نیازی به ترجمه ی «إِنَّ» نیست و ترجمه نشدن آن دلیل بر اشتباه بودن ترجمه نیست.

إِنَّ أَخَاكَ مَعْلَمٌ (برادرت معلم است )

هرگاه «إِنَّ» با «ما كَافَهُ» همراه شود (یعنی: إِنَّمَا) اولاً از عمل باز می ماند و بعد از آن مبتدا و خبر به صورت مرفوع می آید ، ثانياً

«إِنَّمَا» با الفاظی مانند « فقط ، تنها » ترجمه می شود.

مثال : إِنَّمَا الدُّنْيَا خَيَالٌ عَارِضٌ (دنیا تنها خیالی گذرا است )

هرگاه ادات ناصبه ( به جز «لَنْ» ) بر سر فعل مضارع بیابند ، این فعل به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می شود. ( آن - کی - لَکِی - لَ - حَتَّى )

إِنْسَمِ أَرْسَلُونِي لَکِی أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ بِالْأَخْبَارِ السَّارَّةِ

( آنها مرا فرستاده اند تا با خبرهای خوشحال کننده بازگردم )

در ترجمه ی مفعول مطلق تأکیدی از قیود تأکیدی مانند «کاملاً ، حتماً، قطعاً، بی شک ، بدون تردید، و ... استفاده می کنیم و باید توجه کنیم که این تأکید نظر به فعل جمله دارد نه فاعل یا مفعول .

كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

( ترجمه اشتباه : قطعاً خداوند با موسی سخن گفت ) ( ترجمه صحیح: خداوند با موسی ، قطعاً سخن گفت )

در ترجمه مفعول مطلق نوعی یا بیانی از کلماتی مانند: به نیکی ، بسیار ، سخت ، همچون ، مانند و ... استفاده می کنیم. و باید دقت کنیم که مفعول مطلق را به صورت مفعول به ترجمه نکنیم .

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا

( ترجمه اشتباه : صبری نیکو پیشه کن - به صورت مفعول ترجمه شده ) ( ترجمه صحیح : به نیکی صبر کن )

حال مفرد معمولاً به صورت قید حالت در زبان فارسی ترجمه می شود ( خندان ، گریان ، با لبخند ، با نگرانی و ... ) ولی در ابتدای جمله ی حالیه عبارت « در حالی که ، که » می آید .

دَخَلَ الْمَعْلَمُ الصَّفَّ مُتَسِيمًا ( معلم با لبخند - یا لبخندزنان - وارد کلاس شد )

دَخَلَ الْمَعْلَمُ الصَّفَّ وَهُوَ مُتَسِيمٌ ( معلم در حالیکه لبخند می زد وارد کلاس شد )

زمان جمله ی حالیه و جمله ی وصفیه متأثر از جمله قبل از خود است یعنی :

ماضی + جمله حالیه با فعل ماضی = ماضی بعید در زبان فارسی ( و گاهی ماضی ساده )

خَرَجَ الْمَعْلَمُ وَقَدْ عَلَّمْنَا أَشْيَاءَ كَثِيرَةً ( معلم خارج شد در حالیکه چیزهای زیادی به ما آموخته بود یا آموخت )

ماضی + جمله ی حالیه با فعل مضارع = ماضی استمراری در زبان فارسی

دَخَلَتِ الْمَعْلَمَةُ فِي الصَّفِّ وَهِيَ تَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ( معلم وارد کلاس شد در حالی که به زبان عربی سخن می گفت )



تمیزی که از اسم تفضیل رفع ابهام کرده معمولاً با اسم تفضیل به صورت یک کلمه ترجمه می شود .

هُوَ أَحْسَنُ أَخْلَاقًا ( او خوش اخلاق تر است ) - هُوَ أَصْدَقُ النَّاسِ قَوْلًا ( او راستگوترین مردم است )

در مواردی که می توان تمیز را به اصل خود ( مبتدا ، فاعل ، مفعول ) باز گرداند ، معمولاً تمیز به صورت فاعل ، مفعول یا مبتدا ترجمه می شود .

هُوَ أَكْثَرُ مَنِي صَبْرًا ( صبر او از من بیشتر است یا او از من صبورتر است )

طَابَتِ الطَّابَةُ خُلُقًا ( اخلاق دانش آموز نیکو شد )

زَادَنِي اللَّهُ صَبْرًا ( خداوند صبر مرا افزون کرد )

گاهی تمیز با تعبیراتی از قبیل « از لحاظ ، از نظر ، از جنبه ی ، از ... » ترجمه می شود .

مَلِئَ قَلْبِي إِيمَانًا ( قلبم از ایمان پر شد ) كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ( خداوند از لحاظ گواه و شاهد بودن کافی است )

**نکته مهم :** در ترجمه ی استثنای مفرغ گاهی می توانیم (بهتر است ) جمله را به صورت مثبت موکد ترجمه کنیم .

مَا رَأَيْتُ إِلَّا عَلِيًّا ( فقط علی را دیدم )

کلمه ی «کلّ» به شکل های مختلف ترجمه می شود . اگر کلمه ی بعد از «کلّ» مفرد باشد ، به صورت « هر » و اگر جمع باشد به

صورت « همه » و اگر «کلّ» با تنوین همراه باشد و بعد از آن حرف جرّ «من» آمده باشد ، به صورت « هر یک » ترجمه می شود .

سَاعَدْتُ كُلَّ تَلْمِيذٍ ( به هر دانش آموزی کمک کردم )

سَاعَدْتُ كُلَّ التَّلَامِيذِ ( به همه ی دانش آموزان کمک کردم )

كُلٌّ مِّنَ التَّلَامِيذِ يَجْتَهِدُونَ فِي دَرُوسِهِمْ ( هر یک از دانش آموزان در درسپایشان تلاش می کنند )

در ترجمه به انواع «مَن» ( موصولی ، شرط ، استفهام ) ، انواع «مَا» ( موصولی ، شرط ، استفهام ، نافییه ، کافه ) ، انواع «لَا» ( نافییه ،

نهی ، نفی جنس ، عطف ) دقت کنیم .

اسم موصول خاص (الَّذِي ، الَّتِي ، الَّذِينَ ، اللَّاتِي و ... ) بعد از اسم دارای ال یا اسم علم یا اسم معرفه به اضافه ، صفت است و به

معنای « که » .

هُوَ ذَلِكَ الطَّالِبُ الَّذِي نَجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ ( او همان دانش آموزی است که در امتحان موفق شد )

ضمیر منفصل مرفوعی (هو، هما، هم، هی ...) که بین مبتدا و خبر (قبل از خبر) یا چیزی که در اصل مبتدا و خبر بوده (اسم و خبر نواسخ) می آید «ضمیر فصل» (جدا کننده ی مبتدا و خبر) نامیده می شود و معمولاً به صورت «همان» ترجمه می شود.

المؤمنون هم الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ (مومنان همان کسانی هستند که کارهای شایسته انجام می دهند)

گاهی مصدر یا اسم فاعل به صورت فعل ترجمه می شود.

طَلَبَ الْمَدِيرُ مِنَّا الدَّهَابَ إِلَى الصَّفِّ (مدیر از ما خواست به کلاس برویم)

الْمُؤْمِنُ خَائِفٌ مِّن رَّبِّهِ (مومن از پروردگارش می ترسد)

قَدْ + ماضی = ماضی نقلی : قَدْ كَتَبْنَا دَرَسَنَا (درس هایمان را نوشته ایم)

در زبان فارسی اگر یک اسم هم موصوف باشد و هم مضاف، اول صفت می آید و سپس مضاف إليه. اما در زبان عربی بر عکس

در چنین شرایطی اول مضاف إليه می آید و سپس صفت (مضاف إليه بین موصوف و صفت فاصله می اندازد) ظَهَرَتْ

أَشِعَّةُ الْقَمَرِ الْفُضِّيَّةُ (پرتوهای نقره ای ماه ظاهر شد)

ترکیب «بعضهم بعضاً» به صورت «یکدیگر» ترجمه می شود.

الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (مومنان سرپرست - دوستان - یکدیگرند)

در تعریب (فارسی به عربی) توجه به «ترکیب وصفی» و «ترکیب اضافی» بسیار مهم است.

در ترکیب وصفی باید به مطابقت موصوف و صفت از چهار جهت (تعداد، جنس، اعراب و معرفه و نکره بودن) توجه شود.

در ترکیب اضافی باید به تمام نکاتی که در مورد آنها گفته شده توجه شود بویژه اینکه مضاف تنوین و ال نمی پذیرد و در

صورتیکه اسم مثنی یا جمع مذکر باشد «ن» از آخر آن حذف می شود.

اسم نکره غالباً به همراه «ی» (یا وحدت) یا «یکی» ترجمه می شود ولی اسم معرفه «یا و وحدت» نمی گیرد.

رَأَى ذُنْبُ حِمَارًا فِي الْمَزْرَعَةِ (گرگی الاغی را در مزرعه دید)

### انواع فعل ماضی از نظر معنی:

ماضی ساده مثبت: گاهی می توان فعل ماضی ساده را به صورت ماضی نقلی ترجمه کرد):

قَطَعْتُ هَذِهِ الْمَسَافَةَ لِزِيَارَةِ حَبِيبِي (این مسافت را برای دیدار دوستم پیمودم یا پیموده ام)

ماضی ساده منفی :

الف) «ما» ی نافیہ + فعل ماضی مثال : ما تَكَاَسَلْنَا فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِنَا (در انجام تکالیفمان تنبلی نکردیم)

ب) «لَمْ» + فعل مضارع مجزوم مثال : لَمْ تُبَعَثْ لِجَمْعِ الْمَالِ (برای جمع کردن مال مبعوث نشدید یا نشده ایم)

۳. ماضی نقلی مثبت :

قَدْ + ماضی ساده مثال : قَدْ هَيَّأْنَا لَكَ وَ لِمِرَاقِيكَ طَعَامًا (برای تو و همراهانت غذایی تهیه کرده ایم)

۴. ماضی نقلی منفی : «لَمْ» یا «لَمَّا» + فعل مضارع مجزوم

مثال : لَمْ يَقْتَصِرْ نِظَامُ الزَّوْجِيَّةِ عَلَى الْإِنْسَانِ (نظام زوجیت به انسان محدود نشده است)

مثال : لَمَّا أَسَافِرُ إِلَى بِلَادٍ أَجْنَبِيَّةٍ (هنوز به کشوری خارجی سفر نکرده ام)

۵. ماضی استمراری مثبت :

كانَ + مضارع ( منظور از «كان» هر یک از صیغه های آن است )

مثال : كَانَ النَّبِيُّ يُؤَكِّدُ دَائِمًا عَلَى احْتِرَامِ الصَّغَارِ : پیامبر (ص) همیشه به احترام به کودکان تأکید می کرد .

۶. ماضی استمراری منفی :

الف) ما + كانَ + مضارع مثال : مَا كُنْتُ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

ب) كانَ + لا + مضارع مثال : كُنْتُ لَا أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

ج) لَمْ + مضارع كانَ + مضارع مثال : لَمْ أَكُنْ أَفْهَمُ كَلَامَ أُمِّي (سخن مادرم را نمی فهمیدم)

نکته : ممکن است چند فعل به یکدیگر عطف شوند در صورتیکه در ابتدای آنها «كان» آمده باشد ، تمام آن افعال به صورت

ماضی استمراری ترجمه می شوند.

مثال : كَانَ الْمَسَافِرُ يُوَاصِلُ طَرِيقَهُ وَيُفَكِّرُ عَلَى نَتِيجَةِ عَمَلِهِ (مسافر به راه خود ادامه می داد و به نتیجه کارش فکر می کرد)

۷. ماضی بعید : كانَ + قَدْ + ماضی

مثال : كَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ بَلَّغُوا مَنْزِلَةَ رَفِيعَةٍ فِي الْعِلْمِ (مسلمانان به جایگاه والای در علم رسیده بودند)

## انواع مضارع

۱. مضارع ساده مثبت      مثال : إِنَّا نَحْتَاجُ إِلَى الْجِدِّ وَالْعَمَلِ ( ما به تلاش و کار نیاز داریم )
۲. مضارع منفی : لا + مضارع مرفوع      مثال : لا يَعْلَمُ الْإِنْسَانُ أَسْرَارَ الْعَالَمِ ( انسان رازهای جهان را نمی داند )
۳. مضارع التزامی :  
 الف) أدوات ناصبه به جز «لَنْ» ( أَنْ - كَيْ - لِكَيْ - لِي - حَتَّى ) + مضارع منصوب  
 مثال : هَذِهِ قِلَادَةٌ عُلِقَتْهَا فِي عُنُقِكَ حَتَّى تَحْفَظَكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ ( این گردن بندی است که بر گردنت آویختم تا تو را از هر بدی حفظ کند )  
 ب) فعل شرط نیز (چه ماضی باشد و چه مضارع) به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .  
 مثال : مَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا ( هر کس چاهی برای برادرش حفر کند در آن می افتد )  
 ج) فعل امر و نهی از صیغه های غایب و متکلم نیز به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود :  
 مثال : لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ ( نباید مومنان کافران را به دوستی بگیرند )  
 مثال : لِيَجْعَلَ الْإِنْسَانَ جُهداً هَذَا الْحَيوانَ نُصَبَ أَعْيُنُهُ ( انسان باید تلاش این حیوان را مورد توجه خود قرار دهد )  
 د) خبر حروف مشبّهه «لَيْتَ» ( کاش ) و «لَعَلَّ» ( شاید ) اگر مضارع باشد به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .  
 مثال : لَيْتَ الْمُسْلِمُونَ يَسْتَيْقِظُونَ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ ( کاش مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند )  
 مثال : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ( همانا ما آنرا قرآنی عربی نازل کردیم تا شاید شما بیندیشید )
۴. مستقبل مثبت : سَ - یا سَوْفَ + مضارع
۵. مستقبل منفی :
- لَنْ + مضارع منصوب      مثال : عَلَّمْتَنِي دَرَسًا لَنْ أُنْسَاهُ أَبَدًا ( درسی به من آموختی که هرگز آنرا فراموش نخواهم کرد )

بیان مفهوم وجوب و الزام ( باید ، واجب است ، بر ... است ) به شیوه های مختلف :

الف) فعل امر غایب و متکلم

مثال : لِيَعْتَبِرَ الْإِنْسَانُ مِنَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ ( انسان باید از امت های گذشته پند بگیرد )

(ب) حرف جرّ علی + ضمیر یا اسم + مضارع منصوب به «أن»

مثال : علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(ج) فعل «یجب» + علی + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به «أن»

مثال : یجب علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(د) من + واجب + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به أن

مثال : من واجب الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

(هـ) واجب + علی + اسم یا ضمیر + مضارع منصوب به أن

مثال : واجب علی الإنسان أن یعتبر من الأمم الماضية

### بیان مفهوم (دارم ، داری ، دارد و ...)

(الف) حرف جرّ «ل» + اسم یا ضمیر

مثال : لی خُطّةٌ لا یدرکُها أحدٌ حتّى الشیطان ( نقشه ای دارم که هیچکس آن را نمی فهمد حتّى شیطان )

(ب) عند + اسم یا ضمیر

مثال : عندی کتابٌ ( کتابی دارم )

نکته : اگر به ابتدای ترکیب های بالا «کان» اضافه شود ، معنی گذشته می دهد ( داشتم ، داشتی ، داشت و ... )

کان لی أصدقاءٌ یدرکوننی ( دوستانی داشتم که به من تذکر می دادند )

یاوداشت:

یادداشت:

<http://5plus1.blog.ir/>

یادداشت:



## کلمات و عبارات عربی سال دوم دبیرستان

## درس اول

ربّ (ربی): پروردگارا، ای پروردگار من	لا تُعَسِّرْ: سخت نگیر	بأسِقة: بلند
إِشْرَحَ (فعل امر «شرح»): بگشای، باز کن	بشاشة الوجه: گشاده رویی	مألوفة: روان
صدری: سینه ام	سخاء الكف: بخشندگی	نادیت: صدازدم
أحلل: بگشای	لا تنطق: سخن نمی گویی	ناجیت: راز و نیاز کردم
أكرمنی: مرا گرامی بدار	محتقر (اسم مفعول): تحقیر شده	أحوج (اسم تفضیل): نیازمند تر
إنهَج: نشان بده	أغرَّد: آواز می خوانم	قدَرِك: تقدیر تو
دلیل: راهنما	الزاعی: چوپان	مولعة: مشتاق
جَنَّب: دور کن	أسرعوا: شتافتند	أقبل علی...: روی آورد به ...
یسر: آسان کن	أقوم (اسم تفضیل): استوار تر	الذئب: گرگ
<b>مترادف</b>		
جَنَّب = أبعد	إشْرَح = وسَّع	يَنْطِق = يُكَلِّم = يَتَحَدَّث
<b>متضاد</b>		
يسر ≠ عسر	إبتعد ≠ إقترب	سهل ≠ صعب
الظلمة ≠ النور	الطاعة ≠ المعصية	خير ≠ شر
<b>جمع های مکسر</b>		
أبواب: ج باب = در	خزائن: ج خزينة = گنجینه، ذخیره	علوم: ج علم
الأيام: ج اليوم	الأشجار: ج شجرة	الطلّاب: ج الطالب
الأشراف: ج الشّريف	الأيدي: ج اليد = دست	الملائكة: ج الملك
كرام: ج كريم = جوانمرد	القواعد: ج القاعدة	الذنوب: ج الذنب = گناه

## درس دوم

البُؤساء : فقیران ، بینوایان	الْجَرَسُ : زنگ	أَسْجُرُ : روشن کن
حَارٌ : گرم	دَقٌّ : کوبید	أَفْرَغُ : فرو ریز ، عطا کن
ذَا حَاجَةٍ : نیازمند	الْفَأْرَةُ : موش	سَجَّرُ : روشن کردن
لَعَلَّ : شاید	الْقِطْعَةُ : گربه	ذُقْ : بچش
ثَقِيلَةٌ : سنگین	جَرَابًا : کیسه ای	وَيَحْكُ : وای بر تو
الجَوْعُ : گرسنگی	رَقَبَةٌ : گردن	وَيْلٌ لِي : وای بر من
الْقَرِيْبَةُ : مَشْكُ	رَائِعَةٌ : عالی ، خوب	واحيائي : شرمنده ام ، شرمسارم
التُّغُورُ : مرزها	التَّنْفِيْذُ : اجرا کردن	رَحَّبَ به : به او خوش آمد گفت
أَلْجَأَتْ : مجبور کرد	أَسْمَرٌ : گندمگون	الْمَنْهُومُ : حریص
قَرَعَ : کوبید	كَفَّيْنِ خَشِيْتَيْنِ : دستان زبر و خشن	عَاتَبَ : ملامت کرد
التَّمْرُ : خرما	تَفَسَّحَ : جا باز کرد	إِجْعَلْ فِي حِلٍّ : حلال کن

## مترادف و متضاد

البُؤساء = الفقراء	الرَّقِيْبَةُ = العُنُقُ	ذَا حَاجَةٍ = مُحْتَاجٌ	يَهْرُبُ = يَفِرُّ
ناوِلٌ = وَهَبٌ	وَيْلٌ لَكَ = وَيْحَكَ	قَرَعَ الْبَابَ = دَقَّ الْبَابَ	يُرْسِدُ = يَهْدِي
الجَرَابُ = الكيس	المُجِدَّةُ = المُجْتَهِدُ	سَرٌّ = فَرَّحَ (خوشحال کرد)	
المحزون ≠ المسرور	ينجح ≠ يفشل	الْمَنْهُومُ ≠ القانع	الجالس (نشسته) ≠ القائم (ایستاده)
الحارٌّ ≠ البارد	الفقير ≠ العنى	الخير ≠ الشر	

## جمع های مکسر

البُؤساء : البائس	بُخْلَاءٌ : بخیل	الدَّرَاهِمُ : الدرهم
التُّغُورُ : الثُّغْرُ	الشَّدَائِدُ : الشدید	أَصْحَابٌ : صاحب
الْبَيْتَامَى : الْيَتِيمُ	الْفُقَرَاءُ : ج الفقير	الأولاد : وكد
الأطعمة : ج الطعام	المَسَاكِينُ : ج المسكين	

## درس سوم

جَنَاح : بال	مُلْتَصِق : چسبیده	سِرَاج : چراغ
الطَّيْرَان : پرواز	تَوَصَّلَ إِلَى : دست یافت	يُعَبِّرُ : بیان می کند
سائرة: رونده ، حرکت کننده	الباحثون: محققان	مُضِيئة : نورانی
شَجَّعَ : تشویق کرد	إِنْفَصَلَتْ : جدا شد	هَبُوط : فرود آمدن
المجالات: زمینه ها	التقدّم: پیشرفت	الهامد: سرد و خاموش
الصَّيدلة: داروسازی	سَاعَدَ: یاری کرد	ضَجِيح: سر و صدا
دُستور: قانون	أهلُ البدع: بدعت گذاران	مثلاً سائراً: ضرب المثل رایج
رتقاً: بسته	غَامِض: پیچیده	المرء: انسان
فَتَقَ: گشود (ففتقناهما: آنها را گشودیم)	وَجِيزَة: مختصر و مفید	خَلِيل: دوست

## مترادف و متضاد

تَحَدَّثَ = تَكَلَّمَ	مَصْدَر = مَنَبَع	الباحث = المَحَقِّق
يَبْعَثُ = يُرْسِلُ	ذَنْب = مَعْصِيَة	إِنْفَصَلَ = إِنْقَطَعَ
الخَلِيل = الصَّدِيق	السراج = المَصْبَاح	يُعَبِّرُ = يُبَيِّنُ
الهَبُوط = النُّزُول	تَرَى = تَنْظُرُ	حَدَثَ = وَقَعَ
الرَّتْق ≠ الفَتَق	الفانية ≠ الباقية	السائر ≠ الجامد ، الساكن
السِّيَّات ≠ الحسنات	أمام ≠ خَلْفَ	الهَبُوط ≠ الصُّعُود

## جمع های مکسر و مفرد آن‌ها

رسائل: رساله	الأخبار: الخَيْر	المصاييح: مصباح
العُلَمَاء: العَلِيم	الأنجُم: النُّجْم	الإخوة: أخ
المَعَالِم: المَعْلَم	الأبنية: بناء	الشَّدائد: الشَّدِيد
البدع: البدعة	الجبال: جَبَل	الظَّلْمَة: الظَّالِم

## درس چهارم

اعتزل: دوری کرد، کناره گیری کرد	وَأَيُّ: مقام داد، حکم کرد	الْفَتَى: جوانمرد
ذِكْرُ الْأَغَانِي: ترانه خوانی	عَزَلَ: بر کنار کرد	ما قد حصل: آنچه به دست آورده است
الفصل: سخن حق	ما أبعد: چه دور است! - خیلی دور است	ما يُحْسِنُهُ: آنچه که به نیکی انجام می دهد
جَانِبٌ: دوری کرد	أَهْلُ الْكَسَلِ: افراد تنبل	أَكْثَرُ: زیاد انجام داد
هَزَلَ: بیهوده سخن گفت، شوخی کرد	هَجَرَ: ترک کرد، دست کشید	أَقَلُّ: کم انجام داد
جاوَزَ: نزدیک شد، همسایه شد	حَصَلَ: به دست بیاور	قَصْرٌ: کوتاه کرد
إِمْرِي: انسان	المطلوب: هدف، خواسته	الآمال: ج امل = آرزوها
يقطعُ طُرُقاً: راهزنی می کند	بذَلَ: بخشید	فاز: رستگار شد (تَفَزَّ: رستگار شوی)
طُرُقٌ: ج طریق = راه ها	إزدیاد العلم: دانش افزایی	قَصْرٌ: کوتاه کن (تقصیر: کوتاه کردن)
البطل: قهرمان	إرغام: شکست دادن، در خاک افکندن	التعاج: گوسفندان
إنما: تنها، فقط	العدي: ج العدو = دشمنان	سار: رفت، روانه شد
ملكٌ: فرمانروایی کرد	الأصل و الفصل: اصل و نسب	المعتدى: متجاوز
إحذر: بپرهیز، بر حذر باش	أذى: آزار و اذیت	الفخ: دام
ذنب: دم	أیدی الذئب: دستان گرگ	السيف: شمشیر
ذو حدین: دو لبه	تقدّم: پیشرفت کرد	الداعی: دعوت کننده
الضحی: قبل از ظهر	آمن: آمن، ایمن	يعتبر: پند می گیرد
الساعي: کوشا، تلاشگر	يتبع: پیروی می کند	يتبع: پیروی می کند
شباب: ج شاب = جوانان	التمسك: چنگ زدن، پابندی	القيم: ج القيمة = ارزش ها
رفض: رد کرد (رفض: رد کردن، نپذیرفتن)	يعرض: عرضه می کند	زخرف: زر و زیور
التحلل: بی بند و باری	ضیاع: تباه کردن، نابود کردن	النهب: غارت
الجر: کشاندن	التبعية: وابستگی	الأسر: اسارت

## جمع های مکسر و مفرد آنها

الأغاني: الأغنية	قادة: قائد (رهبر)	أیدی: ید
الآمال: الأمل	المحاصيل: المَحْصُول	الإخوة: الأخ
العدي: العدو	الشباب: الشاب	الكواكب: الكوكب
التعاج: النعجة	وصايا: الوصية	أمانی: أمانة (آرزو)

## مترادف و متضاد

الآمال = الأمانی	قول الفصل = قول الحق	حَصَلَ = إكْتَسَبَ
قول الفصل ≠ قول الهزل	أَكْثَرُ ≠ أَقَلُّ	الساعي ≠ الكسلاان

## درس پنجم

الطَّيْبِي: آهو	رَحَلَات: سفرها	أَمْضَى: گذراند (أَمْضَيْتُ: گذراندم)
فَتَّشَ: جستجو کرد	قُرُون: ج قرن = شاخ ها	مَسَالِك: راه ها
تَلَّ: تپه	رَمَلَى: شنی (تَلَّ رَمَلَى: تپه شنی)	الْفُضِيَّة: نقره ای
أَصْبَحَ: گشت، گردید	رائع: دلپسند، زیبا	يَخْلِبُ الْقُلُوبَ: دل ها را می رباید
بهدوء: به آرامی	بَلَغَ: رسید	قِمَّة: قلّه
الْتِمِينَةُ: گرانبها	ما فَطِنٌ: متوجه نشد، پی نبرد	يَرْقُبُ: با دقت نگاه می کند
مَأْمَن: پناهگاه	شاعر: با احساس، باشعور	بَدَوَى: بیابانگرد، صحرانشین
مَلَأَ: پر کرد	الْخُفَّ: کفش (خُفِّيهِ: دو کفشش را)	المُحَاوَلَةُ: تلاش، سعی
البئر: چاه	أَهَتْ: از تشنگی له له زد	الكلب العطشان: سگ تشنه
المزهرية: گلدان	الباسقة: بلند	حاسبوا أنفسكم: خودتان را حسابرسی کنید
الكنز: گنج	لا يَنْفَدُ: تمام نمی شود	المُرَّة: تلخ
سَمِين: چاق و فربه	العُشْب: علف	أَقْبَلَ: روی آورد، جلو آمد
تظاهر بالعرج: تظاهر به لنگی کرد	شوكة: خار	ألم: درد
عاهدة: پیمان بست، عهد کرد	رجالٌ صدقوا: مردانی که وفا کردند	أبعَدَ: دور کرد
قَرَّبَ: نزدیک کرد	جولة: جولان دادن (قدرت نمایی)	نَبَّهَ: آگاه کرد، یاد آور شد
النظرة: نگاه، دید	تَشَاوَمَ: بدبینی	تَفَاوَل: خوش بینی

## مترادف و متضاد

فَتَّشَ = بَحَثَ عَنِ	وَضَعَ = جَعَلَ	المُحَاوَلَةُ = السَّعْيُ ، الإِجْتِهَاد
الطَّيْبِي = الْغَزَال	فَطِنٌ = شَعْرَب	الثَّمِين = النَّفِيس
التَّشَاوَمُ ≠ التَّفَاوُل	المُرٌّ ≠ الحُلُو	غَرِبٌ ≠ طَلَع
المرارة ≠ الحلاوة	الضَّلَال (گمراهی) ≠ الرِّشَاد (هدایت)	أبعَدَ ≠ قَرَّبَ

## جمع های مکسر

التَّلَال: التَّل	الجُزُر: الجزيرة	المَسَالِك: المَسَلِك (راه)
القُرُون: القَرْن	أشِعَّة: شعاع	إِخْوَان: أخ
إِخْوَة: أخ	الشُّهُور: الشهر (ماه)	المَنَاطِق: المنطقة

## درس ششم

## متن درس

نَهَضَ : برخاست ( إِنْهَضَ : برخیز )	البلاد : کشور	مَنْصِبٌ : مقام
لَنْ أَرْجِعَ : باز نخواهم گشت	الأكياس : ج کیس = کیسه ها	المملوءة : پر
ألبسَ : پوشاند	حانَ وقتُهُ : وقت آن رسید	المائدة : سفره
تَنَاولَ : خورد (لِيتَنَاولُوا : تا بخورند)	الخُبْزُ : نان	المِلْحُ : نمک
أَطْعَمَ : غذا داد (أَطْعَمْنَا هَذَا : آیا اینگونه به ما غذا می دهی)	الأُسرة : خانواده	أرسلَ : فرستاد (أرسلوني إليك : مرا نزد تو فرستادند)
لَكِي أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ : تا به سوی شان برگردم	السَّارَةُ : خوشحال کننده	كَمْ دِينِكُ : بدهی تو چقدر است؟
آلاف : ج ألف = هزاران (آلاف من الراهم : هزاران درهم)	ليس عِنْدِي : ندارم	حَتَّى آخَذُ رَاتِي : تا حقوقم را بگیرم
الرَّائِبُ : حقوق	تَحَدَّثَ : صحبت کرد	لا تَقْبَلُ : قبول نمی کنی، نمی پذیری
كَسَرَ : شکست ( إكسر : بشکن )	أَتَأْمُرُنِي : آیا به من دستور می دهی	نَدِمَ : پشیمان شد

## کَيْفَ

مُرْضِعَةٌ : دایه	أَنْ تَسْمَحَ لَهُ : که به او اجازه دهد	تَشْتَرِطُ عَلَيْهِ : با او شرط می کند
إِبْتَعَدَ : دور شد (أَنْ لَا يَبْتَعِدَ : که دور نشود)	لَنْ أتركَ : رها نخواهم کرد	عَلَّقَ : آویخت، آویزان کرد
رَكُضَ : دوید	قِلَادَةٌ : گردن بند	قَذَفَ : انداخت (يَقْذِفُ : می اندازد)

## کارگاه ترجمه

الثَّقَّةُ بِالنَّفْسِ : اعتماد به نفس ، خود اتکائی	العصفورة : گنجشک	العُشُّ : لانه ، آشیانه
صِغارُ : بچه ها ، فرزندان	راقبٌ : مراقبت کرد (راقبوا : مراقب باشید)	حَتَّى تُخْبِرُونِي : تا به من خبر دهید
جیران : ج جار = همسایه ها	هدَمَ : ویران کرد	لا تَضْطَرُّوا : نگران و مضطرب نباشید
هدَّدَ : تهدید کرد	بضعة أيام : چند روز	الحصَادُ : درو کردن
أَنْ نَرَحَلَ : که کوچ کنیم	لَنْ يَمْعَلَ عمالاً : کاری نخواهد کرد	يَجِبُ أَنْ نَخَافَ مِنْهُ : باید از او بترسیم

## قواعد و تمرین ها

حاولَ : تلاش کرد	حَقَّقَ : تحقق بخشید	تَأَمَّلَ : اندیشید
لَنْ يَكْذِبُوا : دروغ نخواهند گفت	مِنْ أَجْلِ : به خاطر	زَخَّارِفُ : ج زُخْرُفُ = زر و زیور
لِغَةَ حَيَّةٍ : زبانی زنده	حَتَّى تُتَّفِقُوا : تا اینکه اتفاق کنید	لَنْ تَنَالُوا البرَّ : هرگز به نیکی دست نخواهید یافت
البرَّ : نیکی	سَرِيْرَةٌ : باطن ، نھان	عِلَانِيَّةٌ : آشکار ، ظاهر
زَيْنٌ : زینت ، خوبی	شَيْنٌ : زشتی ، ننگ ، بدی ، رسوایی	مِمَّا يَقْدِرُ عَلَيْهِ : از چیزی که توان آن را دارد

## مترادف و متضاد

الْمَنْصِبُ = الْمَقَام	نَهَضَ = قَامَ	يَتَكَلَّمُ = يَتَحَدَّثُ
الدَّيْنُ = الْقَرْضُ	بَعَثَ = أَرْسَلَ	الرَّائِبُ = الْأَجْرَةُ
سَرِيْرَةٌ ≠ عِلَانِيَّةٌ	الزَّيْنُ ≠ الشَّيْنُ	

## جمع های مکسر

الأكياس : الكيس	البلاد : البلد	نعم : نعمة	أقرباء : قريب	شدائد : شديد
آلاف : ألف (هزار)	الذراهم : درهم	الصناديق : الصندوق	جيران : الجار (همسایه)	شُرور : شرّ
زخارف : زخرف	صغار : صغير	أعزّاء : عزیز	ملائكة : ملك	

## کلمات و عبارات درس هفتم

متن درس		
ثأر (ثور - ثور): انقلاب کرد، قیام کرد	ثوری: قیام کن، به پاخیز	الصّامد: پایدار
الفجر: سپیده دم	عمّا قریب: به زودی	یأتیک: به تو می رسد، به سوی تو می آید
نصر مبین: یاری آشکار	طیور الأبايل: پرندگان ابابیل	صوب: سمت، جهت
صَبَّ (يَصْبُ): ریخت، انداخت	لا تتحنّی: خم نشو (تسلیم نشو)	الصمود: مقاومت و پایداری
لان: نرم شد (یلین: نرم می شود)	عُزّة: مهاجمان اشغالگر	لئن: اگر چه، هر چند
الورد: گل سرخ	الحلم: رؤیا	الیاسمین: گل یاسمن (کودکان)
طغاة: طغیان گران، سرکشان	كسرت: شکست	العظم: استخوان
فی کلّ حین: در هر زمان	واثق: با اطمینان	

## کَیْفَ

جَدَّ: تلاش کرد	قائم: ایستاده، پابرجا	القلاع: قلعه ها
الحُصون: دژها	الحبوب: دانه ها	الصیف: تابستان
الشتاء: زمستان	نُصِبَ أعینُه: مورد توجه خود	لِیَجْعَلَ: باید قرار دهد

## کارگاه ترجمه

قَدَّمَ: فرستاد، از پیش فرستاد	العُلّی: بزرگی	سَهَر: شب بیدار ماند، شب زنده داری کرد
اللیالی: شب ها	ربّ هذا البیت: صاحب این خانه	لا یَسْبِقُکُمْ: بر شما سبقت نگیرد

## قواعد و تمرین ها

حَفَرَ بئراً: چاهی کند (حفر کرد)	ظَفَرَ: پیروز شد	قَصَرَ: کوتاهی کرد (کوتاه کرد)
أَهْمَلَ: سستی کرد	ذو سعة: توانگر، دارا	سعة: دارایی، وُسع
سَلِمَ (یسلم): در امان ماند	قَنَطَ: نا امید شد	یُضَاعَفُه: آنرا دو چندان می کند
تَقَدَّمَ: پیشرفت کرد	التّم: خرما	بَلَغَ: رسید
حَتَّى تَلْعَقَ الصّبراً: تا طعم تلخ صبر را بچشی	مرارة: تلخی	عَضاضة: تازگی و لطافت
زمانِ دُونَ زمانِ زمانِ خاص	الکسلان: تنبل	لا تَحَسَبْ: مپندار

## مترادف و متضاد

أَتَى = جاء	الغصّ = الجديد	قَنَطَ = یئس
المُتکاسل = الکسلان	ظَفَرَ = نَجَحَ	ذو سعة = الغنی
حاول = اجتهد	الصّامد = المقاوم	القلعة = الحصن
المُجتهد ≠ الکسلان	ذو سعة ≠ الفقير	ظَفَرَ ≠ قَبيل

## جمع های مکسر

طُيور: طَير	عُزاة: غازى	طُغاه: طاغى	حُبوب: حَبَة	قِلاع: قلعة
حُصون: حصن	سُنن: سنَة	أعین: عین		

## درس هشتم

## متن درس

مسر حية: نمایشنامه	سَلَب: گرفت، ربود	سَلَبَت: گرفته شد، سلب شد
المشهد: صحنه	العناد: مخالفت، دشمنی	أيد: تأیید کرد (لا يُؤيدُ: تأیید نمی شود)
ظفر: پیروز شد	يا أبت: ای پدرم	الأصنام: بت ها
عاق: نفرین شده	إن جاهداك: اگر تو را وادار کنند	لا تُطعهُما: از آنها پیروی مکن
يُطرقُ الباب: در زده می شود	إني على موعد: من قرار دارم	مرحبا بك: درود بر تو، خوش آمدید
سمح: اجازه داد (لا نسمح: اجازه نمی دهیم)	الشرذمة: گروه اندک	هون عليك: به خودت سخت نگیر (آسان بگیر)
الجاه: مقام و منزلت	خطة: نقشه، راهکار	لا يُدرکها أحد: کسی آنرا نمی فهمد
القتال: جنگ	الحرَج: سختی، تنگنا	رائعة: زیبا، جالب، دلپسند
هين: سهل و آسان	ليلة أمس: دیشب، شب گذشته	منهم من قضى نَحبه: برخی به عهد خود عمل کردند
أسفاً على فقدان: افسوس بر از دست دادنش	حفلة عرس: جشن عروسی	أسرع: شتافت
المنادى: ندا دهنده، صدا زننده	الساحة: میدان	أستشهد: شهید شد
خيرة: بهترین	وُلد: متولد شد	يُبعث: برانگیخته می شود

## کیف

اللص: دزد	الجرس: زنگ	عَلق: آویخت (عُلِق: آویخته شد)
ثمین: گرانبها	یرن: به صدا در می آید	يُحرک: حرکت داده می شود
توصل إلى: رسید	حل غریب: راه حلی عجیب	أذنی = أذنین + ی (گوشه ایم)
ملاً: پر کرد (مُلئ: پر شد)	القطن: پنبه	أحضر: حاضر کرد
تقدّم: جلو رفت	حُرک: حرکت داده شد	هرع: شتافت
المُعقل: ساده لوح	یا عجبا: عجیب است	لم أسمع: نشنیدم

## کارگاه ترجمه

لن نُخلدع: فریب نخواهیم خورد	بني: ساخته شد، بنا شد	الباني: سازنده
لم يُوسس: بنا نشده است	إختبر: امتحان کرد، آزمود	لِيَهْتُوا: تا تبریک بگویند
هنا: تبریک گفت	قد حُذِف: حذف شده است	اسم آخر: نامی دیگر

## قواعد و تمرین ها

دابة: جنبنده	الوفى: با وفا	الإبل: شتر
قُرئ: خوانده شد	إستمع: گوش داد	أنصتوا: ساکت باشید
لا تحسبن = لا تحسب: مپندار	لعل: شاید	إتبعوا: پیروی کنید
قین: آزمود، امتحان کرد (لا یفتنون: آزموده نمی شوند)	إتمام: کامل کردن، تمام کردن	أن یتراکوا: که رها می شوند
تعذیب: شکنجه	ثانية: دوباره	میثاق الأخوة: پیمان برادری
شهد: حاضر شد	رائع: جانانه، زیبا، جالب	جرح: مجروح شد



رُوی: روایت شد ، روایت شده است	لَمْ يُشَاهِدْ : دیده نشد	يُشْبِهُ : شبیه است
--------------------------------	---------------------------	---------------------

## مترادف و متضاد

الإبل = الجمل	القتال = الحرب	عَرِيب : عجیب
الإكتساب = الحُصول	شُرذمة : جماعة	عام : سنة
اللص = السارق	المغفل = الساذج	
الأموات ≠ الأحياء	الصادق ≠ الكاذب	قَرِيب ≠ بَعِيد

## جمع های مکسر

آباء : أب	الشباب : الشَّبَاب	صَحابة: صاحب	أوفياء : وَفَى	أصنام : صَنَم
عُقول : عقل	شُهداء : شهید	أموات : مَيِّت	أحياء : حَيَّ	أیدی : يَد
مكارم : مَكْرَمَة	آذان : أذُن	أصدقاء : صَدِيق	شياطين : شَيْطَان	

## درس نهم

## متن درس

سَعَى : تلاش کرد ، کوشش کرد	بَحَثَ عَن : جستجو کرد	نماذج : الگوها ، نمونه ها
المثاليَّة : برتر ، والاتر	الأجيال : نسل ها	مَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا : کسی که آنرا قرار ندهد
يَضِلُّ : گمراه می شود	أصْبَحَ : گشت ، گردید	خُلِدَتْ أسماءُهم : نام هایشان جاودانه شد
إليك : بگير ، توجه کن	ميزات : ویژگی ها	الثبات : پایداری
التعب : خستگی ، رنج	جاهزة : حاضر و آماده	الكذب : زحمت ، تلاش
تُكْتَسَبُ : به دست می آید	المعالي : بزرگی ها ، مقام های بلند	العلی : بزرگواری ، بلندی مقام
سَهْرَ اللَّيَالِي : شب ها بیداری می کشد	كَانَ قَدْ بَدَأَ : آغاز کرده بود	دراساته الطَّبيَّة : مطالعات پزشکی اش
فِي الْأَرْبَعِينَ مِنْ عَمْرِهِ : در چهل سالگی اش	دَوَّوب : پایدار ، مقاوم	كَانَ يَقُولُ : می گفت
الفتى : هنری	تَجَرَّعَ : نوشید ، سرکشید	آلام : دردها
كَانَ يَسْهَرُ : بیداری می کشید ، شب بیدار می ماند	قِنْدِيل : چراغ	الحُرَّاس : نگهبانان
لَقَدْ تَعَلَّمْتُ : آموخته ام ، یاد گرفته ام	البؤس : بینوایی ، تنگدستی	شريعة : قانون
نَصَبُ : خستگی	العناء : رنج	يَعْقِبُهَا : به دنبال آن می آید
نعيم : ناز و نعمت	هناء : گوارا ، راحتی	يَتَرْتَّبُ عَلَيَّ : ناشی می شود از ، بستگی دارد به
التَّحَلَّى : آراسته شدن	نَصَبُ : قرار داد	فَلْيَبْدَأْ : باید شروع کند (امر غایب)
ترجمه: زندگی نامه	ما كَانَ يَقْبَلُ : نمی پذیرفت	مَنْصِب : مقام
الكفاف : اندازه ، قدر کفایت	حَاكَى : تقلید کرد	أَنْ لَا يُحَاكِيَ : که تقلید نکند
<b>كَيْفَ</b>		
لا يَكُونُ : نمی باشد	مَوْقِع : مکان ، موقعیت	ضَوَاحِي : حومه ، اطراف

صاحب : دوست	أَكُونُ مَعَكَ : با تو هستم	لا تَقْتَرِبُ مِنَّا : به ما نزدیک نمی شوند
الدُّبُّ : خرس	تَسْلُقُ : بالا رفت	عَلَى مَقْرَبَةٍ مِنِّهِ : در نزدیکی خودش
وَحِيدٌ : تنها	تَظَاهَرَ : تظاهر کرد	أَنْفٌ : بینی ، دماغ
شَمٌّ : بو کشید	الْفَمُّ : دهان	لا تُعَاشِرْ : معاشرت مکن
<b>کارگاه ترجمه</b>		
الإختیار : انتخاب ، گزینش	كَانَتْ تُعَلِّنُ : اعلام می کرد	مَنْذُ مَدَّةً : از مدتی قبل
مَوْطَفٌ : کارمند	رَغَمٌ : علی رغم ، با وجود	ما كان قد قَبِلَ : پذیرفته بود (ماضی بعید)
المُعَقَّدُ : پیچیده	فَجَاءَ : ناگهان	شهادة: مدرک تحصیلی
توصیة: سفارش	سُئِلَ : سوال شد	مَلَابِسٌ : لباس ها
بَسِيطَةٌ : ساده	سَلَّمَ عَلَيَّ : سلام کرد	ما كان يمدح نفسه : خود ستایی نمی کرد
مُتَعَمِّدٌ : اعتماد کننده ، تکیه کننده	الْقُدْرَاتُ : توانایی ها	الشَّانُ : مقام و منزلت
<b>قواعد و تمرین ها</b>		
الرُّشْدُ : هدایت	الغَى : گمراهی	لِمَ (لماذا) = چرا
رَهْبَةٌ: در گرو ، مسؤل	عَمَّرَ : عمر دراز داد	نَكَّسَ : دگرگون کرد
بَثٌّ : گستراند ، پراکنده کرد	دَابَّةٌ : جنبنده	وَلَّ وَجْهَكَ : رویت را برگردان ، صورتت را برگردان
مُفْلِحٌ : رستگار	الْمُتَكَاسِلُ : تنبلی	المُجِدِّ : کوشا ، تلاشگر
الْفَرَجُ : گشایش	مُخَضَّرَةٌ : سر سبز	مُنْتَصِرٌ : پیروز
مُنْقَدِّمٌ : پیشرفته	هَلَكٌ : هلاک شد	حَكِيمٌ : راهنما
يُرْشِدُ : راهنمایی می کند	مُحِيطٌ : مسلط ، دارای احاطه	أَنْجَيْنَا : نجات دادیم
أُمَّةٌ وَسَطًا : امتی میانه	شُهَدَاءُ : شاهدان ، گواهان	الصَّيْحَةُ : فریاد مرگبار
جائِمٌ : سینه بر زمین نهاده ، زمین گیر	الْقُدْوَةُ : الگو ، نمونه	نُصِبَ أَعْيُنُنَا : مورد توجه ما
مُتَمَسِّكٌ : پایبند	قَائِدٌ : رهبر	ثَوْرَةٌ : انقلاب
أَنْفَعٌ : سودمندترین	الجَبَابِرَةُ : ستمگران	حَطٌّ : نشست
ذُبَابَةٌ : مگس	أَنْفٌ : بینی	طَرَدَهَا : آنرا دور کرد
ضَجَرَ مِنْهَا : از آن به ستوه آمد	لِيُضِلَّ بِهِ أَنْوْفَ الْجَبَابِرَةِ : تا به وسیله آن بینی گردنکشان را به خاک بمالد	

**مترادف و متضاد**

الكَدَّ = الكدح	المُجْتَهَدُ = المُجِدِّ	عَدِيدَةٌ = كَثِيرَةٌ
الدَّوْبُ = المَقَاوِمُ	المِثَالِيُّ = الأَسْوَةُ = (الگو)	البُّؤْسُ = الفَقْرُ
تَجَرَّعٌ = شَرَبٌ	المُعَقَّدُ = الغَامِضُ	المُحِيطُ = المُسَلِّطُ
الرُّشْدُ ≠ الغَى	يُرْشِدُ ≠ يُضِلُّ	المُتَكَاسِلُ ≠ المُجِدِّ
التَّعَبُ ≠ الرَّفَاهُ	الفَقْرُ ≠ الغِنَى	المُتَّحِدُ ≠ المُتَفَرِّقُ

**جمع های مکسر**

نماذج : نَمَوِّجٌ	أنفُسٌ : نَفْسٌ	العُظَمَاءُ : العَظِيمُ	الأجيال : الجِيلُ	الأئمة : الإِمَامُ
الأسماء : الإِسْمُ	النَّعْمُ : النِّعْمَةُ	المَعَالِي : المَعْلَى	اللَّيَالِي : اللَّيْلُ	المَصَاعِبُ : المَصْعَبَةُ

الآلام : الألم	الخراس : الحارس	الأخلاق : الخلق	المعاصي : المعصية	صواحي : ضاحية
الوحوش : الوحش	الملابس : الملبس	أعين : عين	الجبارة : الجبار	أنوف : أنف

## درس دهم

## متن درس

تبارک الله : بلند مرتبه است خداوند	الإنشراح : بهره مندی ، بهره بردن	ما تحمِلُ من المياہ : آبهایی که در بر دارند
تكوين : تشکیل ، ایجاد	مجتمع سعيد : جامعه‌ای سعادت‌مند	على أساس : بر پایه
الطيبات : نعمت های پاک	التمتع = الإنشراح : بهره مند شدن	حرم : حرام کرد ، تحریم کرد
أخرج : آفرید	إليك : توجّه کن ، بگیر	أودع : به ودیعه نهاد ، به امانت نهاد
بالنجم هم يهتدون : به وسیله ستارگان هدایت می شوند	كان : گویا ، مثل اینکه	زینا : آراستیم
الضال : گمراه ، گمشده	إضافة على هذا : علاوه بر این	أما رأيت : آیا ندیده‌ای؟
البدر : ماه کامل	الغيوم : ابرها	تصبح الأرض مُخضرة : زمین سرسبز می شود
تترين : آراسته می شود	العيون : چشم ها	إبتهج : شادمان شد
ليعلم : باید بداند	الكائنات : هستی ، موجودات	مُسخره : تسخیر شده ، رام شده
قضاء : برآورده کردن	الحوائج : نیازها	حدت : سخن گفت ( حدت : سخن بگو )
أنبت : رویاند	ذات بهجة : خرم و زیبا	تأمل : اندیشید
الله سبحانه و تعالی : خداوند پاک و بلند مرتبه	لنبوهم : تا آنها را بیازماییم	أهم أحسن عملاً : کدامیک نیکوکارترند
زوج : جفت ، گونه	البهيج : شادی آور	وفر : فراهم کرد ( توفر : فراهم می کند )
ساعد : کمک کرد	تنقية الجو : پاکیزه کردن هوا	ليت : کاش
سبح : تسبیح گفت ، خدا را به پاکی یاد کرد	يردد : تکرار می کند	كل قد علم : هر یک دانسته است

## کیف

تعبد : عبادت کرد	لم يخرج : خارج نشده است	يتكفل : به عهده دارد ، تضمین می کند
معاش : وسیله زندگی ، معاش	ليته يصلی : کاش او نماز می خواند	أحق : سزاوارتر

## کارگاه ترجمه

المجد : بزرگی و بزرگواری ، سربلندی	المصادر العلمية : منابع علمی	الجابية : قانون جاذبه
كانوا قد اكتشفوا : کشف کرده بودند (ماضی بعید)	قبله بقرون : قرن ها پیش از آن	كان معروفاً : شناخته شده بود
قد طرحوا : مطرح کرده اند	الدراسات : مطالعات ، تحقیقات	إستيقظ : بیدار شد
يُجدد : تکرار می کند ، تجدید می کند	من جدید : از نو ، دوباره	إن شاء الله تعالی : اگر خداوند بلند مرتبه بخواهد

## قواعد و تمرین ها

ملتبه : فروزان ، سوزان ، شعله ور	القیم : محکم و استوار	المبدر : اسرافگر
لا حول ولا قوة إلا بالله : هیچ قدرتی جز به وسیله خدانیست	أضر : زیانبارتر	لا يبلغ : نمی رسد
الکسلان : تنبل	لا يتخذ : نباید بگیرند	ود : دوستی

المُتَلَوْنَ : دو رو ، چند رنگ	يَتَذَكَّرُ : پند می گیرد	أَلَمْ تَعْلَمْ : آیا ندانستی
مُتَرَدِّدٌ : دودل ، مردد	عَازِمٌ : مصمم	مُواصَلَةٌ : پیگیری ، ادامه
فَتَحاً مُبِيناً : پیروزی آشکار	لَيْتَ المودَّةَ تَسْتَقِرُّ بَيْنَ النّاسِ : کاش دوستی بین مردم جای گیرد	
غَايَةً : هدف	لَا تُدْرِكُ : به دست نمی آید	السَّيْفُ : شمشیر      الصَّيْفُ : تابستان
بَلِيَّةٌ : بلا ، مصیبت	أَصْعَبُ : سخت تر ، دشوارتر	قُبَّةٌ : خیمه
خِتَامٌ : مُهر ، پایان	مِسْكٌ : مُسک	المُتَنَافِسُ : مسابقه دهنده ، رقابت کننده
تَنَافُسٌ : رقابت کرد ، مسابقه داد	فَلْيَتَنَافَسِ المُتَنَافِسُونَ : رقابت کنندگان باید رقابت کنند	

## مترادف و متضاد

التَّنْقِيَةُ = التَّطْهِيرُ	يُرْشِدُ = يَهْدِي	البَهْجَةُ : السَّرور
المصادر = المنابع	الإنتفاع = التمتع	الغيم = السحاب (ابر)
الظلمة ≠ النور	أصعب ≠ أسهل	المودة ≠ العداوة

## جمع های مکسر

الأنهار : النَّهْرُ	المياه : الماء	الكوكِب : الكوكب	الغيوم : الغيم	حوائج : حاجة
شعائر : شعيرة	إخوان : أخ	آمال : أمل	أولياء : ولي	الحدائق : الحديقة

## کلمات و عبارات عربی سال سوم دبیرستان

## درس اول

هَبَّ لِي: به من عطا کن، به من ببخش	وَهَبَ: بخشید، عطا کرد	أَتَى: آمد / أَتَاكَ: نزد تو آمد
آت: بده، عطا کن	الْوَهَّابُ: بسیار بخشنده (اسم مبالغه)	مِن لَدُنْكَ: از نزد خودت
كُلُّ نَفْسٍ: هر کس	وَجَدَ: یافت (يَجِدُ: می یابد)	وَعَدَ: وعده داد / وَعَدْتَنِي: به ما وعده دادی
أَنْطَقَ: به سخن در آورد	الْبَصِيرَ: بصیرت، بینش	مُحَضَّرًا: حاضر و آماده
وَفَّقَنِي: به من توفیق بده، مرا موفق کن	وَفَّقَ: توفیق داد، موفق کرد	أَلْهَمَ: الهام کرد، در دل افکند
مُسْتَأْهَلٌ: شایسته / غیر مستأهل: ناشایست	أَزْكَى: بهتر، برتر	لَيْتِي: به آنچه
أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ: که مرا ببخشی	جَادَ (-): بخشید	أَهْلٌ: شایسته
بُفْضَلِ سَعْتِكَ: به وسیله ی قدرت و سعیت	سِعَةٌ: توانایی، قدرت	الْفَضْلُ: گستردگی، فراوانی
الْمُنَى: ج الثَّمِينَةُ = آرزوها	الْهَوَى: میل و رغبت	اللقاء: ملاقات، دیدار
تَهْوَى (ه و ی): دوست داری	تَلَقَّ (ل ق ی): دیدار کنی	مَتَى: ما هر وقت
إِهْمَلُهَا: به آن بی توجهی کن، رهاش کن	دَعَّ (فعل امر از «ودع»): رها کن، ترک کن	وَدَعَّ: ترک کرد، رها کرد
<b>لغات قواعد و تمرین ها</b>		
فَازَ (يَفُوزُ، فَوْزًا): پیروز شد، رستگار شد	سَارَ (يَسِيرُ، سَيْرًا): حرکت کرد	بَاعَ (ب ي ع): فروخت
وَصَفَّ (يَصِفُ): تجویز کرد	رَامَ (يُرِوْمُ): قصد کرد	دَارَ (يَدُورُ، دَوْرًا): جریان یافت
وَدَعَ (يَدْعُ): ترک کرد، رها کرد	وَرَّثَ (يَرِثُ): به ارث برد	الجبر: مرکب، جوهر
أَجْلَسَ: نشاند	قَبِلَ: بوسید	راحَ (يُرِوْحُ): رفت
يَقُومُ عَلَيَّ...: استوار است بر ...	فَرَّقَ: جدا کرد، فرق گذاشت	إِنْزَعَجَ: ناراحت شد
<b>مترادف و متضاد</b>		
وَدَعَ = تَرَكَ (رها کرد، ترک کرد)	راحَ = ذَهَبَ (رفت)	وَهَبَ = أَعْطَى = جَادَ (بخشید، عطا کرد)
حَيَاتٌ # مَمَاتٌ	تَلَقَّى = تَنْظَرُ (می بینی)	أَزْكَى = أَفْضَلُ (بهتر)
<b>جمع های مکسر و مفرد آنها</b>		
أَمْراءٌ: امیر	حُكَمَاءٌ: حکیم	رُسُلٌ: رسول
عِبَادٌ: عبد	أَمْرَاضٌ: مَرَضٌ	بِلَادٌ: بِلْدَةٌ

## درس دوم

أَتَى (يَأْتِي) : آمد	بحفاوة : به گرمی	سَمَحَ : اجازه داد
كُنَّا نَسْتَقْبِلُ : استقبال می کردیم	الماضي : گذشته	المُتَرَفُّ : مرفه ، ثروتمند
الرَّائِبُ : سوار	المَرَائِبُ : مرکب ها ، اسب ها	قَامَ بـ ... : اقدام کرد
تَبَجِيلُ : گرمی داشت ، بزرگداشت	صاح: فریاد زد	أَرَادَ : خواست
صَنَعَ : انجام داد	الْخُلُقُ : خوی و منش و عادت	عَظَّمَ : بزرگ داشت ، تعظیم کرد
إِنْتَفَعَ بـ : سود برد	تَشَقُّونَ عَلَيَّ أَنفُسِكُمْ : به خود سخت می گیرید	تَزَيَّنَ : آراسته شد
هَيَّأَ : آماده کرد ، تهیه کرد	المُرَافِقُ : همراه	الدَّوَابُّ : ج الدابة : چهارپایان
أَبَى : خودداری کرد ، ابا کرد	نَأْبَى : ابا می کنیم ، خود داری می کنیم	الثَّمَنُ : بها ، قیمت
تَعَوَّدَ : عادت کرد	قَدَّمَ : تقدیم کرد	رَجَا (يَرْجُو) : امید داشت
نَرَجُو : امیدواریم ، می خواهیم	أَحَبُّ : دوست داشت	خِراج : مالیات ، خراج
أَهْدَى : اهدا کرد ، هدیه داد	أَمِنَ (يَأْمَنُ) : ایمن شد ، در امان ماند	أَبْغَضَ : آزار رساند ، اذیت کرد
أَخْبَرَ : خبر داد ، آگاه کرد	المَشْهَدُ : منظره ، صحنه	عَبْدُ الْأَضْحَى : عید قربان
إِبْنَةٌ = بنت : دختر	إِسْتَعَارَ : به امانت گرفت	عَقِدَ : گردن بند
خَانَ (يَخُونُ) : خیانت کرد	نَسِيَ (يَنْسَى) : فراموش کرد	مَرْدُودَةٌ : بازگردانده شده
مضمونه: تضمین شده ، ضمانت شده	إِحْذَرُ : برحذر باش ، بپرهیز	عَادَ (يَعُودُ) : بازگشت
نال (يَنَالُ) : رسید ، فراگرفت	العُقُوبَةُ : مجازات	يا أبتاه : ای پدرم ، پدر جان

## تمرین ها و قواعد

عَاتَبَ: سرزنش کرد	عَجُوزُ: پیر	تَخَلَّصَ: رهایی یافت
وَدَعَ (يَدَعُ) : ترک کرد ، رها کرد	أَسْتَسَلِمَ : تسلیم شد	لَمْ يَنْهَ: منع نکرد ، نهی نکرد
لَمْ يَرْجُ: امید نداشت	شَعَرَ بِالتَّعَبِ: احساس خستگی کرد	إِسْتَرَاحَ (يَسْتَرِيحُ): استراحت کرد
تَلَا: تلاوت کرد	لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ: هیچ قدرت و نیرویی جز به وسیله خدا نیست	
مَابَكَ: تو را چه شده است	لَمْ يُشَفَّ: شفا نیافته بود	أَلْقَى: انداخت ، رها کرد
زاویه: گوشه	لَقِيَ (يَلْقَى): دید ، مشاهده کرد	إِلْقَى: می بینم
خَشِيَ: ترسید	وَقَعَ عَلَيَّ قَدْمِيه: به پایش افتاد	إِرْضَ عَنِّي: از من راضی باش
أَعْفُ خَطِيئَتِي: اشتباه مرا ببخش	أَدْعُ: بخواه ، فرا بخوان	أَنْ يَعْفُوَ: که ببخشد
هوناً: به آهستگی ، با آرامش	يَمْشِي: راه می رود	الْبَرُّ: نیکی
دَيْنُ: بدهی ، قرض ، دین	قَضَى دَيْنَهُ: دینش را ادا کرد	المَدِينُ: بدهکار

## کارگاه ترجمه

ظَهَرَ (يُظْهِرُ): آشکار شد	ظَاهِرَةٌ: پدیده	قوس فُرح: رنگین کمان
الماطرة: بارانی	خَلَابَةٌ: دلریا ، زیبا ، چشم ربا	كَانَ يَعْتَقِدُونَ: اعتقاد می داشتند ، معتقد
كَانَ قَدْ إِيْتَقَدَ: اعتقاد پیدا کرده بود	حَدَثٌ (يَحْدُثُ): اتفاق افتاد ، روی داد	الإِنْكَسَارُ: شکستن ، شکسته شدن
مدى الحياة: طول زندگی	السَّجْنُ مَدَى الْحَيَاةِ: حبس ابد	أَحْرَقَ: سوزاند
الجثة: جسد ، بدن	الفترة: دوره ، زمان	كانوا قد بلغوا: رسیده بودند
منزلة رفيعة: جایگاه والایی	راية: پرچم	رَفَعَ: بر افراشت ، بالا برد

مترادف و متضاد		
نال = بَلَغَ (رسید)	الْفَرَح = السُّرُور	الأغنياء = المُتَرَفُونَ
	أبَى (نپذیرفت) ≠ قَبِلَ (پذیرفت)	الخطيئة = الذَّنْب
جمع های مکسر و مفرد آن‌ها		
المُلُوك : المَلِك	المَساكين : المِسكين	الفُقراء : الفَقير
الأُمراء : الأَمير	المَرَكب : المَركب	الأغنياء : الغنى
الهُدایا : الهُدیة	الأموال : المال	الدواب : الدابة (چهارپا)
العُلَماء : العَلیم	الألوان : اللون	الأسئلة : السّوال

## درس سوم

أَقْوَمَ : استوارتر ، استوارترین	سَنُرَى : نشان خواهیم داد.	أَرَى (بُرى) : نشان داد.
عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ : در طول زمانها	الثَّقَافَةُ : فرهنگ	خَاطَبَ : مورد خطاب قرار داد
البراهین (ج البرهان) : استدلال ، برهان	إِسْتَخْدَمَ : به کار گرفت	أَسَالِبُ (ج أسلوب) : شیوه ، روش
إِطْمَئِنَّ : آرام گرفت ، اطمینان یافت	صَرَفَ : به شکل‌های مختلف آورد	الفئة : گروه ( الفئات : گروه ها )
لُجَى : عمیق ، ژرف	ظُلُمَات : تاریکی‌ها	إِلَيْكَ : توجه کن
أَخْبَرَ خَيْرَ دَاد ، آگاه کرد	بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ : بر روی یکدیگر	غَشِيَ ( يَغشى ) : در بر گرفت
كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ : نمی توانست	لَمْ يُكْتَشَفْ : کشف نشد	ظاهرة : پدیده
غَاصَ ( يَغوصُ - غوصاً ) : فرو رفت ، غواصی	لَمْ تَكُنْ : نبود	عِشْرِينَ : بیست
الحديث : جدید	المعدات : تجهیزات	مأتين : دویست ( مأتى متر : دویست متر )
تُعطينا : به ما (نشان) می دهد	أَعْطَى (ع ط و) : بخشید ، عطا کرد	نَجَدُ (وجد) : می یابیم
أظلم : تاریک تر	أُخْرَى : دیگر (مؤنثِ آخر)	الصورة : تصویر ، شکل
تَكُونُ : تشکیل شد (يتكوّنُ : تشکیل می شود)	الشعاع الضوئى : پرتو نور ، شعاع نوری	قد أثبتت : کشف کرده است
جُرِحَ : زخمی شد ، مجروح شد	إِخْتَفَى : پنهان شد	سبعة ألوان : هفت رنگ
يَرَى (مضارع از «رأى») : می بیند	الدم : خون	سَالَ ( يَسيلُ - سيلاً ) : جاری شد
قَرين المادّة : پادماده	سَبَبٌ (يسببُ) : سبب می شود	الأحمر : قرمز - الأسود : سیاه - الأزرق :
الذَّكْرُ : نر	لعلكم تذكرون : تا شاید پند بگیرید	تَذَكَّرُونَ (تذكرون) : پند می گیرید
النباتات : گیاهان	لَمْ يَقْتَصِرْ : محدود نشد	الأنتى : ماده
الجَمَاد : جماد ، بی جان	دَلَّ : دلالت کرد ( يدلُّ : دلالت می کند)	إِضَافَةً إِلَى ذَلِكَ : علاوه بر آن
جُسِمَ : جسم کوچک	نَوَاةُ المادّة : هسته ی جسم	دَارَ ( يَدورُ - دوراً ) : چرخید
إِسْتَنْجَحَ : نتیجه گرفت	سُمِيَ : نامیده شد	الشحنة : بار الکتریکی
صَرَخَ : اظهار کرد ، تصریح کرد	قَامَ بِ- : اقدام کرد ، پرداخت	الحائز : به دست آورنده ، برنده
شعور خفى : احساسی پنهان	أشارَ (يُشيرُ) : اشاره کرد	حيثُ : آنجا که
أُمى : بی سواد ، درس ناخوانده	الفخمة : بزرگ ، باشکوه ، با عظمت	الوُرد : وارد شدن ، جاری شدن
مِمَّنْ = مِنْ مَنْ : از کسی که	تَلَقَى : دریافت کرد	بيئة : محیط
<b>قواعد و تمرین ها</b>		
الواجبات المدرسيّة : تکالیف مدرسه	المُثابرة : استقامت ، پایداری	الأُسرة : خانواده
إِسْتَرَاحَ ( ر و ح ) : استراحت کرد	إِسْتَعَارَ (ع و ر) : امانت گرفت	أداء : انجام دادن
لَأَمْزَحَ : شوخی نمی کنم	تَحَدَّثَ : صحبت کرد	صَدَّقَ : باور کرد ، تصدیق کرد
إِتَّقُوا الله (وق ی) : تقوای الهی پیشه کنید	قَوْلًا سَدِيدًا : سخن محکم	المُبين : آشکار
لَدُنْ : نزد	آتى : داد ، عطا کرد ( باب إفعال از «أتى» )	ذِكْرُ : قرآن
إِبْتَسَمَ : لبخند زد	مِيقَات : زمان ملاقات	يوم الفصل : روز جدایی (قیامت )
تَحِيَّةٌ طَيِّبَةٌ : به نیکی	حَيَاتُهُمْ : به آنان سلام کرد	الحنون : دلسوز ، مهربان
الْفَرَح (صفت مشبهه) : شادمان	البهجة = السُرور : شادی	الحكم : داور ، قاضی
السّيئات : بدی ها	الحسنات : نیکی ها	إِذْهَبَ : بُرد ، از بین برد



البرّ: نیکی	الغلائیة: آشکار	کَلَمَ: سخن گفت
المُجازی: پاداش دهنده	أساءة: بدی	الإحسان: خوبی

## جمع های مکسر و مفرد آنها

أبناء: إبن	العُصور: العصر	أسالیب: أسلوب
البراهین: البرهان	الأدلة: الدلیل	الأعماق: العمق
الألوان: اللون	الأبحاث: البحث	القرائن: القرینة
الصحابه: الصحابیّ	الجبال: جبل	الظلمة: الظالم

## مترادف

البرهان = الدلیل	البهجة = السرور	یُشاهد = یُنظر
الفرح: المسرور	تحدث = تكلم = کَلَمَ	سال = جرى

## متضاد

الحسنات ≠ السيئات	العلائیة ≠ السرّ	الذكر ≠ الأنثی
القلیل ≠ الكثير	اللیل ≠ النهار	فوق ≠ تحت
أمام ≠ وراء، خلف	قبل ≠ بعد	صباح ≠ عشاء
إسائة ≠ إحسان	یُخالف ≠ یوافق	المجهول ≠ المعلوم

## درس چهارم

نَشَأَ - نَشَأَ	الْفَتَاةُ : دختر جوان	السِّيَادَةُ: سروری و ریاست
الْفُرُوسِيَّةُ: دلاوری ، سوارکاری	الْبَيَانُ : سخنوری	أَخَوَاهَا = أَخَوَانُ + ها ( دو برادرش)
قَادَةُ : ج القائد = فرماندهان	فُرْسَانُ : ج الفارِس = دلاوران ، سوارکاران	أَنْتَى : چطور ، چگونه ؟
دَامَ ( يَدُومُ - دَوْمًا ) : ادامه یافت	الصَّفَاءُ : طراوت ، خوشبختی	الْفَرَحُ : شادمانی
قَدَّ قَدَدَتْ : از دست داده است	كَانَتْ تَشْعُرُ : احساس می کرد	الْكَآبَةُ: مصیبت ، افسردگی
إِلَى أَنْ : تا اینکه	أَشْرَقَتْ الشَّمْسُ : خورشید طلوع کرد	أَشْعَةٌ : پرتوها ، اشعه ها
السَّكِينَةُ: آرامش	قَد أَنْزَلَ : نازل شده است	أَنْشَدَ : سُرایید ، شعر خواند
بِكَاءٍ : دختر گریان	الْبَعْثُ : برانگیختن ، قیامت	النُّشُورُ : برانگیختن
الْبِرُّ : نیکی	أَذَاقَ : چشانید	رَبَّيْ : تربیت کرد ، پرورش داد
الْقِيَمُ : القیمة = ارزش ها	إِشْتَدَّ : شدت یافت	إِنْدَفَعَ : روانه شد ، رهسپار شد
جَيْشُ : ج جیش = سپاهیان	أَسْلَمَ : اسلام آورد ، مسلمان شد	طَائِعٌ : مطیع
هَاجَرَ : هجرت کرد	مُخْتَارٌ : با اختیار	أَعَدَّ : آماده کرد ، مهیا کرد
الْجَزِيلُ : فراوان	الدَّارُ : خانه ، سرا	الباقية : ماندگار ، پایدار
الفانية: فنا پذیر ، از بین رفتنی	إِصْبِرُوا : صبر کنید	صَابِرٌ : با ... پایداری ورزید
صابروا : پایداری کنید	رَابَطٌ : آماده شد ، مرزبانی کرد	رَابَطُوا : آماده باشید ، مرزبانی کنید
لَعَلَّ : شاید ، باشد که ، امید است	أَفْلَحَ : رستگار شد	قَامَ : برخاست
أَحْضَرَ : حاضر کرد ، آماده کرد	أَلْبَسَ : پوشاند	وَاحِدًا فَوَاحِدًا: یکی یکی ، یکی پس از دیگری
شَبَّعَ : بدرقه کرد ، مشایعت کرد	سَاحَةُ : میدان	المعركة: جنگ
مُكَبِّرِينَ : تکبیر گوینان	مُهَلِّلِينَ : لِإِلَهِ إِلاَّ اللهُ گویان	دَعَا اللهُ : از خدا خواست
قَوَّى : نیرومند کرد ، قوی کرد	أَشْفَقَ عَلَيَّ : دلسوزی کرد	إِسْتَنْجَحَ : نتیجه گرفت
وَاجَهٌ : روبرو شد ، مواجه شد	النَّبَأُ : خبر	فَقِدَانٌ : از دست دادن
سَيَكُونُ : اتفاق خواهد افتاد ، خواهد شد	أَحْصَى : شمرد	يُحْصَى : شمرده می شود ( مجهول)
واهاً: وای	بَلَّغَ : رساند	العائد : بازگشته
جَرَتْ (جَرَى) : جاری شد	الدَّمْعُ : ج الدمع = اشکها	يُقَالُ : گفته می شود (مجهول)
لا أنسى : فراموش نمی کنم	بُكَاءٌ : گریه	العويل : ناله ، زاری
ناقل : نقل کننده	كَرَمٌ : گرامی داشت	تَرَنَّمَ : زیر لب تکرار کرد (زمزمه کرد)
لا تَحْسَبَنَّ = لا تَحْسَبُ : مشمار ، مپندار	قَائِلَةٌ : درحالیکه می گفت	شَرَفٌ : شرافت بخشید ، بزرگی داد
رَجَا (يَرْجُو) : امید داشت	أَرْجُو : امیدوارم	مُسْتَقَرٌ : محل استقرار ، قرارگاه

## قواعد و تمرین ها

عَرِيقٌ : ریشه دارد ، اصیل	شَهِيرٌ : مشهور	التَّلِقُ : نگران
قَدْ شَغَلَ : مشغول کرده است	الْبَالُ : فکر	مَرَّةً أُخْرَى : بار دیگر
أداء : انجام	الواجبات: تکالیف	أَدْخَلَ : وارد کرد
المُعْتَدِي : متجاوز	مُبْتَسِمًا : با لبخند	إِعْتَصَمَ : چنگ زد ، پناه برد
سُلْطَانٌ : قدرت	المُطْمَئِنَّةُ : آرام گرفته	الغاية: هدف
السَّامِيَةُ : بلند ، والا	أَكْبَادٌ : ج كَبِد = جگر ها ، جگر گوشه ها	مَشَى : راه رفت ( يَمْشِي : راه می رود)
أَحْرَقَ (يُحْرِقُ) : سوزاند	الأبدان : ج البَدَن = بدن ها ، جسم ها	النباتات : گیاهان
الفارس : سوار کار ، سوار	كَانَ يُوَصِّلُ : ادامه می داد	بِصُعُوبَةٍ : به سختی
بَيْنَمَا : در حالیکه	كَانَ سَائِرًا : در حرکت بود ، حرکت می کرد	وَاجَهَةً : روبرو شد ، مواجه شد
مُلْتَمِسًا : با التماس	أَنْ يَحْمِلَهُ مَعَهُ : که او را با خود ببرد	دَفَعَ : عقب زد
أَوْقَعَ : انداخت	كَادَ : نزدیک بود	مُسْرِعًا : به سرعت ، سریع
صاح : فریاد زد	يَيْسَ : نا امید شد	الفرس : اسب
هازئًا : با تمسخر ، مسخره کنان	أَرَادَ - يُرِيدُ (رود) : خواست	أَرْجوكَ : از تو می خواهم
أَلَّا تُخْبِرَ (أَنْ لَا تُخْبِرَ) : خبر ندهی	لَا تَبْقَى : باقی نماند	مُرُوءَةً : جوانمردی ، مردانگی
قَطَعَ مسافةً: مسافتی را طی کرد (پیمود)	عادةً: برگشت	وُلِدْتُ : متولد شدم ( مجهول)
مِنْ جَدِيدٍ: از نو، دوباره	لَنْ أُنْسَى : فراموش نخواهم کرد	رَأَى: دید ( يَرَى : می بیند )
يَحْسَبُ : می پندارد	مَرَّ : عبور کرد ، گذشت	السحاب : ابر
إِقْتَرَبَ : نزدیک شد	مُعْرِضٌ : رویگردان	أَمِنَ : ایمن ، امن
لَا تَهْنُوا : سستی نکنید	لَا تَحْزَنُوا : اندوهگین نباشید	الأعلون : ج الأعلى = برتر
جاءوا أباهم : نزد پدرشان آمدند	بَكَى (بَيْكِي) : گریست ، گریه کرد	البطل : قهرمان (البطلة: زن قهرمان)
تَقَدَّمَ : پیشروی کرد ، پیشرفت کرد	ظَنَّ ( يَظُنُّ ) : گمان کرد	قد أصيحت قرينة : نزدیک شده است
صباح : فریاد	هَيَّوْا : بشتابید	لَمْ تَنْتَظِرْ : منتظر نماند
تَقَدَّمَ : جلو رفت ، پیش رفت	جَرِيئَةً : با جرأت ، جسورانه	غَرَسَ : کاشت ، فرو کرد
الظَّهْرُ : پشت	عَلَى قُرْبٍ ... : در نزدیکی ...	مُتْرِبَةً : در کمین ، کمین کرده
لَنْ يَقْتَرِبَ : نزدیک نخواهد شد	العرق : رگ	نَبَضَ - : تپید ، جنبید
عِرْقٌ يَنْبُضُ : رگی که می تپد	الأحفاد : ج الحفيد = نوادگان	تَعَالَ : بیا (تعالوا : بیایید)
قاتلٌ : جنگید ، مبارزه کرد	أُصِيبَ : دچار شد ( أُصِيبَتْ بجراحاتٍ كثيرة: دچار زخم های زیادی شد )	
خَائِفٌ : ترسان	المذعور: وحشت زده ، پریشان	مادح ستایش کننده (مادحاً: در حالی که می ستود)

## جمع های مکسر و مفرد آنها

الشهداء : الشَّهِيد	القادة : القائد ( رهبر)	الفرسان : الفارس
---------------------	-------------------------	------------------

الأشعار: الشعر	أشعة: الشعاع	الحروب: الحرب
الجیوش: الجيش	القيم: القيمة	الأبناء: الإبن
الألبسة: اللباس	الأسلحة: السلاح	الأولاد: الوالد
الأموات: الميت	العيون: العين	الدموع: الدمع (اشك)
الأكباد: الكبد	الأقرباء: القرب	الأحياء: الحي
الأنهار: النهر	دقائق: دقيقة	الأبدان: البدن
		الأحفاد: الحفيد (نوهى پسرى)

## مترادف

المعركة: الحرب	الجزيل = الكثير	أفلح = فاز
البعث = النشور	تحول = تغير	نشأت = تربت
عاد = رجع	النبأ = الخبر	قام = نهض
شعر = أحسن	البر = الإحسان	شرف = كرم
البر = الإحسان	الفرح = المسرور	الفرح = السرور

## متضاد

الكافر ≠ المومن	الأحياء ≠ الأموات	الدار الباقية ≠ الدار الفانية
النور ≠ الظلام	الفرح ≠ المحزون	الفرح ≠ الحزن

## درس پنجم

طَّلَاعُ : ج الطَّلِيعَةُ : پیشگامان	كُنَّا (ك و ن) : بودیم	الحِصَّةُ : زنگ ...، قسمت
كَفَى - كَفَايَةً : کافی شد ، كفايت کرد	يَكْفِي : كافي است	أُرِيدُ : می خواهم
إِنْعَقَدُ : برگزار شد	الْأُسْبُوعُ : هفته	القَادِمُ : آینده
رَجَا - رَجَاءً : امید داشت	دَعَا - دَعْوَةً : دعوت کرد	الضَّوْءُ : سرو صدا
بَعْضٌ مِنْ بَعْضٍ : یکدیگر	أَرْفَعُ : والاتر	أَرْفَعُ شَأْنًا : بلند مرتبه تر
أَعَزَّ مَقَامًا : والا مقام تر	إِنْكَشَفَ : روشن شد ، كشف شد	دُقَّ الْجَرَسُ : زنگ خورد (زده شد)
الْمَمَرُ ( اسم مكان ) : راهرو	نَادَى : صدا زد	نَسِيَ - : فراموش کرد
لَا تَنْسَى : فراموش نکن (للمخاطبة)	حَضَرَ : حاضر شد	الغُرْفَةُ : اتاق
قَلِقًا : با نگرانی و اضطراب	سَلَّمَ عَلَيَّ : سلام کرد	إِشْتَرَكَ : شرکت کرد
معًا : با هم ، با یکدیگر	زاوية : گوشه	الصورة : تصویر ، عكس
لَيْتَ أَبِي كَانَ حَيًّا : كاش پدرم زنده بود	بِحَنَانٍ : با مهربانی	الزَّمِيلَةُ : همكلاسی ، همشاگردی
فِي أَمْنٍ وَ رَاحَةٍ : در امنیت و آرامش	كُنْتُ أَظُنُّ : گمان می کردم ، فكر می کردم	نُسِيَ ( مجهول ) : فراموش شده است
لَمْ يَبْقَ : باقی نمانده است	ذَكَرَى : یاد ، یاد بود	المُزْدَحَمَةُ : شلوغ
القاعة : سالن	أَلَحَّ : اسرار کرد	المقدِّمة : جلو ، ردیف جلو
رَفَعَ : بالا برد ، کنار زد	رُفِعَ : بالا زده شد ، کنار زده شد	المُؤْتَنَةُ : رنگارنگ
الأحمر : قرمز	الأصفر : زرد	الأخضر : سبز
ما كُنْتُ أَسْتَطِيعُ : نمی توانستم	صَدَّقَ : باور کرد	أَنْ أُصَدِّقَ : باور کنم
ضَحَى بِنَفْسِهِ : خودش را قربانی کرد	شَعَبَ : ملت	ذَكَرَهُ : یاد و خاطره ، حافظه
لَنْ نَنْسَى : هرگز فراموش نخواهیم	إِتَّخَذَ ( باب افتعال ) : گرفت	أَرْشَدَ : راهنمایی کرد
أَخَذَ : شروع کرد	خَفِقَ - خَفَقًا : تپید	أَخَذَ قَلْبِي يَخْفِقُ : قلبم شروع به تپیدن کرد
كُنْتُ غَارِقَةً : غرق بودم، فرو رفته بودم	قَوْمِي ( امر للمخاطبة ) : بر خیز	أَرْجُو : می خواهم ، خواهش می کنم
إِبْنَةُ : دختر	المنبر : تریبون	صَلَّى - يُصَلِّي : صلوات فرستا
يُصَلُّونَ : صلوات می فرستند	صَقَّقَ : کف زد ، دست زد	فَرِحَ : شادمان
دائرة : اداره	دائرة التربية و التعليم : اداره آموزش و پرورش	

## قواعد و تمرین ها

مَلَأَ : پر کرد	مُلِيَ : پر شد	أَمْتَلَأُ : پر شد
المُنَاقِشَةُ : گفتگو	الأُسرة : خانواده	طَرَحَ : مطرح کرد - تُطْرَحُ : مطرح می شود
أَبَدِي - يُبَدِي : اظهار کرد ، ابراز داشت	أداء : ادا کردن	أَزَالَ - يُزِيلُ : از بین برد ، بر طرف کرد
الكأس : كاسه	الفَدَحُ : كاسه ، ظرف	
تَقَدَّمَ : پیشرفت کرد	أَخْفَى : پنهان تر ، پنهان تر	يَرَهُ ( يَرَى + ه ) : آنرا می بیند

عَسَى : چه بسا	كِرَةً - يَكْرَهُ : ناپسند داشت ، بدش آمد	الْوُدُّ : دوستی
أمرأً : انسان ، شخص	المتلونّ : دو رو ، چند رنگ	مَدَحَ : ستود ، ستایش کرد
ذَكَرَ : ذکر کرد ، بیان کرد	الْخِصَالُ : خصلت ها ، ویژگیها	أَقْوَى : قوی تر ، نیرو مندتر (ترین)
أَشَدُّ : شدیدتر (ترین)	أَخْبَرَ : خبر داد ، آگاه کرد	الأصناف : انواع ، اقسام
أصابَ - يُصِيبُ : دچار کرد ، آسیب رساند	الفُجورُ : گناه ، فساد	الفاجر : گنهگار ، فاسد
يَرْتَفِعُ : بالا می رود	علی قدر : به اندازه ی	عُقُولُ : عقل ها ، اندیشه ها
زال - يَزُولُ - زوالاً : از بین رفت	التَّضحيةُ : فداکاری	المُقاتِلُ : رزمنده
<b>کارگاه ترجمه</b>		
مُدَاراةً : مدارا کردن	الفَظُّ : درشت خو ، بد اخلاق	غَلِيظُ القلبِ : سنگدل
انْفِضُوا : بپراکنده شدند	كِبَرٌ : بزرگ است	المَقْتُ : کینه و دشمنی
كَبِرَ مَقْتاً : دشمنی بزرگی است	سَيِّئٌ : بد	العَشْرُ : ده (۱۰)
السَّلَمُ : نردبان	لا يَقُولَنَّ : نباید بگوید	لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ : تو چیزی نیستی
أَسْفَطُ : پایین انداخت	دون (ظرف مکان): پایین	أَسْفَلَ : پایین تر
إِرْفَعُهُ : او را بالا بیاور	الرَّقْطُ : مهربانی	لا تَحْمِلَنَّ : تحمیل نکن ، بار نکن
أَطاقَ - يُطِيقُ : توانایی داشت	كَسَرَ : شکست	تَكَسَّرَهُ : او را می شکنی
<b>مترادف و متضاد</b>		
الحفلة = المراسيم	الشأن = المقام	تَكَلَّمَ = تَحَدَّثَ
المحزون ≠ المسرور، الفرح	أرفع، الأعلى (بالتر) ≠ أسفل (پایین تر)	نَسِيَ ≠ تَذَكَّرَ
الآخر ≠ المقدمة	القادم (آینده) ≠ الماضي (گذشته)	دون ≠ فوق
غليظ القلب ≠ الرؤوف	المُحْسِنُ ≠ الفاجر	يَكْرَهُ ≠ يُحِبُّ
<b>جمع های مکسر و مفرد آن ها</b>		
طلائع : طليعة	أولياء : ولی	الآباء : الأب
الأضواء: الضوء	المراسيم : المرسوم	الشهداء : الشهيد
الأفكار : الفكر	الحضار : الحاضر	المباحث : المباحث
المعاني : المعنى	المفاهيم : المفهوم	الجمل : الجملة
الخصال : الخصلة	الأصناف : الصنف	العباد : العبد
العقول : العقل	التعاليم : التعليم	

## درس ششم

الإغتنام : غنیمت شمردن	بادِرَ : شتاب کرد ، شتافت	بادِرِ الفرصة : فرصت را غنیمت شمار
البلوغ : رسیدن	النَّیْل : به دست آوردن ، نائل شدن	الفُرص : جِ فُرصة ، فرصت‌ها
الصَّبا : کودکی	زادَ (یَزیدُ ، زَیداً) : زیاد شد	النَّسیب : پیری
العاریض : گذرا ، زودگذر	نَقَصَ - ، نَقَصاً : کاهش یافت ، ناقص شد	قَلَمًا : به ندرت
قَصُّ الأخبار : روایت کردن خبرها	إِبتَدَرَ : شتاب کرد ، پیشی جست	قَنَصَ - قَنَصاً : شکار کرد
المُنَى : جِ مُنیة ، آرزوها	رَبَّ : چه بسا	الظَّمآن : تشنه
صَفْوِ الماء : زلالی آب ، آب صاف	غَصَّ ، یُعَصُّ ، غَصًّا : در گلو گیر کرد	إِقتَنَصَ : شکار کرد
الشَّیخ : پیر	المُقْتَنَص : شکار شده ، شکار	مصری المَوْلِد : متولّد مصر
تَرَوَّقَ : چشید	المُرَّ : تلخ	الحُلُو : شیرین
شَجَعَّ : تشویق کرد	قَیَمَةٌ : گرانیها	صَبَّحَ : تباہ کرد
المُجِدَّ : کوشا	یَرَى : می بیند ، عقیده دارد	تَعَرَّفَ : شناخت ، معرفت حاصل کرد
<b>قواعد و تمرین‌ها</b>		
أَحَسَّ : احساس کرد	عَانَى : رنج برد	الکَسَالَةُ : تنبلی
الخُمُول : سستی	دارَ ، یَدورُ ، دَوْرًا : چرخید	دامَ ، یَدومُ ، دَوْمًا : ادامه یافت
دَقَّاتُ القلب : تپش‌های قلب	المرء : انسان ، شخص	قَاتِل : گوینده ( می گوید)
دَقَائِقُ : دقیقه‌ها	ثوان : جِ ثانیة ، ثانیه‌ها	الجُبِن : ترس س
عارٌ : ننگ و عار	الإقدام : شجاعت و دلیری	المُکْرَمَةُ : بزرگی و شرافت
نَجَى ، یَنجو ، نَجاةً : نجات یافت	القَدَر : تقدیر ، قضا و قدر	قَلَّ : کم شد
دَلَّ : راهنمایی کرد	بناءً علی هذا : بر این اساس ، بنابراین	أَن یَسْتَفیدَ (فود) : که استفاده کند
الإیفاء : رساندن ، فرستادن	أَدَّى : ادا کرد ، به جا آورد ، انجام داد	فازَ ، یَفوزُ ، فَوْزًا : رستگار شد
رَخِصَ ، یَرخُصُ ، رُخْصًا : ارزان شد	المُفْلِح : رستگار	وَحیدًا : به تنهایی
لَمْ یُکُن لَهُ : نداشت	تَفَقَّهَ : آموخت ، یاد گرفت / فَقَّهَ : فهماند ، یاد	کِلا : هر دو
أرسِلتُ : فرستاده شدم	قَعَدَ = جَلَسَ : نشست	إِسْتَشَارَ ، یَسْتَشیرُ : مشورت کرد
الأهلون : خویشاوندان	ودائع : جِ ودیعة ، امانات ، امانت‌ها	رَدَّ : برگرداند (أَن تُرَدَّ : برگردانده شود)
<b>کارگاه ترجمه</b>		
الخفافیش : جِ الخُفَّاش	الأذان : جِ اُذُن ، گوش‌ها	زَوَّدَ : مجهز کرد
حاسة سمع : حس شنوایی	الحادة : تیز	الإصطدام : برخورد
قَصیر : کوتاه	إرتدَّ : برگشت	یُدْرِكُ : درمی یابد ، دریافت می‌کند
بُعد : فاصله ، دوری	تَمَتَّعَ بـ : بهره برد	موجات صوتیة : امواج صوتی

مترادف و متضاد		
البُلُوغ = النَّيْل	بَعَثَ = أَرْسَلَ	الفَوْتُ = الفَقْدَان
قَعَدَ = جَلَسَ	الأهل = الأُسْرَة	الرَّؤُوف = العَطُوف = الحَنُون = الرَّحِيم
الخسر = الضَّر	الصَّبَا = الطَّفُولِيَّة	زَادَ ≠ نَقَصَ
الصَّبَا ≠ الشَّيْب	يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ	الحُزْن ≠ السُّرُور، الفَرَح
الجُبْن ≠ الإِقْدَام	المُتَكَاسِل ≠ المُجِدِّد، المُجْتَهِد	الحَيَاء ≠ المَوْت
الشَّيْخ ≠ الفَتَى، الشَّاب	كُتِرَ ≠ قَلَّ	
جمع های مکسر و مفرد آن‌ها		
الفُرْصَة : الفُرْصَة	المُنَى : المُنِيَّة (آرزو)	النَّبَاب : النَّبَاب
الأَصْحَاب : الصَّاحِب	البَلَد : البَلَد	دَقَائِق : دَقِيقَة
الثَّوَانِي : الثَّانِيَة	المَقْاصِد : المَقْصِد	المَعَانِي : المَعْنَى
الخُفَافِيش : الخُفَاش	الأَذَان : الأَذُن	العُيُون : العَيْن



## درس هفتم

إِلْتَبَسَ : مُشْتَبِهٌ شَد	الْفِتْنِ ( ج فِتْنَةٌ ) : فِتْنَةٌ هَا	قَطَعَ : ( ج قِطْعَةٌ ) : قِطْعَةٌ هَا ، پاره ها
المُظْلِمُ : تاریک	عليكم بالقرآن : به قرآن رجوع کنید	اليأس : ناامیدی
الرجاء : امیدواری	سَمَحَ : اجازه داد (لایسَمَحَ اجازه نمی دهد)	الذَّيْعَةُ : بهانه ، وسیله
العُقْبَى : آخرت	الشَّانُ : موضوع ، امر ، کار	إِلَيْكَ : توجه کن
عَدَّ : به شمار آورد ، شمرد	المَوَاهِبُ ( ج المَوْهَبَةُ ) : موهبت ها	عَيْشٌ : زندگی
أَبْتَتَ : رویاند (أَبْتَنَّا: رویانندیم)	نَهَى : نهی کرد ، منع کرد	حَرَّمَ : تحریم کرد ( لا تُحَرِّمُوا: تحریم نکنید)
الطَّيِّبَاتُ : نعمت های پاکیزه	أَحَلَّ : حلال کرد	مُوجَّهٌ إِلَى ... : متوجه ... ، خطاب شده به
لا يَنْسَى : فراموش نکند	تَجَاهَ : درمقابل ، در برابر (مفعول فيه)	ضَيَّعَ : تباہ کرد
السُّنَنُ ( ج السُّنَّةُ ) : سنت ها	لَمْ تَقْتَرَنْ : نزدیک نشد، همراه نشد	وَاللَّهِ : به خدا سوگند (واو قسم)
الزُّهوقُ : نابود شدنی	مَنْ : منت نهاد ( أَنْ نَمُنَّ : که منت نهمیم)	أُسْتُضِعِفُوا : ضعیف نگه داشته شدند

## قواعد و تمرین ها

إِشْتَكَى (ش ک و) : شکایت کرد	لَأُدْرِي : نمی دانم	أَبْتَاهُ !: پدرم ( پدر جان )
إِلْتَفَتَ : متوجه شد	إِنْقَضَى : تمام شد ، به پایان رسید	المُجِيبُ : اجابت کننده
الدَّعَوَاتُ : دعاها	أَغْلَظَ عَلَيْهِمْ : بر آنان سخت بگیر	غَاثٌ — غَوَاثٌ : کمک کرد
أَغْنَانَا : به ما کمک کن	رافع الدرجات : بالا برنده ی درجه ها	ذَا الْجود : صاحب بخشش ، بخشنده
إِفْتَقَرَ : فقیر شد	رُدَّ : باز گردان ، برگردان	قَبِضَ عَلَيَّ : دستگیر شد
سَرَّ — سُرُورًا: خوشحال شد	لَمْ أَسْرَ: خوشحال نشدم	
سَطَرَ — نوشت	تقدّم المسلمین العلمی: پیشرفت علمی مسلمین	المَجَالُ : زمینه
الکون : هستی	نَبَعَ : درخشید	الصَّيْدَةُ : داروسازی
رحل — سفر کرد	أَقْصَى : دورتر ، دورترین	باحث عن : جستجوگر ...
زُمرَةٌ : گروه	المَارِقُ : از دین برگشته	الکَنِيسَةُ : کلیسا
الدَّهْشَةُ : شگفتی و تعجب	الضَّالِّينَ : گمراهان	الصِّمْدُ : بی نیاز
لَمْ يَلِدْ : نژاد	لَمْ يُولَدْ : زاده نشد	الکُفُو : همتا ، همانند

## کارگاه ترجمه

مُسْفِرَةٌ : شاد ، خوشحال ، چهره ی باز	ضاحكَةٌ : خندان	مُسْتَبْشِرَةٌ : شادمان
غَبْرَةٌ : گرد و غبار	وجوه ... عليها غَبْرَةٌ : چهره هایی ناراحت و گرفته و غبار آلود	
الکُفْرَةَ ( ج الکافر ) : کافران	الفَجْرَةَ ( ج الفاجر ) : بدکاران	غَرَّ : مغرور کرد
مُعْتَدٍ ( الْمُعْتَدَى ) : متجاوز	أَثِيمٌ : گنهگار	إِنْشَقَّ : شکافت ، شکافته شد
كُوِّرَ : تاریک شد	إِنْكَدَرَ : تیره و تار شد ، کدر شد	تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً : وارد آتش سوزان میکند
الشَّفَّةُ : لب	شَفَّتَيْنِ : دو لب	

مترادف و متضاد		
السَّنَن = القَوَانِين	الغاية = الهدف	الجود = الإحسان
الأثِيم = الفاجر = الذَّائِب	المَوْت ≠ الحياء	البأس ≠ الرجاء
الكَسَل ≠ النَّشَاط	السُّكُون ≠ الحركة	الدُّنْيَا ≠ الآخِرَة ، العُقْبَى
حَرَمٌ ≠ أَحَلٌّ	الحَقُّ ≠ الباطل	الباقى ≠ الزُّهوق ، الفانى
فَشَلٌّ ≠ فَازٌ ، نَجَحٌ	العُسْر(سختى) ≠ اليُسْر(آسانى)	نَعِيم ، الجَنَّةُ ≠ الجحيم ، الجهنم
الأبرار ≠ الفُجَّار	الفقر ≠ الغنى	الفشل ≠ الفوز ، النَّجَاح
جمع های مکسر و مفرد آن ها		
الفِتْن : الفِتْنَة	القِطْع : القِطْعَة	المَوَاهِب : المَوْهَبَة
النَّعْم : النَّعْمَة	الأغنياء : الغنى	السُّنَن : السَّنَة
القَوَانِين : القانون	الأولياء : الولي	الأئمَّة : الإمام
القُوَى : القُوَّة	الأحيان : الحين	الأولاد : الولد
الكُفَّار ، الكَفْرَة : الكافر	الأيدي : اليد	اليالى : الليل
الأعزَّاء : العزیز	الأسرار : السر	النُّجُوم : النَّجْمَة
الوُجُوه : الوجہ	الكَفْرَة : الكافر	الفَجْرَة : الفاجر